

CALL No. { 410 } ACC. No. 4045

AUTHOR

TITLE

کتابت خیر و برکت

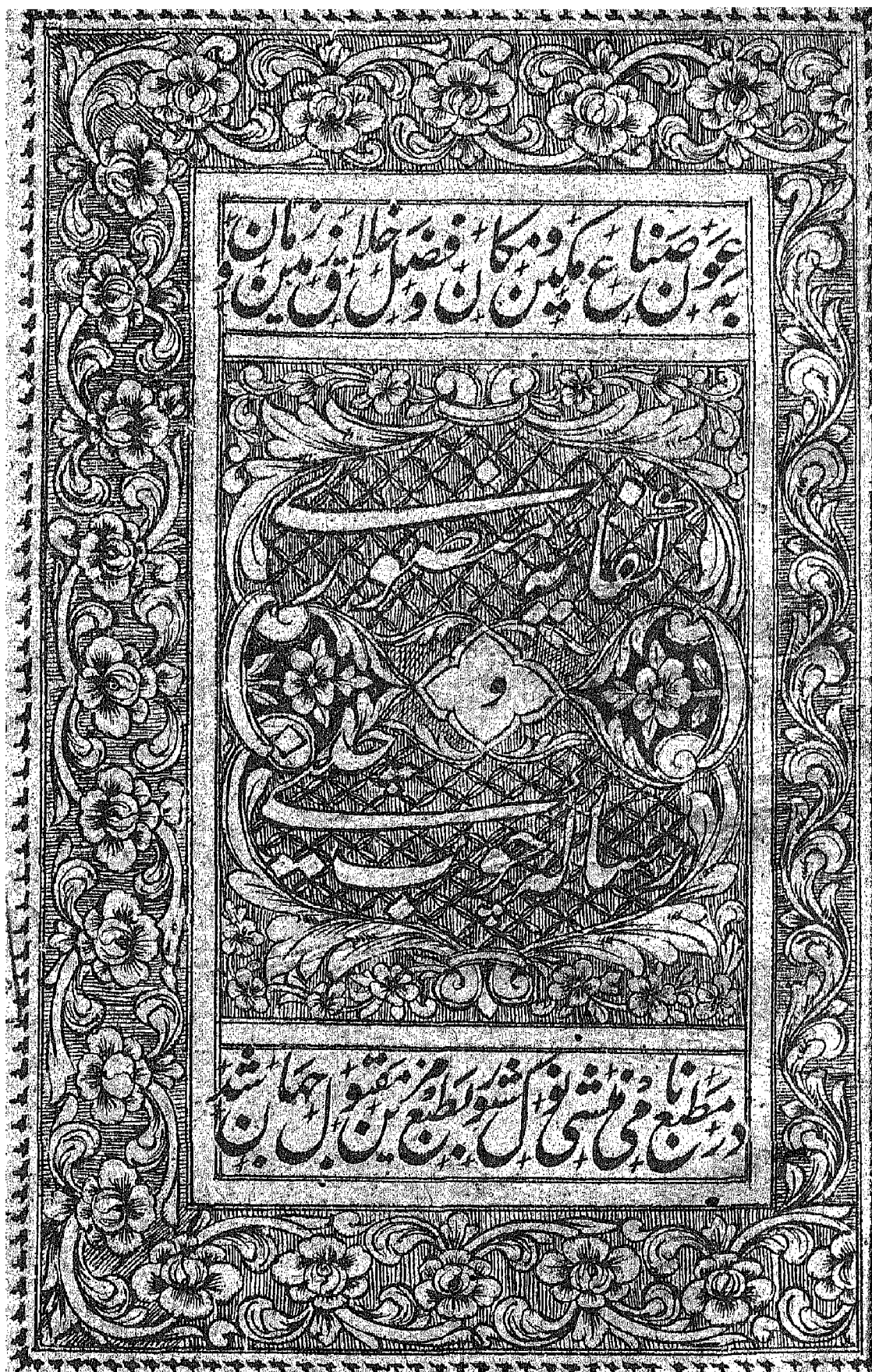
410	4045		
کتابت خیر و برکت			
Date	No.	Date	No.

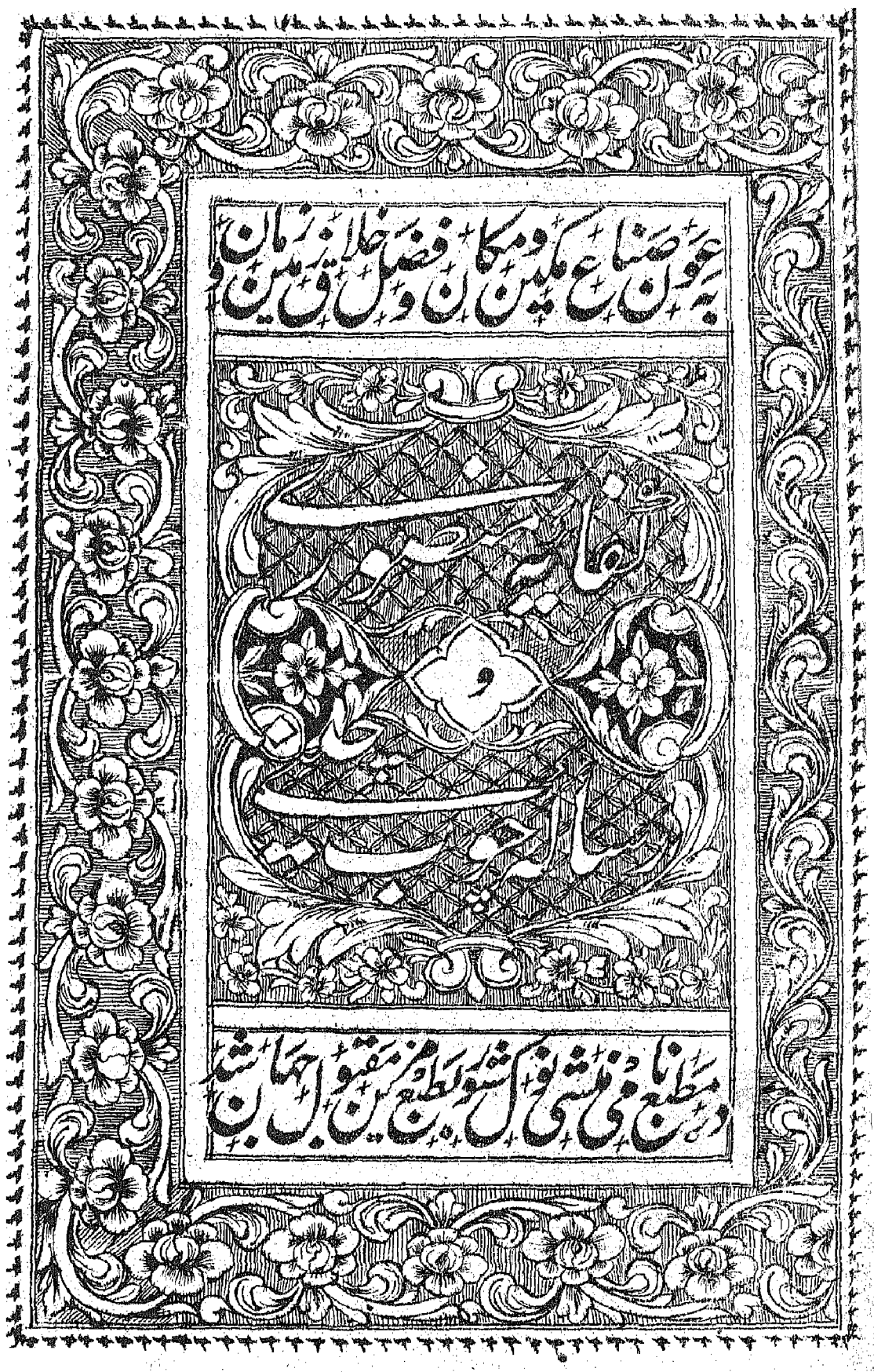


MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.





الاعذل الاکرم افتخار سلاطین العرب و العجم المبعوث فی عالم الملکوت نبوت الاحم المودیع من السما المصنوع
 علی الاعباد و اعی بلاد الشرق و الغرب و الی ممالک الفضل و النصب ظل الله تعالی فی الارض
 مالک ازمه البسط و التبض مجابهة السلطنة و الدین سلطان زین العابدین قطعه تار و جیش هبت
 و زحل سمیل مکان و شهاب مرج و سهام اوک پهل کمان و بزرگ هبت و قدر و بلند افش و تخت
 نجسته بایت و رای و گزیده نام و نشان و لاله فی عرشه الممالک مرفوع اللواخذ الله ملک و سلطان
 مظفر علی الاقدار که خورشید افش بر شارق و مغارب عالم و خاست و سایه های افش بر جنوب
 و شمال جهان تابان و کوس و افش بر گنگنه قصر سعادت و شش جت و هفت اقلیم نواخته و صیت لوت
 و آوازه و متعش و اطراف و اکانات بر سکون اناخته و جناب سلطنت مالش با شواغل جهان داری
 و وراعی کامکاری پیوسته اوقات شریف تربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلا عالم دین
 و احیای قوانین سید المرسلین تمهید قواعد دین و تشییب مبانی یقین و اخلاصت سیال نواث اشاعت
 آیات انصال مصروف گردانیده لاجرم السنه ادانی و اقاصی و مناطق مطیع و عاصی به نهای فالج این
 جاه و دواصلح این درگاه جاری گشته واه و اوقع و نصرت و اعدا و نجت و دولت لحظه فلحظه از حضرت
 صدیت فالص شده بنده نیز دست در فقر اک سعادت زده این بضاعت فرجات را وسیله ترقیات
 ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت شده تا بنظر کمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خیرت
 و نقاد ارباب طاعت است مشرف گشته بشرف قبول شکر گرد و دامول از کمال عاطفت اصحابینش
 آنکه چون بر سهو و لک و سیاه خلل این مقامات بی عمارت اطلاع افتد اشارت رود تا بر قم اصلاح
 فرین فرموده برین کینه مواخذه نفرایند و ذیل اغراض بر فراز اقدام اعلام از رانی فرمایند خانه
 لفظ یا مشرف و بالتعمیر مقرر و عیون الکرام عن الحاسب محفوظه و المستم عن الحاصی محفوظه و السد و
 التوفیق و منه العالیة و التحقيق و صل علی محمد و آلک الطیبین و اصحاب الطاهرین هم سست این کتاب مبنی
 بر دوفن است فن اول در دو قسم طب یعنی نظری و عملی قسم اول تشکیل تقدیم و چهار مقاله انتقال اول در شهاب
 مادی محبت مثل بر چهار باب و اول در ارکان با و هم در ارواح باب سوم در اخلاط

منزل
 کلام در عالم
 علی ذل و در
 نشان و صراح
 بلیق شهاب
 از دلی نشین
 و جت
 کلام
 زبان و سخن
 خیال نشین
 سر از افکار
 نقطه

نام خانوادگی

باب چهارم در اعراض مقاله دوم در سبب صوری صحت شش بر دو باب یاب اول در مزاج
باب دوم در توی مقاله سوم در سبب فاعلی صحت شش بر دو باب یاب اول در سبب
سینه فردی شش نص فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی
فصل سوم در حرکت و سکون بینی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در کول
و مشرب فصل ششم در احتیاج و تنفر از یاب دوم در سبب غیر فردی شش بر دو
فصل اول در سبب یقین و تنفر فردی فصل دوم در سبب مزاج مقاله چهارم
در احوال و اعراض و علامات شش بر دو باب یاب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات
شش بر دو فصل اول در علامات مزاج فصل دوم در علامات امتداد فصل سوم
در نبض فصل چهارم در نبض اشان اجناس فصل پنجم در قمار و ره فصل ششم در راز فصل
هفتم در بخران فصل هشتم در علامات موده و در غیره فصل نهم در طب علی شش بر دو مقاله اول
در حفظ صحت و معالجات کلی شش بر دو باب یاب اول در حفظ صحت شش بر دو فصل اول در تدریس
سول و تبالی فصل دوم در تدریس اصول فصل سوم در تدریس کول و مشرب فصل چهارم در تدریس
و نقطه فصل پنجم در تدریس تنفر و احتیاج فصل ششم در تدریس مزاج فصل هفتم در تدریس حمام فصل
هشتم در تدریس حرکت و سکون فصل نهم در تدریس شش فصل دهم در تدریس سایر باب دوم در معالجات
کلی شش بر دو فصل اول در معالجات سودا الزاع فصل دوم در تدریس سول و تدریس نقطه فصل
سوم در قصد و حجامت مقاله دوم در امرضی که عاوت شود از سر تا قدم و علاج آن شش بر دو باب
باب اول در امرض سرد و مانع باب دوم در امرض خشم باب سوم در امرض گوش باب چهارم
در امرض بینی باب پنجم در امرض دمان و لب و زبان باب ششم در امرض کتف و دندان باب هفتم
در امرض حلق باب هشتم در امرض ریپینه و آلات نفس باب نهم در امرض قلب ثدی باب دهم
در امرض سینه باب یازدهم در امرض تکرر باب دوازدهم در امرض طحال باب سیزدهم در امرض
اسهال باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امرض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امرض شش

و قضیب باب هفتم در امراض رحم باب بیستم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت
باب بیستم در او جلع نفوس و دوالی و دوال فیصل و عرق النساء و فاصل مقالیه سوم در حیات مثل
برسد باب بیست و اول در جمعی یوم یا شب هم در جمعی وقت باب بیستم در حیات عصفیه مقالیه چهارم در
امراض که بظاهر بدن حادث شود و معالجات او شش بفت باب بیست و اول در او ام باب بیستم
در بنور باب سوم در جراحات و قروح و آنکه باب چهارم در کسیر غلیغ و مانند آن باب بیستم در
خیام و امراض جلد باب بیستم در امراض که متعلق دارد و باب بیستم در آنچه خلق برینست دارد
مقالیه پنجم در زهر و حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن شش بفت باب بیست و اول در زهر و غلات
غالب آن باب دوم در گزیدن شرارت و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهار پادمان باب
چهارم در دفع هوام و ظهور شرارت و این آخر فن ادست و الله اعلم حق و دوم در ذکر ادویه مفیده
و مرکبه شکر و مقالیه مقالیه اول در ذکر بعضی ادویه مفیده و شکر بفت باب بیست و اول در طباط
و تاثیرات ادویه باب دوم در صوب باب سوم در محوم و البان باب چهارم در نو که باب پنجم در
بقولات باب بیستم در توایل باب بیستم در ریاحین و طیوب مقالیه دوم در ادویه مرکبه شکر بفت
باب بیست و اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق باب دوم در تریاق باک
سوم در مفحات و بیان قوت هر یک باب چهارم در حاجین باب پنجم در اشرب و مرتمات و ادویه
در ریات باب بیستم در جو اشات باب بیستم در نفوعات باب بیستم در اقراض سله و غیره باب بیستم
در جود سله و غیره باب دوم در ایاجات باب یازدهم در طبوغات و نفوعات باب بیستم در غنما
باب بیستم در شیانفات و فزجات باب چهارم در ادیان باب پانزدهم در سوطات و سونات
و غراغریات شانزدهم در اطلیه و مضادات باب بیستم در ادویه عین باب بیستم در امراض زور
باب نوزدهم در علاوات و سونات باب بیستم در متفرقات فن اول در شئی طبیعی نظری و سلی
چون قبل از شروع در شئی لابد است از معرفت و شعور بدان شئی اوجی از وجه که اشارتی به تعریف این
علم میرود پس بدانکه طب غایتیست که به و احوال بدن انسان معلوم کند از جهت صحت و مرض و عیض

کتابخانه مسعودی
تحت حفاظت و مراقبت
از هیئت مدیره و هیئت
اعضای هیئت مدیره
شماره ثبت کتابخانه
۱۳۰۲/۱۳۰۳

علم به شفاست فرق و احوال بدن انسان تا بقدر امکان حاصل شود و تا بدین علم حفظ صحت کنند حال حصول
 و اشتداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه اگر فنیدا اعتقاد است با سوری چند
 که محروم است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بازگان که چهارست و از هر یک که نه است و اگر چند
 اعتقاد است یا سه که چنان بیان کیفیت عمل آنرا علمی گویند چنانکه تصرف در او را هم مثلاً باعتبار زمان و وقت
 از جهت روش و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع
 هر علمی بجای از علم ماهیت او سبب زیادتی میشود است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن
 و علما با محاورت بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از وجهت شعور
 بدان حاصل شود پس انچه موضوع هر یک از این دو قسم انچه نامد گویند و معلوم شده که موضوع هر علمی است
 که بحث کنند از عوارض ذاتی او و این علم پس هر یک که بحث از او کنند از انجست که منسوب به صحت حفظ
 او و او را توفیق الحق تعالی آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسان است
 از جهت صحت و در مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبع بحث از عوارض ذاتی این امور میکنند از انجست
 که منسوب اند به چیزی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم علمی تصرف است در سبب است ضروری و تدبیر
 آن در اعمال بد و علاج باد و در یک از این سبب احتیاج طبع بدان گفته شود و انشا الله تعالی
 چون علم بی علم است علم بی علم تمام علم است شروع کنیم و قسم نظری طلب متوکل علی الحکیم تعلیم قسم
 نظری است که در چهار مقاله مقسم میشود و از این علم می فطرت صحت حاصله میشود
 و از جهت معرفت و معرفت شئی بعد از علم بآن شئی بود و به علم با سبب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون
 معرفت سبب هر شئی موجب تحقیق وجود آن شئی باشد حال سبب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب
 معلوم آنچه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف با نام آن چیز را گویند که بدان توسل
 کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست مایه قفص علیله شئی بود و نام آن که توفیق
 برای ماهیت بود یا از برای وجود این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب در سبب فعل بود یا خارج بود و اگر
 داخل بود یا قوه آنرا سبب می گویند چون سبب نسبت به سبب بود که داخل بود یا فعل آنرا سبب می گویند چون

این علم منقسم بدو قسم است
 یکی نظری و یکی عملی
 نظری آنست که در بیان ماهیت
 موضوعات است و عملی آنست که
 در بیان تصرف در این موضوعات
 است و این علم منقسم بدو قسم
 است یکی نظری و یکی عملی
 نظری آنست که در بیان ماهیت
 موضوعات است و عملی آنست که
 در بیان تصرف در این موضوعات
 است و این علم منقسم بدو قسم
 است یکی نظری و یکی عملی

این علم منقسم بدو قسم است
 یکی نظری و یکی عملی
 نظری آنست که در بیان ماهیت
 موضوعات است و عملی آنست که
 در بیان تصرف در این موضوعات
 است و این علم منقسم بدو قسم
 است یکی نظری و یکی عملی
 نظری آنست که در بیان ماهیت
 موضوعات است و عملی آنست که
 در بیان تصرف در این موضوعات
 است و این علم منقسم بدو قسم
 است یکی نظری و یکی عملی

این علم منقسم بدو قسم است
 یکی نظری و یکی عملی
 نظری آنست که در بیان ماهیت
 موضوعات است و عملی آنست که
 در بیان تصرف در این موضوعات
 است و این علم منقسم بدو قسم
 است یکی نظری و یکی عملی

لطیف بخاری که از لطافت اخلاط و در دل بحسب اشتراکی مخصوص تشکیل شود و بواسطه شرا این با اعضا
منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود آنرا روح
حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر نیز در
بواسطه محل او را اشتراکی و یکجا حاصل شود آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مرد
باین روح نفس ناطقه است چنانچه در کتاب الهی مراد بروح نفس است و این روح مفید حس حرکت
باش و چون بعضی دیگر کبیر رسد او را کیفیت دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و
تغذیه و تمیز و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و بقول معلم اول و محققان حکمای کرام است که در هر
و منظر از او اثری و صورتی پیدا شود و بحسب ظاهر و قول اطباء نیست که هر یک با استقلال روحی اندوخته
تعالی اعلم باب سوم در اخلاط با آنکه غذا که وارد بدن می شود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد و او را
چهار استحال لاحق میشود و هر یکی را از آن بعضی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر تمیز میشود و خلاصه
جهت تغذیه حیوانات و فضله بطریق سهل منفع میشود و مفهم اول از آن زمان است که دهن او را منفتح میکنند
تا دوسه قرار گیرد و مشابه با کش نخین شود آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماسارثا که عروق چنان
شعریست میان کبد و معده که بهر دو در کثیف آن بطریق امراض شود آنرا براز گویند و مفهم دوم در کبد است
و آنرا کیلوس گویند و آن عبارتست از استحاله کیلوس با خلاط خلایع او باورده و در فضله که ثانیه است بطریق
کلیه و مثانه منفع گردد و آنرا بول گویند مفهم سوم در عروق است و آن عبارتست از استحاله اخلاط با اعضا
بحسب مزاج فقط مفهم چهارم در اعضا است و آن عبارتست از استحاله رطوبت بماده که شاید اعضا شود و باعتبار
هست و صورت هر دو جزو منتزعی میشود و بالفعل و هر یک از اعضا در تمام نام رسد و فضله این مفهم هر دو
بمثل عروق و منفع گردد و پس عمل مفهم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است و
عمل مفهم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده ممول خود است و این رطوبت با فضول باشد یا غیر فضول آنچه
فضول باشد بدن را بدان حلیج نمیفتد و اگر افران نکند متعفن میشود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد
و آنچه غیر فضول است چنانکه صفت است یکی آنکه در عروق صفار و قاق موجود است جهت سقاییت اعضا

قولہ را بدین بیان ہے :-
 نفس نامقدسیت پر کیا کہ
 قولہ روح جسدین طریقی است
 کہ خون جان و دل کا ایک
 طبعی دار و رشتہ ہے جس پر
 از اجزا جسدین مشتمل ہے
 و طبعی و متکثر و موزون و
 روح میں است و موزون و
 خلق و جسد است و طبع
 و جسد کے اجزاء میں

تیسری دستیں پر لکھی ہوئی
غلام راویں اس کا نام ہے

کوتایه

که از شما است

مستطاب الطبع و...

مجلس آستان قدس
معاونت امور اجتماعی و فرهنگی

سید احمد علی شاہ

مجلس

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
۱۳۲۵

[illegible]

در اعضاء مفروغه گفته اند پنجم و ششم آن جسمی است که شارب جوهر عصب است و باطراف عصب و اعضا متصل
 است جهت تحریک اعضاء ششم باطراف است و آن جسمیت شنبه عصب الیابی حس است و فاعله و در بطوریکه
 غطیه بطول یا بعضی دیگر بود و او را عصب نیز گویند هفتم شریانیست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیمت
 و عصب بود و از بطول اسیر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فاعله او ایصال روح
 حیوانیه است و جمیع شریانین و و طبعه است الا شریان دریدنی که یک طبعه است و بریر میزد و ششم
 و شربت و آن عروق ساکنه است که از عروق جاریه در و طبعه جمیع بدن میسراند و تنزیه و تنبیه از آن حاصل
 میشود و ششم اندوه که یک طبعه بود الا در بدنیانی که دو طبعه است و بریر میزد و ششم شریانیست و آن جسمیت
 عصبانی از لیمات شریانی که جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا
 و اوقات حس در اعضاء و عیدیم مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند و چون متفصل گردند
 التیام پذیرند و در بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل دم و نم از خون متکون میشوند و متصل
 گردند التیام پذیرند و هم لحم است و آن عضویت از دم طبعی متولد شود و فروغ و خلل اعضاء مخلوق شود
 و عاقد او حرارت بود بعضی بدن اقسام ششم و ششم و ظفر منم کرده اند و از مفروغه شمرده اند و در آن نظریست
 زیرا که ششم و ششم دال لحم اند و شمر و ظفر از زوائد فضلات اند و جلد مرکب است نه مغز است و بیان هر یک گفته شود
 اما ششم جسمی است بعضی که از ماده آلی و در اعضاء عصبانی مثل شریانی متولد شود و بواسطه برودت محل
 منجم گردد و عاقد او برودت است و ششم مشابه دم و از دم و هم متولد شود و او مرکب است از لحم و شمر و شریانیست
 از بخار و خالی متولد شود و طبعیت حسب فصل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شمر و شریانیست را بود همچون حاجت
 و در بعضی زینت و وقایع را همچون موی سر و مژه و ظفر حسب شریانی عیدیم لحم که متصل است بسلاامیات
 اعلا و خاندان آن از جهت اعضاء مانند آن مخفی نیست و جلد عضویت شریانی از لیمات و شطایای عصب خلل آن
 بلحم محشوشه همچون غشا بود در جمیع بدن و فاعله آن حفظ شکل و هیئت و افاوه حس و ادراک
 مسوسات بود و فصل دوم در اعضاء مرکبه و او را اعضاء آبی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیاتی
 و نفس بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعوره بعضی آلات تناسل اند اما اعضاء حیاتی

و شریانیست که در اعضاء عصبانی مثل شریانی متولد شود و بواسطه برودت محل منجم گردد و عاقد او برودت است و ششم مشابه دم و از دم و هم متولد شود و او مرکب است از لحم و شمر و شریانیست از بخار و خالی متولد شود و طبعیت حسب فصل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شمر و شریانیست را بود همچون حاجت و در بعضی زینت و وقایع را همچون موی سر و مژه و ظفر حسب شریانی عیدیم لحم که متصل است بسلاامیات اعلا و خاندان آن از جهت اعضاء مانند آن مخفی نیست و جلد عضویت شریانی از لیمات و شطایای عصب خلل آن بلحم محشوشه همچون غشا بود در جمیع بدن و فاعله آن حفظ شکل و هیئت و افاوه حس و ادراک مسوسات بود و فصل دوم در اعضاء مرکبه و او را اعضاء آبی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیاتی و نفس بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعوره بعضی آلات تناسل اند اما اعضاء حیاتی

[illegible]

تفصیل قلب و ریه و مجاری قلب اشرف اعضا و بیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است
از لحم صلب و اصناف لیفات و غشا و غلیظ بران محتوی که آنرا اخلاط قلب گویند و شکل او صغیر است
و قاعده او از بالا است و آن غضروفیت بر باطن و ثقیه مربوط و محل دل میان سینه است و مائل بطن
چپ و او را دو بطن است بطن ایمن مجازی که است و در خون بیشتر از روح است و از کب و ریه
بیران متصل است ریه ن خون لطیف و بطن السیر بزرگتر است و در روح بیشتر از خون بود و
آنرا اشغاف قلب گویند و از دو شیران طالع شده است یکی شیران در پدی که بر ریه و جهت جذب
نسیم از دور سایندن دم لطیف با و دیگر شیران بزرگ است که اصل جمع شیران بود و آنرا سیر
گویند و میان این دو بطن منفذی است همچون قتی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن بطن السیر میرود
و آنرا دلیز خوانند از مرافق قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول
نسیم و زائده است که آنرا اونی القلب خوانند در حالت انقباض قلب شرع شوند و در حالت انقباض
کشیده شوند و این پرده و جذب دم و نسیم میکنند و قلب میرسانند حجاب عضویت مرکب و در جوهر لحم و غشا
و عصب حساس و متحرک و مدبر است در انقباض و انبساط و عاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس
و ریه مخلوق است از لحم دردی تخیف و از شعب شیران و ریه شیرانی و شعب قصبه ریه و غشا و دوس
چشم و کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن بر سه سنج تقسیم شده است و شق طرف السیر بدو
شعبه مجموع گرد قلب برآمده و فائده او ترویج قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن با کیفیت
مناسب فزاج قلب دفع بخار و خانی و او مبداء حیالت آلات حلق و اطلاق عبارت است از جمع مجریین که
آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضا و غذا کرده شود و قصبه ریه عضویت مزمار
شکل مولف از غضارین و غشا و بران کشیده و او را اقدام مری نهاده است و فائده آن تنفس
است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالا و حجاب است و آن عضوی غضروفی است که آلات
اتمام صورت و عضو تنفس بود و او مرکب است از سه غضروف یک از طرف قدام که آنرا در
پیشتر می گویند و دو دیگر از طرف خلف که مائل مری با آن و این دو کوکبتر از یکدیگر و از نام نیست

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و یکی را کبکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیریس در قصبه ریه نرود و انقباض
و انقباض نخچه بدو حاصل میشود و در جوف نخچه جسمی است بشیبه لیسان قرار که انقباض و انقباض پذیر
و صورت بدان حاصل شود و لغات عضولیت نمی صنوبری شکل از بالای نخچه آویخته و فائده او تصفیه
هوا بود و از دهان غبار و محروصوت باشد و لوزین دو و اعضا انداز کم عصبیه بشیبه نخچه که از اصل زبان
رسیده اند و فائده آن منبع هواست از آنکه دفعه نفوذ نه کن اما آلات شعور و دماغ و چشم و گوش و بینی و دماغ
عضو رئیس محل روح نفسانی بود و او مرکب است از مخ و آورده و شرایین و غشای رقیق که ملاتی نفس
اوست و غشای صلب که همچون بطانه این غشاست و تماس تحت است و شکل و دماغ مثلثی مخروط بود
قاعده او مقدم است و الین از موخر است زیرا که نسبت اعصاب است و راس او موخر دماغ است و او
صلب بود زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر قوس میشود
و آنرا بطون دماغ گویند و او سه بطون بطن مقدم است و در زیر بطن او وسط تجویفی است که آنرا محصور
گویند فضلات دماغی آنجا جمع میشود و بجا فرو می آید و غشای که تماس مخ هر دماغ است مانند تریزید و
غشون برهم افتاده و از آن صورتی همچو کرمی پیداشده بواسطه حرکت انقباض و انقباض شرایین آن
تیزتر است و شکل آن شبیه هر دماغ است و خلیفه اوست و او راسه غشاست و او همچو دنا که دماغ بود که در غشای
منخر شده بعضی رسیده چشم از اعضا شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و در اعصاب
و شرایین و آورده متفرق شده قطعه کرد و آفریدگار تعالی بطرف خویش و چشم هفت پرده و سباب
منقسم به صلب و شیشه و شبکیه حاجی و پس جلیه پس عنبکوت و بیض و غشای قرن چشم و طبقه اول را که
ماس یوا بود و تخمه گویند و جوهر آن لحم و سم است و متصل است به عضلات چشم که و طبقه دوم را قریه گویند و او
بعد از ملتحمه است و طبقه سوم را که بعد قریه است عنبیه گویند و لون آن مشکی است و در بعضی اشخاص سیاه
و در بعضی شهل و در بعضی اودق بود و بوی ازین طبقه رطوبت بیضیه است و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه
چهارم بعد از روست آنرا عنبکوتیه گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عنبکوت و بعد از وی رطوبت جلیه
بود و آن جمیع است مانند جلیه ریخت شفاف و طرف ظاهر او همین است چنانچه انطباع مرئیات و طرف

و یکی را کبکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیریس در قصبه ریه نرود و انقباض و انقباض نخچه بدو حاصل میشود و در جوف نخچه جسمی است بشیبه لیسان قرار که انقباض و انقباض پذیر و صورت بدان حاصل شود و لغات عضولیت نمی صنوبری شکل از بالای نخچه آویخته و فائده او تصفیه هوا بود و از دهان غبار و محروصوت باشد و لوزین دو و اعضا انداز کم عصبیه بشیبه نخچه که از اصل زبان رسیده اند و فائده آن منبع هواست از آنکه دفعه نفوذ نه کن اما آلات شعور و دماغ و چشم و گوش و بینی و دماغ عضو رئیس محل روح نفسانی بود و او مرکب است از مخ و آورده و شرایین و غشای رقیق که ملاتی نفس اوست و غشای صلب که همچون بطانه این غشاست و تماس تحت است و شکل و دماغ مثلثی مخروط بود قاعده او مقدم است و الین از موخر است زیرا که نسبت اعصاب است و راس او موخر دماغ است و او صلب بود زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر قوس میشود و آنرا بطون دماغ گویند و او سه بطون بطن مقدم است و در زیر بطن او وسط تجویفی است که آنرا محصور گویند فضلات دماغی آنجا جمع میشود و بجا فرو می آید و غشای که تماس مخ هر دماغ است مانند تریزید و غشون برهم افتاده و از آن صورتی همچو کرمی پیداشده بواسطه حرکت انقباض و انقباض شرایین آن تیزتر است و شکل آن شبیه هر دماغ است و خلیفه اوست و او راسه غشاست و او همچو دنا که دماغ بود که در غشای منخر شده بعضی رسیده چشم از اعضا شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و در اعصاب و شرایین و آورده متفرق شده قطعه کرد و آفریدگار تعالی بطرف خویش و چشم هفت پرده و سباب منقسم به صلب و شیشه و شبکیه حاجی و پس جلیه پس عنبکوت و بیض و غشای قرن چشم و طبقه اول را که ماس یوا بود و تخمه گویند و جوهر آن لحم و سم است و متصل است به عضلات چشم که و طبقه دوم را قریه گویند و او بعد از ملتحمه است و طبقه سوم را که بعد قریه است عنبیه گویند و لون آن مشکی است و در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی شهل و در بعضی اودق بود و بوی ازین طبقه رطوبت بیضیه است و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه چهارم بعد از روست آنرا عنبکوتیه گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عنبکوت و بعد از وی رطوبت جلیه بود و آن جمیع است مانند جلیه ریخت شفاف و طرف ظاهر او همین است چنانچه انطباع مرئیات و طرف

نزد مری ۱۱
نزد مری ۱۲
نزد مری ۱۳
نزد مری ۱۴
نزد مری ۱۵
نزد مری ۱۶
نزد مری ۱۷
نزد مری ۱۸
نزد مری ۱۹
نزد مری ۲۰
نزد مری ۲۱
نزد مری ۲۲
نزد مری ۲۳
نزد مری ۲۴
نزد مری ۲۵
نزد مری ۲۶
نزد مری ۲۷
نزد مری ۲۸
نزد مری ۲۹
نزد مری ۳۰
نزد مری ۳۱
نزد مری ۳۲
نزد مری ۳۳
نزد مری ۳۴
نزد مری ۳۵
نزد مری ۳۶
نزد مری ۳۷
نزد مری ۳۸
نزد مری ۳۹
نزد مری ۴۰
نزد مری ۴۱
نزد مری ۴۲
نزد مری ۴۳
نزد مری ۴۴
نزد مری ۴۵
نزد مری ۴۶
نزد مری ۴۷
نزد مری ۴۸
نزد مری ۴۹
نزد مری ۵۰
نزد مری ۵۱
نزد مری ۵۲
نزد مری ۵۳
نزد مری ۵۴
نزد مری ۵۵
نزد مری ۵۶
نزد مری ۵۷
نزد مری ۵۸
نزد مری ۵۹
نزد مری ۶۰
نزد مری ۶۱
نزد مری ۶۲
نزد مری ۶۳
نزد مری ۶۴
نزد مری ۶۵
نزد مری ۶۶
نزد مری ۶۷
نزد مری ۶۸
نزد مری ۶۹
نزد مری ۷۰
نزد مری ۷۱
نزد مری ۷۲
نزد مری ۷۳
نزد مری ۷۴
نزد مری ۷۵
نزد مری ۷۶
نزد مری ۷۷
نزد مری ۷۸
نزد مری ۷۹
نزد مری ۸۰
نزد مری ۸۱
نزد مری ۸۲
نزد مری ۸۳
نزد مری ۸۴
نزد مری ۸۵
نزد مری ۸۶
نزد مری ۸۷
نزد مری ۸۸
نزد مری ۸۹
نزد مری ۹۰
نزد مری ۹۱
نزد مری ۹۲
نزد مری ۹۳
نزد مری ۹۴
نزد مری ۹۵
نزد مری ۹۶
نزد مری ۹۷
نزد مری ۹۸
نزد مری ۹۹
نزد مری ۱۰۰

و عروق ماسارایقا از وزیر جذب لطیف کن و صفرا از مره به و نصیب شود و سوم رادقاق گویند او بعد از آن
صائم بود و در ویلیفات بسیار باشد و این هر سه را امحاذقاق گویند چهارم را عور گویند و او پنجم است
که داخل و مخرج آن یکی است چم را قون گویند و ششم را امسا و سقیم گویند و او آخر هفت است و شصت
متصل است شرب از شعبه عصب و او روده و شرايين پنج بود و در طریقه و هم همان شریک شده و
سبب برود و محل پنجه گشته و از جمیع جوانب پنجه برده حاصل شود و اگر چه به بر آید برای تکون
حرارت و معاونت هضم چاکر عضوی رئیس است و جوهر آن گمانی بود که حسن غذا و دوا و حسن عمل او شده
و محل او طرف امین است و مجرب او بر باطلات قویه با ضلالت مربوط است و مقصر او حماس طرف امین از
تقصیر معده است و آنرا پنج زائید است بنظر این پنج اصبع بر معده غنولیت از مقعر که عروقی رسته است
که آنرا باب گویند و بعضی دلفیس که شعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا
ماسارایقا گویند از معده و بعضی از امحاذ لطیف غذا جذب کند و در شعبه داخله جمع گردد و آنرا پنج یا بدو
اخلاط از تن تمیز شود و از مجرب که عروقی رسته که آنرا اجون گویند و بعضی از شعب او دلفیس که شریک
شده جهت جذب دم و پنجه از و خارج شده است اصل او روده است و بدو ششم شود قسمی صاف شود با عالی
برای شعب گردد و قسمی با بط گردد و با متصل بدن تفرق شود مراره عضوی عضبانی است پنجه که قسم
آن بقعر که متصل است جهت جذب صفرا از رگی بیرون می آید و بدو قسم میشود قسمی بهاء صائم متصل
شود جهت رسانیدن صفرا بدو قسمی بقعر معده متصل است جهت انصباب صفرا با و محل عضوی
گمانی است بر شکل زبان و محل او جانب الیسر است و مجرب او حماس ضلالت و مقصر آن حماس تقصیر معده
و عروق و شرايين و غذای غلیظ حماس بران محتوی شده و او مانند همه دأره است و کلیه دوا
و بر با طویر بطرفین صلب مربوط است و کلیه معنی بلند تر از پسری بود و فائده ایشان آنست که فضل
کی یا ایشان ریزد و موئی که در آن باشد رجعت غذا و خود جذب کند و باقی بدن را نیز در مشربانه
کیسه است بلوئی شکل مولف از لیفات و در طبقه است و بول در محتوی میگردد و بول منافع میگردد و
او را غشی است که بول بدان طریق دفع شود اما اعضائی تناسل شین و مقصب و رحم است شین

کفای مصوری

اما آنچه گویند و شش روز تمام شود و بعد از آن مصدق گردد یعنی اعضا از هم تمیز شود و قسط مصالح از هم حیوانی
و طبعی بدو متفرق گردد و متعین آن شود که از اولب الصور تنالی و تقایس روح حیوانی بدو فایض شود و آنرا حالت
را البیرو گویند بدو از ده روز تمام شود و بعد از آن مزاج ذکروری و ذاتی ظاهر شود و اعضا در اصل تمام شود و آنرا
حالت خامسه گویند بدو از تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفصل بظهور پیوندد
و این را حالت سادسه گویند بدو از پنجم روز تمام شود و این حالت مذکور در ذکر مبحث قصه و در آیات بهرست
اطول چنانکه گویند خلقت پسری روز تا پهل روز تمام شود و از آن اناث پهل روز یا پنجاه روز بعد از آن
تعمید نماید و شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام
حرکت بوجود آید مثلاً اگر کسی و پنجم روز تمام شود و بهر مقدار روز متحرک شود بدو بست و ده روز که بهشت ماه باشد
بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر پهل روز تمام شود و بهر مقدار روز حرکت کند و بدو بست و پهل روز
که در بهشت ماه باشد برآید و نماند و دلیل گفته اند که مملو در ماه پنجم در خطر آب آید و حرکت کند و اگر کسی
از مزاج و قوی الحال باشد خرق افشیده کند و بانون با بهنجالی غرامه بیرون آید و اگر ضعیف بود قوت خرق
و خرم نماند و از آن حرکت تمام گردد و اگر مملت یا بدنام ماه پنجم شکلی او زائل شود و قوت گیرد و ده ماه نهم
آید و بدو بماند اگر بجاییت ضعیف و رنجور بود و شکم بزرگ برآید و ازین حرکت شکلی او زائل نشود و
زاده شود و هرگاه که نیت با و غریب بود پس هلاک شود و اگر در پهل روز تمام شود و ده ماه نهم بوجود آید
و باقی ماند و اگر جنین واقع میشود و انشاء الله تعالی و هم در اسباب صوری صحت و آن دو به است با اول
در مزاج و آن کیفیت معلوم است که از اتم مزاج ارکان خلق میشود بواسطه فعل الفعالت که همان صورت و سواد متعین
ارکان واقع میشود یعنی که مملت و صورت هر یک از یک یک رنگ شود و کیفیت متعین حاصل شود که آنرا مزاج
گویند و آن کیفیت یاد حائق و سواد متعین باشد چنانکه بهر طرف از کیفیات مائل نباشد تا مملت حقیقی
گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد که مملت را فرض گویند برائی آنکه وجود او در خارج محالست و یا آنکه مائل
باشد که کیفیت از کیفیات و هیچ مملت نیست که یک طرف مائل بود یا بدو طرف و آنچه یک طرف مائل بود و یا
قسمت امر حائضی یا بر یا ابیس یا اوطس یا بدو طرف مائل بود و آن نیز چهار قسم است اول امیل مملت

الضعف و البیرو
خبر از مزاج
تجدید و تکامل
نیمه از مزاج
سینیت است از مزاج
عنایت از مزاج
تجدید و تکامل
نیمه از مزاج
سینیت است از مزاج

غضب و فزع و آنرا اضافی گویند و سبب غیر بدنی را با دوی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب
حالتی گردد همچو اشتها که او را حاصل شود و سبب عفونت شود آنرا سابق گویند و اگر بواسطه سبب
حالتی شود آنرا حاصل گویند همچو عفونت که سبب جمعی شود بد آنکه فعل را تاثیر سبب بالذات بود همچو سوز
آب سرد با تمایل آن و بالعرض بود همچو تسخین آب سرد بخص حرارت و سببی از اسباب ثانی نیست که
تقصیر و تبعاع از ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم با مضای
طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد بود همچون نفخی یا قناب و استهتام پس شروع کنیم
در بیان اسباب ضروری یا بالذات و بیان اسباب ضروری و او را از ان سبب اسباب ضروری گویند
که مادام انسان حیات باشد از ان لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان کمی
دارد و در حالت صحت و مرض و این اسبابش اند زیرا که اگر او را نفس میشد عارض اضافی
و اگر او را راح میشد هواست و اگر او را اعضا میگردد و اگر این عوارض بالذات است ماکولی و
مشروب و اگر بالعرض است تنفرغ و احتباس است و اگر او را روح و عضو هر دو میگردد و اگر بی شعور
باشد خواب و بیداری و اگر باشد شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود
فصل اول در بیان اسباب ضروری که محی است بآدمیان محتاج الیه است از جهت ترویج و تعذیل شایع
باستشاق آن و دفع فضلات و دفعی از وجه هوا چون باندرون میرود و موجب تقویت و تزیج
روح میشود و بسبب حرارت روح میوزد و در میان میگردد و پس بیرون می آید و بهترین هوا
آنست که صافی بود و با نجار رویه نیامخته باشد و از مواضع اجامی و خدای و مقابر از مقابل
روی مثل چپاز و گندنا و جرم و کرب و از مواد رویه مثل کبریت و زرنج و از اشجار منفیه
مثل انجیر و جوز و بیا بنجر و در بود و در میان ستون و جبران محوس نباشد مگر و قشکه هوا را فساد
عام پیدا شود و موجب و بار گردد و فواید آنست که در آن وقت هوای محسوس بهتر از هوای کشاده بود
و تیزی که هوا را حادث شود طبعی بود یا غیر طبعی یا اضافی بود یا مضاد اما تاثیرات طبیعی آنست که
بواسطه فصول و اتصالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در سیر

که از شما بداند
بجای آن یک باب
که از خارج برانست
موقت است و مملکت
اما آنچه نصیحت از این باب
نفس می نماید
از اعتبار محض
و اما دلیل بر این نیست
خارج است زیرا که در وقت
یکدیگر در زمانه
در میان خود
که هر یک از آنها

مستغفر از شما بنوا
 که عازرو و پواسا
 کرد طفل بر دقضا
 سینه نهت و دقضا
 بر سینه دزدان
 دغل بخواران
 ادا کردیم و دقضا
 طول به ناکت
 تمام ۲۰ نفر
 عاصم
 است با عاصم
 بود ۱۲

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا بریج بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر ثور خریف و از اول جمادی تا آخر حوت شتاء اما پیش از طبار بریج آن زمانست که هوا معتدل بود و در حرارت برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانست که در مقابل بریج بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط و راق ظاهر شود و شتاء آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیعی با فصول شمسی موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کند اما هوای بریج چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان با عدل حقیقی و مناسب فروع روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطه سرما و فرشتان بشت باشد در بریج بحرکت آید و بهترین بریج آنست که معتدل بود و باران با عدل آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراطین باشد موجب کثرت خون و حرمت و جبه و شدت اشتها شود و اگر فصول بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صنف آنست که برای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گریاد رغایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و او را بدترین فصول نموده اند از آن جهت که در مقابل بریج اقلاده است و او موجب ترایا اخلاط و نحافیت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حیات عضنه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باران و شبها گاه بنایت سرد نباشد و پیشین گاه بنایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب نکاثت و عدم تحلیل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود و اما امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال استرخاء اعصاب و نرالات و زیادتى تلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و با جنوب کثرت تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ارضی که بدان سبب فصول طبیعی خود نمائند چنانکه مثلاً بریج بهشتا گنجد و یا صیف بطریق بریج و بالعکس اما هوای مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرت در ارضی فوق الارض انکشاف و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود بهجات احد المثلیم

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

موجب تغییر فراج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوای جبار ملوک را متعفن سازد و ناز و آن جمیع بدن رساند و
مرتب دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند
هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغییر فراج
گردد و چون این صورت تمام شود موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغییر در کیفیت هوا پذیرد آید و ششیتی که موجب
فساد و زرع و نسل باشد و این تغییر با موافق فراج فصل باشد چنانکه گرامی تابستان در موضعی معین بحدی
زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف فراج فصل بود و چون زمهریر که در تابستان پیدا شود نه موجب فساد
هوا گردد **فصل دوم در حرکات نفسانی** که از اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک است و بود
و این حرکات یا بجهت خلیج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود و فضا حرکت کند چون غضب و اگر
بتدبیر بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دغتا بود خوف و فزع و اگر بتدبیر بود وزن و غم
و اگر از هر دو جهت بود اگر اول داخل حرکت کند پس بخارج فضا حرکت کند و اگر بعکس این بود هم فرق
میان غم و لذت است که هم در هر دو گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در هر دو گویند که واقع شده باشد
و این عوارض تابع سوء فراج بود و سوء فراج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب
تاثير و انفعال میگردد و چنانکه گفته اند در حالت مجاسوت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بران میخورد
شکل شود و از تصور حیوانات و مشاهد آن کنیدی دندان پیدا میشود **فصل سوم در حرکات**
و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت
بدن و انفعال ماسم وجودت هم در شتاد و امتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب صفا آن بود
و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند تنفس عظیم متواتر و
بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی شستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص
است بعضی مثل قنات بلند اعضاء و آواز بلند گوش را در نظر در شیار و دقیق چشم را و اعتدال
در جمیع موجب صحت بدن افراد را در آن مضرب بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود **فصل چهارم در**
خواب و بیداری خواب شب سکون است و در حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نفع و

از این روایت بود که
گویند بهر چه که در
آنست که از این نفس
نطفه است و آن را
را از سبب کینه و اس
و بیداری و حالت
طبیعی که کافور بود و در
حیوان و آلات حس و
حرکات و از آن نطفه
در وقت غضب و در حالت
آلات است و تاخیر

استعداد حرکت نباشد و از آن سبب می و آن بعد از نه وقت بود و قبل از نخت شدن اعضا بود و بعد از آن
 سن ترخریج و بعد از آن سن غلامیه و آنرا باقی گویند و این قوت بلوغ باشد و بعد از آن سن فنی تا
 قریب بی سال که مبدأ این شباب است و دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از آن نهاد
 سربلندی باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت و هشی و شباب برای افلاطون و جالینوس در
 کیفیت شماری باشد اما هشی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت
 شدید و خاوه باشد چنانچه هرگز شک و ترا علی و اشتغال گردانی در نارین متفاوت و کیفیت تا این
 در کیفیت یابی سوم سن کسوت بود و آن از انقضای سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین
 سن حرارت در نقصان و میوست در تریز بود و چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کسوت
 تا آخر عمر بود و درین سن میوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد
 بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند و در نگارایان تا می چهل
 سال منقضی میشود اما اجناس فراخ و کثیر حرارت و میوست مائل بود و فراخ از انات برودت و رطوبت
 مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود و نه آنکه کله احرار و کورست با کله احوال از انات چنین بود اما اعتبار
 قریب از آن موجب امری شود و مثل آنکه ضاعتی که مجاوره بسیار آب بود همچون قصارت موجب طریب
 شود و در ضاعتی که مجاوره خشک بود همچون خاوی موجب تسخین و انحراف در آن بسبب کثرت تحلیل
 موجب تریز بود و در ضاعتی که مجاوره گل باشد موجب میوست گردد و همچون کاری و طبایعی اما عادات از آن جمله
 است که ترک فراخ بود و مرعات او حافظ صحت و استقامت فراخ بود اما عادات مذمومه مثل آنکه
 کسی عادت بخیزی کرده باشد که موجب هوا فاسده خواهد بود و اگر کجی از آن فتنه باز آید موجب ضرر
 و تریز فراخ شود پس تدریج از آن باز آید از نخبست گفته اند العاده طبیعه خامه اما واد و ات حجاز
 مثل نهادات و اطایه کادات و شوموات که هم حافظ صحت و هم تریز فراخ باشد و تریزی که از شوموات
 حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبیعه است بواسطه مناسبت با روح و در عت نفوذ مقبوی و حافظه
 صحت بود و آنچه که به بود با کس از انجمه تفسیر باقی است که منوجب تحلیل رطوبات و استسقا بود

اندر غایت کمال است
 و از آن سبب می و آن بعد از نه وقت بود و قبل از نخت شدن اعضا بود و بعد از آن
 سن ترخریج و بعد از آن سن غلامیه و آنرا باقی گویند و این قوت بلوغ باشد و بعد از آن سن فنی تا
 قریب بی سال که مبدأ این شباب است و دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از آن نهاد
 سربلندی باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت و هشی و شباب برای افلاطون و جالینوس در
 کیفیت شماری باشد اما هشی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت
 شدید و خاوه باشد چنانچه هرگز شک و ترا علی و اشتغال گردانی در نارین متفاوت و کیفیت تا این
 در کیفیت یابی سوم سن کسوت بود و آن از انقضای سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین
 سن حرارت در نقصان و میوست در تریز بود و چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کسوت
 تا آخر عمر بود و درین سن میوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد
 بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند و در نگارایان تا می چهل
 سال منقضی میشود اما اجناس فراخ و کثیر حرارت و میوست مائل بود و فراخ از انات برودت و رطوبت
 مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود و نه آنکه کله احرار و کورست با کله احوال از انات چنین بود اما اعتبار
 قریب از آن موجب امری شود و مثل آنکه ضاعتی که مجاوره بسیار آب بود همچون قصارت موجب طریب
 شود و در ضاعتی که مجاوره خشک بود همچون خاوی موجب تسخین و انحراف در آن بسبب کثرت تحلیل
 موجب تریز بود و در ضاعتی که مجاوره گل باشد موجب میوست گردد و همچون کاری و طبایعی اما عادات از آن جمله
 است که ترک فراخ بود و مرعات او حافظ صحت و استقامت فراخ بود اما عادات مذمومه مثل آنکه
 کسی عادت بخیزی کرده باشد که موجب هوا فاسده خواهد بود و اگر کجی از آن فتنه باز آید موجب ضرر
 و تریز فراخ شود پس تدریج از آن باز آید از نخبست گفته اند العاده طبیعه خامه اما واد و ات حجاز
 مثل نهادات و اطایه کادات و شوموات که هم حافظ صحت و هم تریز فراخ باشد و تریزی که از شوموات
 حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبیعه است بواسطه مناسبت با روح و در عت نفوذ مقبوی و حافظه
 صحت بود و آنچه که به بود با کس از انجمه تفسیر باقی است که منوجب تحلیل رطوبات و استسقا بود

عنيفة يا انفعال ورمي بود و از خارج مثل قطع سيف و كشيدن رسيان و دستن تشيش بود و سباب
قرص جرتي بود كه تشيش گردد و يا ورمي كه منقبض شود يا شيره كه متاكل شود و سباب ورم استلا از اخلاط است
يا از ماده ريكي يا مائي و قوت عضو واقع و ضعف عضو قابل استماع بخاري يا وحي شديد بود
و سباب خلط شايد كه بدني بود مثل قتيكه كه از رطوبت مريض پيدا شود يا امر سه خارج باشد
مثل ضربه و سقوطه سباب و حج كه عبارت از احساس و ادراك منافي بود و من حيث هو نبات
يا سورا المزاج مختلف بود يا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است كه سباب آن غير متماثل
و مختلف گردد و اوجاع مشهوره پانزده است اول حكاك و سباب آن غلطي حرليت يا مانع بود و دوم
خشن و سباب آن غلطي خشن بود سوم ناهض و سباب آن ماده غير بود يا ريكي كه مدد غشا بود از جهت
عرض چهارم مدد و سباب آن غلطي يا ريكي بود كه مدد و عصب يا عضل باشد از جهت طول پنجم
فنا عظم و سباب آن ماده ريكي بود كه جاي بر عضو تنگ كند ششم تنغي و سباب آن ماده ريكي بود
كه ميان عضل و غشا و عادت شود و سباب آن ماده ريكي بود كه ميان عظم و غشا
او حاصل شود ششم رخ و سباب آن ماده بود كه مدد و عظم و عضل باشد ششم ثاقب و سباب
آن ماده غلايط يا ريكي بود كه ميان طبقات اعضا واقع شود و سباب آن ريمن سباب
ثاقب و فرق ميان او و ثاقب آن است كه ماده ثاقب را نفوذ ي بود و چنانچه محسوس شود كه عقوي را
سوراخ شده كند و ماده سلي در آن موضع متخمس بود و يا زده هم خرد است و سباب آن غلطي يا ريكي بود
شاه قد روح انساني دو آرد سيم ضرباني و سباب آن ورم بود و دارد عضوي حساس سيم و سيم
اعيار و سباب آن بالقب بود و آنرا احيائي گويند يا خلط مدد و آنرا احيائي تمددوي گويند
غلطي لا فزع و آنرا احياء و قروي گويند يا سباب ريكي باشد آنرا احياء ريكي گويند و چنانچه در هم لا فزع
و سباب آن غلطي يا ريكي بود و يا زده سيم ثقيلي و سباب آن ماده بود كه در عضوي غير حساس كه از
شما و شلوق است يا غشاگر و او در آمده بواسطه انقباض و انقباض حساس تشنث كند يا سباب
ورمي بود كه در اعضا حساس واقع شود و من عضوي را باطل كند همچون سوراخان كه

بشرکت بود و این که بیشتر بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عصبوی ناوقت ملحق بقدر
بود یا آنکه سیان و غضنوخادم و مخدوم بود چون عصب دو مانع یا مبادر فعل او بود چون حجاب و
ریه یا عروق و اعضا وقت بود چون دماغ معده را یا عصب هیا و عضو بود چون بغل قلب را و پس
گوشت و مانع را و اریه کبد را یا آنکه اوقات و از منته در مرضی که سیلاست ختمی شود چهار است ابتدا
و ترانه و انتها و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در ترانه بود زمان ترانه و
پس واقف باشند که نه زایل شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یا بد زمان انحطاط پای
دوم در علامات و دلالت مشتمل بر مقدمه و هشتم فصل مقدمه بدانکه علامت نیست که بدان
استلال کنند باحوال بدن که از قوی صادر میشود و این علامات و اشارات یا دلالت بر نفس مرض
کنند همچون سرعت و اختلاف بنفس که دلالت بر جمعی کند یا دلالت بر محل مرض کنند همچون نفخ شکم
که دلیل درم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کنند همچون علامت استلال یا علامت لازم مرض بود
چون چاه و فنیق بنفس و وجع ناس و برسام با وکیل امراض ظاهری بود چون لون و کسب
وکیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشريح است و استلال دران
بهمین چیز کنند اول فعال اگر نه بحریری طبیعی بود وقتی بود دلیل در مبدء فعال که قوی ست و وقت
قوی دلیل آفتی آن عضو بود که مگر اوست چنانچه دلالت فعال ارادی جسی بر حال مانع و دلالت
بنفس بر احوال قالب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و اسعا و دم موضع مرض چنانچه وجع و طرف
این دلیل درم کبد بود و طرف ایسه که دلیل درم طحال بود و ششم شکل مرض همچو دلالت درم بلای شکل برانکه
درم هر یک کبد است چهارم متفرع همچو بول و براز که در جای خود یاد کرده آید چون استلال بانواع است و هشتم
فصل یاد کرده میشد و اندک است فیصل اولی علامات مزاج بدانکه علامات و اشارات مزاج دوست اول
محسوس است اما دلالت بر علل و سبب آن که غشیاتی کیفیات است لکن کیفیت یازدهم است همگی
دلالت بر علت و طبیعت بود و آن همی دلیل بر وقت و طبیعت هر آنکه از طعم دلیل بر وقت و بیوست و از لحم
دلیل حرارت و بیوست سکون است بیاض لون دلیل بر وقت و حرمت دلیل حرارت

سوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود
و سبب آن خلوع و وق و رطوبت آلت باشد پنجم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم
معتدل در عریض و ضیق هفتم شایق و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب
آن شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم مخفض است و او در مقابل شایق بود نهم معتدل
در غموق و انحناف و از ازدواج این نه بست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است
و اسمی دارد شش قسم است اول عظیم آن یعنی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر آن در مقابل
عظیم بود سوم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شقوق
زاید بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلیظ و دقیق بود هفتم
و دوم ماخوذ است از زمان حرکت و این سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان
حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم لطی و او مقابل سریع
بود سوم معتدل در سرعت و لطو هفتم سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن هم
سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت
و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل در تواتر
تفاوت هفتم چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب و او
آنست که انقباض و تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن یوست جرم رگ باشد
دوم لعین و او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت و لعین هفتم پنجم ماخوذ است
از مجلس است و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب سخته بود دوم بار و او در مقابل حار
بود سوم معتدل در حرارت و برودت هفتم ششم ماخوذ است از امتلا و خلوع و آن سه قسم است
اول متلا و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی را اندازد اعتدال محسوس شود سبب
آن امتلا بود دوم خالص و او در مقابل متلا بود سوم معتدل در خلوع و امتلا هفتم
هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و آنست که از مبادی خلط

که تمام باید باشد
که تمام از داده اند و در
کمال و این برای صاف کردن
اینها نوشته و بی اشتباه
بسیار پس بوی این باشد
که در بعضی بوی آن باشد
شود و بعضی که از اجزاء
گردد و بعضی که از اجزاء
بیشتر شود و بعضی که از اجزاء
دری که بوی آنست که از اجزاء
شود و بعضی که از اجزاء
نقد و دست در وی بوی

متلا و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی را اندازد اعتدال محسوس شود سبب
آن امتلا بود دوم خالص و او در مقابل متلا بود سوم معتدل در خلوع و امتلا هفتم
هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و آنست که از مبادی خلط

کتاب پنجمی در بیان...

[illegible]

و آن دلیل بر دوت بود و نوسیدی سخت از تنگی دوم بهین حقیقه و این منافیست اگر غلطی
بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر آن وسوسه باشد یا چون شیر بود دلیل زو بان باشد و این
در آخر دوق باشد و فقا عی باده دلیل قروح آلات بول باشد و فقا عی بی باده دلیل
حصات یا مواد خام بود و در صاصی بی رسوب بغایت بد باشد و اگر شایه نمی بود دلیل
بحسب آن امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود و در امراض حاده و دلیل ملاک بود
از الموان بول یکی آن است که مشابه غساله کشم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه
دم باشد و دیگر آن است که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود و خصوص که سستن باشد
چون دوم از دلالت قوام بول باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر
برودت و عدم تنگی و ضعف کلیه و آلات بول و دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم تنگی بود
و باشد که دلیل تنگی مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفصال سینه باشد و غلیظ بول اگر تدریج کم شود
نیک باشد و اگر تداوم گردد و خصوص در حیات حاده بد باشد سوم معتدل در غلظت و رقت
و آن دلیل تنگی تمام و حسن حال بود و چنانست که بول است و آن شش قسم است اول
عظیم الرکحه و آن دلیل بر دوت مزاج و نقصان حرارت زیره بود و دوم سست و آن دلیل
قرص و بیماری بول یا اخلاط غفله شوم حاسف الرکحه و آن در مرض حاده و دلیل موت حرارت
خزیره بود و دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهار معلول آن
و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریت الرکحه و آن دلیل فساد و ضعف بود و ششم زیم الرکحه و آن زیم است
ناک باشد و آن دلیل فساد و طو باشد و چنانست که چهارم زید قاروره است و ماده زید و طو بسته
زید بود و فاصل آن ریجی بود که در جوهر بول بود و سواد و شقرت زید و دلیل بر قان بود و دیگر آن دلیل
بر دوت و کثرت آن و دلیل ریج و طو بود و پنجم قنط و کثرت بول است و آن اگر کثرت از آن باشد که
نسبت به متعرب و لیکن مقدار استحقاق اسهال یا تخمین مفراط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید و دلیل متعرب
طو است زاده بود یا زو بان عضا غلبش ششم منفا و کدورت است و آن غیر قوت و غلظت بول که در دلالت

[illegible]

برشته غالی طبیعت نفع اخلاط یا بر سقوط قوت و صفاتی دلالت بر عدم نفع کند چنانچه ششم رسوب است
 و رسوب جوهری باشد که از مایه غلیظ تر بود و از متمیز شود خواه ترسب شود خواه مخلوق باشد و
 استدلال بر او از چند وجه کنند اول جوهر او آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی و اما طبیعی سفید باشد یا زرد
 الابر از آن مخلوط و بنی متین در اسب بود و چون تخریک کنند زرد و منبسط شود و متفرق گردد و زرد اسب نشود
 دلالت کند بر غلبه طبیعی نفع تمام اما غیر طبیعی یا زده قسم است و هر یک را اسمی است اول خسرایی و آن
 بهنجو صفراغ بود کبار باشد یا صفرا باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر باتیب بود
 دلیل خراشیده شدن اعصاب بول بود و اگر کبد بود یا شبیه لقاوسس مایه بد بود و آنچه سفید
 باشد دلیل قروح و جرب باشد و اما صفرا اگر سفید بود و نحالی گویند دلیل جرب باشد
 بود یا زرد یا آن اعصاب اگر سرخ بود که گریه گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود و دم شمشیری
 نیز گویند و از نخاله فرو تر بود اگر سفید باشد دلیل زرد یا جرب باشد بود و اگر سرخ یا سیاه باشد
 دلیل خراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه جوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی بود چهارم
 و سمی او چون چسبنی باشد دلالت کند بر زرد یا بن یا سیمین پنجم نرگه و آن دلیل انفجار و ریه
 یا قرصه بود ششم مخاطی و آن دلیل از خلط غامی بود و ششم شری و آن چورتا را می موسی باشد
 و آن از اخلاط خام و انقصاد و طوبیت و حرارت غریبه باشد ششم نقطه مایه خمیر و آن از ضعف معده
 است یا اسهال از تناول لبنیات نهم رطبی و آن دلیل خصات و رمل بود اگر سرخ بود و رگیده و اگر
 سفید یا زرد باشد در شانده پنجم رادی او بهنجو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق می نماید که بطول
 لبث منتهی شده باشد اگر با نیت مترج باشد دلیل ضعف کبد باشد یا زده ششم معلقی شبیه خون
 بسته شده اگر با نیت مترج باشد دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب
 و آن قسم است اول غمام و او آنست که طافی بود و دیگر سکرده باشد دلالت کند بر قلب نفع و کثرت راج
 و ششم معلق و او آنست که در وسط باشد دلیل توسط حال نفع باشد سوم راسب و اگر طبیعی بود و نیک باشد
 و اگر غیر طبیعی بود و یا شد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود و از

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و شست و پراگندگی آن از ضعف
 بهضم و کثرت ریح بود چنانکه استدلال از میت شربت خالط و طار جبت آن با بول و آلات
 بر آن کند که از کبد و حواس آن باشد و اگر متمیز بود و متمرج نباشد و آلات کند از شانه و مائل است
 پیشم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب باشد دلیل بهضم نیک باشد و اگر در بول بعکس این
 باشد و نباید دانست که بول زمان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان است
 صافی بود و در وسط آن خیز سه چوبه سفید و غلیظ ظاهر بود بول ایشان در ابتدا سه عمل مائل
 بر رقت بود و در انتها مائل بجزرت و بول نساء مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و
 بول شبان مائل بناری و معتدل القوام بود و بول کبوتر مائل به بیاض بود و بول شتر
 سفید و رقیق باشد **فصل ششم** در برآورد استدلال بر این از چند وجه که اول از کثرت آن اگر
 بود از فضل طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف و قوت
 یا استسارس که در معده قولون یا عروق حادث شده باشد و نیم از قوام آن اگر رقیق بود و
 طارح و آلات بر اخلاط از چه کند و در تب حار و دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد علت
 بر سه یا ضعف مجاری یا سوء بهضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر بارطوبت نباشد
 یا در اخلاط و حرارت یا میس از غلیظ یا طول کش بود و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت
 رطوبات و قلت مرار بود و سوم استدلال از لون بدانکه لون بزار طبعی است که نارسی بود
 و شدت آن و آلات بر غلبه صفر کند و نقصان او دلیل ضعف بهضم باشد و بیاض آن
 غلبه بلغم و سده مجاری مراره باشد و نیم یرقان بود و اگر بوسه ریخ از آن آید و دلیل
 انقباض بود و حضرت آن از مرار زنجارسی یا کراتی باشد و باقی دیگر احوال بر از بجزا لون
 بول بود و چهارم استدلال از هیات آن میت طبعی او است که علی بود پس اگر رخ
 بود و بجزا بل گا و دلیل کثرت ریح بود و پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا
 کند و در فرج سریع باشد دلیل کثرت صفر بود یا ضعف ماسکه اگر تا شب کند

بهارم و نهال
 بریت برار
 و این انبوه بود
 نیست باغی
 یا باشد
 باقون سرگی
 گاو و نهال

نیک باشد و علامات رویه خلوت این بود چشم در گوشت افتادن و کشاده ماندن در آن و نفس پیاپی
و حدت سرینی و سر شدن گوش و تیره شدن چشم و زانما در نظر یک جای داشتن بسیار گشت
و پینی کردن و پینه شدن لب و پشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جابه
و دیوار الیدین چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت بگفتار و بسیار گفتن و کم گویی و اضطراب در
غیر روزهای بحران و بر خطم و جستن و شستن و از مرگ ترسیدن و بر تان پیش از بفرم و رعاف
تفرطی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حیات عاده بر هم سوختن دندان
و پروت اطراف با حرارت تب و سیاحت و ضعف نفس و بیخ احتشا و حدت رسته و سواد زبان
و شور و حدسی سیاه یا بنفش و رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست
و متن پینی و حدت خناق و در غیرایام بحران و طلب بای تار یکا و سواد و خفت و تیرگی لون و نه زبان
گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سر شدن پینی
و گوش و بول رقیق و نفس در سر سام و اختلاط عقل و پروت ظاهر اجزای باطن و کشاده ماندن
چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک مرگ و جمع ساکن شود و بختی بی بسی ظاهر و آن
بجست آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک نفرت کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات
یکس ساکن شدن تب بود و بی وقوع بحران و ضعف و عدم شهته و غشیان و حبس نفس و ساق
بهم خواب بسیار و تبج روی و پشت چشم و صیغ بول و علامات طول مرض و تهر اعراف و کشت
اختلاج و حتم سلام در اول مرض بود و الله اعلم خاتمه فی الاثذار بالحوادث والانتقال
من علی الی اخری اما انذار بحوادث خیال باشد که کسی را که تغییری حادث شود و در عادات طبیعی
مثل شهوت طعام و جماع و بر از بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قه و رعاف و سیلان دم
بواسیر و ملت مندر برض باشد و خفقان و اغم مندر باشد و مرگ مفاجات و کابوس و دو بار برض
و سکت و اختلاج بسیار و تشنج و خدر شدن اعضا الفالج و اختلاج و جه یقوت و ثقل و کلل
بدن با کثرت عرق بکشته و فالج و حرمت روی و چشم و سیلان و سح و نفرت از روشنی مندر باشد

الاثر فی المنصوری
تیسرین
در پنج بار
از چشم و زبان
با دست چپ و چپ
حالتی که خیال
صورت گرفته
در زانما
بجاریت
انتقال و تشنج
سر و تن از پینی
پیاپی و دوده
بسیار و کشت
دیگر و فانی
سیصد و سی

بسر سام و غم و حزن بے سبب و کثرت فکر بار بد مندر بود یا لنجولیا و سترخی روی با کمودت و غلط
مندر باشد بجزام و قبح روی و چشم با ستیقا و دوام صدر و تحقیق نزول آب و چشم و انتشار
و ثقل و تعدد در طرف راست مندر باشد لعل کبد و ثقل کمر گاه و خاصه لعل کلیه و سقوط استرها
و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکم المتعبد بے سبب که مهای خرد باشد مندر بود به بوا سیر و وشت
قوبار بسیار به برص اسود و بهق افسین مندر باشد به برص و سیلان طشت در زمان حمل
با سقاط و سخت شدن و بر آمدن عروق اساق بدو الی و دار الفیل و کثرت زکام و نزله ذات الریه
و سسل و غرق و بول منتن بحیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتهای دیگر چنان
که اگر در حیات ماده غلظت حادث شود و همچنین رید با سهال صفراوی زائل گردد و سهال صفراوی نیز غلظت
دارد شود و استیقا با سهال کینه می و مائی و تشنج و طبخ می و نبودن به بوا سیر و سهال بوزم خصیتین فوق
استقامتی بطن زائل گردد و همچنین دار الشهاب و در در گرده و دیگر اعضا بدو الی و دار الفیل زائل شود و غلظت
و وزم در طب عملی ششمار پنج مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی ششمل بر دو باب باب اول
در حفظ صحت و این باب ششمل ست بر ده فصل فصل اول در تدبیر حیالی و مولود و بدانکه گاه
که علامت آیتن ظاهر شود یا بد که از فصد و حجابست و قوی و سهال و قروح و انقوات با کمه دریا
و تعب و از بومای تیز اثر از کند تا چهار ماه که بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود
نباشد و چون باه هفتم رسد همان اثر از مری دارن و بکنجین کانگبین تا طبیعت غذا و اسقاط شهوت
کلی بکشد اما سوگو باید که در خانه معتدل بود و زیاده و چون جدا شود ناف و از ازالای سه چهار انگشت
قطع کنند و خر قه بر رخی بیالانید و بران نهند و مولود را آب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدین معنی
آورند و اگر آن آب ساق و بشاونه و ملیه و قسط باشد بهتر بود و بعد از آن آب فاتر غلب بشویند
و انگشتی غسل در دهن او نهند و در قاطب حبه بر عضوی بجای خوبند و بر فوق بندند و در خانه
تا یک پیر و رشن دهند و هر روز بر فوق او را تحریک کنند و چپند روز آب فاتر
بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب ترست اما اگر مادر

صحیح المزاج باشد لیکن تا چهل روز شیر نادرند پس بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواستند
که دایه بگیرند اختیار مریضه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او سیان بست و پنج و سی پنج
بود و معتدل مزاج و نیز که پستان او بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر بسیار بهتر از دختر است
چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا ناسه معتدل و لطیف تناول کند و در باداد
پستان را اندک پیروشد پس در دهن طفل اندک حرکت بفرط در یافتن احتیاج کند و با وجاهت
کنند و اگر شیر غلیظ بود و لطافت تناول کند مثل سبزیجات ساده یا پروزی و صغیر و انجاء و ریاضت
معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اندک پیوسته شل و شیرین و در تداول کنند و اگر شیر بسیار بود
چنانچه مودس بفساد شود تقابیل غذا کنند و تقصیر پستان به زیره و عدس و سرکه نماند و اگر ادری
خارجی عارض شود شیر لطیف ندرست تا اثر آن عارض زایل شود مدت رضاع دو سال است چون
نزدیک نظام باشد آب بدنند و به رجعت و طعام گردانند و شیر و پنجه و نان در شیر و غسل غششته
می دهند و چون اثر بر آمدن ثنا یا ادر ظاهر شود و روغن با بونه و غسل در لثه او بمالند و پیوسته
و مغز گوش و گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار نماید دهن او را بجلل نیک
بشویند و قطع پنج همک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را می مالند و در ارض
که او را عارض شود سعال و طفل و مریضه هر دو باید گردن و مریضه که اطفال را بسیار عارض میشود
و کرم کند اما در استطلاق شکم او را بکمون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند
چنانچه ازان متاخر نشود و روزی ده تخم مرغ نیمه شب بدنند و پست جو نیز مفید است
و اگر متادمی شود و لنگه پیرایه بزغال یا آب سرد بدنند و در احتیاج شیا فی از غسل
چونیه و سه گین موش استعمال کنند و روغن زیت و شکم بالند و در سوز تنفس بن گوش
بر روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدنند تا بیا شام و در زکام طفل را گرم دارند و
اندک غسل بدنند و سعی کنند که ماتی کنند یا آنکه انگشت یا پیوسته چرب کرده بگلو او فرویند
چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال فمغ عربی و کپه ایا روغن بنفشه بدنند و در وجع گوش

در دهن و پستان
و در دهن و پستان
و در دهن و پستان

نظام مالک و پستان
کردن گوش و پستان
مراجعه

بگیرد و بجام نبرد و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگذارد چون وقت دویدن و بازی کردن پدید آید را بکنند تا بلب مشغول شود چه آن ریاضت ایشان است و چون شش سال شود بود و سپارند و در آسایش دادن تجدید کج کم می کنند و ریاضت می افزایند تا بحدیکه از کار و مشغول نیز ملول شود و غیره الا مورد رعایت کنند تا با خلاق عمیده بالیده شود فصل دوم در تدبیر مشغول در فصل ربع مودیکه در زیستگاه باشد در حرکت آید و بنده گردد و تدبیر آنست که اگر کم یقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن بقی یا قصد یا سهال کنند بحسب عادات و غلبه فطریه و محققا و سخفات شدید و کثرت حرکات و استقام و از کثرت اکل محوم غلاوی و شراب احتراز باید کرد و از مثل شراب حامض و لیمو و صندل و در بیاض و سیخچین قهصا کنند و از اغذیه زرشک ساق و اما و هشال آن مناسب باشد و فصل ایشان آسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب یا روان کن از بخار و دغان و ریاضت سکین زند و از حرکات عتیقه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل شراب و کثرت و سخفات اعتدالیانند و بجامیکه نیات گرم نباشد و ز اغذیه و شراب و فوکه که نیمه سرد و طبع باشد و ز اغذیه و کثرت گمان پسند و استفراغ بقی کنند و فصل خرمین از مکر باد و از گرامیانه روز خود را بگذرانند و از خواب روز مجامعت کثرت اکل و شراب و کثرت فوکه و استقام آب سرد و اعتدال باید کرد و اگر بدن متلی باشند در راهبرد و حرکات استفراغ بقی شایه کرد و در وسط آن استفراغ بسهل و فصل زیستگاه در او پیشه باید درشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و محوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استقام و استحال سخفات باید کرد و اگر جامه و نیمه و نیمه باید پوشید و اگر در و نفوذ باقی منما که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اکل و طوط کثرت تغذیه و استعمال عقیقات و اسلج و مسکن کنند بر مایهین طبع سب و زنج و بشمول مثل صندل و کافور و غیره شاک نخورات مثل عود و غیره و زنده سوسن و فصل دادن شسته و عود و زهره اهل پوست انار و مورد و آنوش و عفران و باید که خانه را بیکه و گلاب بکشد با گنوزه جو شاییده و مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قه و قصد و مجامعت و ریاضت و استقام احتراز نمایند و در موضع مشکوفه ساکن نشوند و قطعاً قی نیم نخورد راه نهند و از شراب و شراب حامض و لیمو و در بیاض و صندل تناول کنند و اغذیه قهصا کنند و آب سرد بسیار نخورند و اکل از می با شراب و بعضی و راه

فصل
در تدبیر مشغول
در فصل ربع مودیکه
در زیستگاه باشد
در حرکت آید و بنده
گردد و تدبیر آنست
که اگر کم یقلیل و
تلطیف غذا و استفراغ
آن بقی یا قصد یا سهال
کنند بحسب عادات و
غلبه فطریه و محققا
و سخفات شدید و
کثرت حرکات و استقام
و از کثرت اکل محوم
غلاوی و شراب احتراز
باید کرد و از مثل
شراب حامض و لیمو و
صندل و در بیاض و
سیخچین قهصا کنند
و از اغذیه زرشک
ساق و اما و هشال
آن مناسب باشد و
فصل ایشان آسایش
و رفاهیت مشغول
باید بود و در مهب
شمال قریب یا روان
کن از بخار و دغان
و ریاضت سکین زند
و از حرکات عتیقه و
خواب روز و کثرت
مجامعت و اکل شراب
و کثرت و سخفات
اعتدالیانند و بجامیکه
نیات گرم نباشد و ز
اغذیه و شراب و فوکه
که نیمه سرد و طبع
باشد و ز اغذیه و کثرت
گمان پسند و استفراغ
بقی کنند و فصل
خرمین از مکر باد و
از گرامیانه روز
خود را بگذرانند و
از خواب روز
مجامعت کثرت
اکل و شراب و کثرت
فوکه و استقام آب
سرد و اعتدال باید
کرد و اگر بدن متلی
باشند در راهبرد و
حرکات استفراغ بقی
شایه کرد و در وسط
آن استفراغ بسهل و
فصل زیستگاه در او
پیشه باید درشت و
حرکات و ریاضات و
کثرت اغذیه و محوم
و شراب درین فصل
مفید بود و قی و
استقام و استحال
سخفات باید کرد و
اگر جامه و نیمه و
نیمه باید پوشید و
اگر در و نفوذ باقی
منما که هوا از مجرای
طبیعی بگردد تدبیر
آنست که تقلیل اکل
و طوط کثرت تغذیه
و استعمال عقیقات و
اسلج و مسکن کنند
بر مایهین طبع سب و
زنج و بشمول مثل
صندل و کافور و غیره
شاک نخورات مثل
عود و غیره و زنده
سوسن و فصل دادن
شسته و عود و زهره
اهل پوست انار و
مورد و آنوش و عفران
و باید که خانه را
بیکه و گلاب بکشد
با گنوزه جو شاییده
و مرشوش دارند و
گوشت و غذا و شراب
کمتر خورند و از قه
و قصد و مجامعت و
ریاضت و استقام
احتراز نمایند و در
موضع مشکوفه ساکن
نشوند و قطعاً قی
نیم نخورد راه نهند
و از شراب و شراب
حامض و لیمو و در
بیاض و صندل تناول
کنند و اغذیه قهصا
کنند و آب سرد بسیار
نخورند و اکل از می
با شراب و بعضی و راه

و در کمال راحه و صحت باید خورد و در زمستان و بلاد باره بیشتر تحمل باشد و در تابستان بلاد حاره عکس
 و در بلاد صحرانی اندک باید خورد و در حریت کشته و مغز و شراب گاو خورند که غذا اهنم شده باشد و بعد از غذا
 روی الکیوس خورند و غذا کمی مناسب نیست زیرا که ساق انار و گششت و اشال آن حسب مزاج بود و در میان
 و عقیان پیش از شروع در صوم نباید خورد و اگر برای عانت هضم بر آن تمام باشد اندکی شاید خورد و تا واکم که سرد
 و نشاء و در نیز آید باشد و در صوم عظیم و کمال خود باشد که کثرت شراب خونی نبود و در حانتقاع او این بود که بگذارد
 که طایف نشود و چون خوراک غلبه کند و عقیدان پیا شد و در آن بدن قوی گردد و در هضم شود و حرکت سست گردد
 باید کردی که شراب بنحو آب شوی شد و بر سر شراب اندکی باید کرد و شراب کاسهای که چک مناسب تر بود
 و بیانی خورد و بیکدیگر خوردن ضرر باشد بلکه کسی بدان معتاد بود کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند و را غذا
 اندک باید خورد و در غذای او را یک چیز از لذات باشد و از چیزهای شیرین تر از باید کرد و کمی اگر در دست شود
 عود و زعفران و جوهر بویافته و شراب کند اما متعقل در شراب بکمال از آن منع کرده اند که اگر بدان معتاد و محتاج باشد
 محرومی از هر آسب و بده و آمد و آزار و زحمت و در بوبات جاسقه و قرص میوه و تخم و از قبول کاه و خیار
 و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود و در کمال خورجست داده اند و در مزاج را متعقل گویش
 مسکه و عود و زعفران گلشن و فندق پوسته و جوهر مناسب بود و در طبعی مزاج را نخل و بشته و فندق پوسته و بازم را کینه
 بنک شورشخته و این مزاج را بگو که در طبابت متعقل باید کردی و در میان آب غذا نباید خورد و شراب و مجلس فراخ و
 روشن در بستانها و کناره ها و باغها و با صفا و اجا و کسانیکه از ایشان نفی نباشد نشینند و او را محبت است
 که تزیین بدن کنند با کافور و اسفند و اسفند را از سنج پاک کنند و جامه های لطیف پاک بپوشند و از آن بپوشند و اصلاح پیش کنند
 و بوی خوش بکار آید و در مجلس چیزی که موجب تنفر باشد مثل سق و قنطاری و پی پاک کردن و حشر از نایب
 و اگر عقیدان شود از مجلس و در شوق و چون بکشند مجلس و در نمانند کلمات لطیف و حکایات لطیف کنند و از حجاب
 و سخن که موجب حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم برگیرد از و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و
 هنوز مست نشده باشند خود را بستانند و در مجلس مزایا و صیغه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش
 و خوش طبع و خوش او از باشد خلوق و خوف و تمیز بود و درستی او را طبع باید نمود و درستی جماعت

ای هر قدر که
 شراب در صوم
 بنوشند و در صوم
 چنان نقصان
 نمی کنند که در
 تابستان و زمستان
 طایف فرستاده
 از هر چه در صوم
 کفایت و آسان
 و صحت

[illegible]

بشود تا موجب زیادتى اخلاط نشود و در کسیت بسیار بود تا معده و قواى باریک شغل شوند و وقتیکه ششها تابانند و
 ضعیفند و اخلاط بسیار باشد تطهیل و کیفیت کسیت قذا کنند و بسیار نیست که غذا اگر چه معده قوتست مریض نیز
 مدو و بپزد امراض آنقدر که از آن بلبلو بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضرورى بود تا در امراض حاد
 که در آنکسیت تطهیل غذا اولی باشد تا در علاج بدو سه قانون رعایت کنند اول قضا که کیفیت دوا و آن حق و اشتباه
 معرفت کیفیت مریض چنانکه اگر مریض حار باشد دواى او بارده استحال کنند و بالعکس جهت آنکه در مریض معالج بقصد آنکه
 بخلاف حفظ صحت که بشاکل کنند و دوم اختیار کسیت دوا و آن حق و قوتست بر معرفت کیفیت در حاد و ابود و التفریق
 آن توان کرد و تعیین دوا و وزن آن حق و قوتست بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مریض و اعراض و فصل و فصل و فصل
 و مواد بسبیل مدخلی اندکند اما معرفت طبیعت عضو و سائر مریض و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل
 مزاج اصل صحیح معلوم باشد و در این باب یکجهت مقدار از آن مزاج کسیت یافته تا تعیین آن و آنکه در وجود خلقت عضو معلوم شود
 یا کسیت است یا جود خفیف است یا کسیتست بدو که در عضو صحت کسیت او به قوتستحال باید کرد و در عضو کسیت و جود
 ضعیف معرفت نوع عضو مفید باشد چنانکه در آنکه عضو ضعیف را در قوت قوی علاج کنند و قوی را در کسیت باید که با درجه
 و باید خفیت تا بدان عضو چنانکه در عقربان با درجه قلب و رات با درجه عضله اولی متخرج کنند دیگر آنکه دانند که در کدام است
 عضو و سائرین را چنانچه در معارضه شلی جفته و در اسهال علیا به سهل و دیگر آنکه دانند که در کدام است طریقت باید که در درجه
 ده که هنوز تمام نرسیده باشد چنانچه در طریقت باید که در اول مراعات مزاج است چنانکه از مزاج بسیار از فوق یا سفلی
 جذب کنند و دوم مراعات فشار است چنانکه در معین طشت مجریه بر چنان که در معده و جذب کنند و سوم مراعات محاذات
 چنانچه در علل کسید با سابق این گشتاید و در علل طحال با سلیق اسیر چهارم مراعات تبعید کسیت یعنی عضو که ماده
 از آن جذب می کنند بسیار نزدیک عضو که بدان جذب می کنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته نباشد اگر ماکن شده باشد
 از نفس عضو جذب باید کرد یا عضو که قریب بدو باشد نقل باید کرد و در آخر دانست که از اثر عضو نفس تعالی باید کرد
 بعکس این معرفت قوت عضو مفید باشد از آنکه در یکی از مراعات یا صفت تا در عضو کسیت قوتیه تعالی کنند و در اول
 دفعه از آن متخرج نگرداند و او را در از مقویات خالی نگذارند و دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کسیت یعنی عضو که فعل
 نسبت به جمیع بدن مشترک باشد مثل معده و ریه و ران قوتیه تعالی کنند و از این چهار که در جمیات اگر خدمت معده باشد

مطلوب اینج که بواسطه حرارت خشک شود و این بدانند که احوال ناوضع شود علاج آن تطبیع و مانع کنند
 برون غرق نباشد و که در و از محققات و منجزات احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد اگر سبب بحر
 باشد در روز با حوری بود قطع نماید که در و اگر آن ضعیف غالب شود و اگر سبب حدت خون آن
 غلاست او آنست که اندک آید و شک بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر
 ریزند و تشنای آب کشیده کنند و گاهی سینه با سرکه بر سر طلا سازند و کشیده و عصاره یا در و با اندکی کافور
 در سینه کشند و آب سرکه گین نیز میفیدند و وقتیکه بدو ترک کنند و باز و وشب و گلزار و نشاسته و معنی عربی
 سخی کروم یا لایند و در پیش نهند و که با و کاغذ و صدف و لبه و شلخ کا و کوبیده و پوست بقیه میوه سخی
 نیز میفیدند و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که اغلب آید و غلیظ بود و علاج آن فصد قهلا
 کنند و مجیره و وش و عراق نهند و فقیه یا آسپا و خون سیا و شلخ شب نیمه کاهوش سازند و در پیش نهند و گاهی
 و عدس و ورق گل و صندل و گلاب و عرق انگور و بید و ششامش و زنجفر و حرق میوه یا بقیه بسایند و با سرکه
 بر پیشانی طلاء کنند و شنبلیله و کبکب و قهقهه و عرق باخل خرقه سازند و در پیش نهند و باز و بید و ششامش
 را می کشند و میمالند فقیه یا آسپا و کبکب یا گلاب و صندل و کبکب یا بید و آب سرکه گین بر سر نهند
 و شنبلیله و بید و در پیش نهند و اگر از طرف راست آید بید و کبکب یا بید و آب سرکه گین بر سر نهند و گلاب
 و آب کاسنی بر سر نهند یا آب پیچ و صندل و کبکب یا بید و آب کاسنی بر سر نهند و آن شراب
 بود که در وین پیدا شود و تشنه گردد و اگر در وین علامت آن حیرت و سرایت و بر آمدن آنج و علاج آن
 فصد قهلا یا چهار رک کنند و آب انار برین با شکر بخورند یا نه تناول نمایند و غذای نافع صغیر یا ماکوکی
 یا ترند و فصد و کبکب یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله
 و کشیده و شلخ و گلاب و شنبلیله و نشاسته و عدس و فلفل و طباشیر و سبک کوبند و در وین نهند
 یا گلاب و شلخ و گلاب و نشاسته و تخم کدو و تخم کاسه و صندل و طباشیر و فلفل و کبکب و در وین نهند
 نیمه کاهوش سخی کنند و در و سازند و به از آن سبک کوبند و کاب و صندل کنند و اگر قلاع از باطن خارج
 شود علامت آن سفید و زردان بود و وقت عیش و ریح مسلمان آن کنند و از این و ریح مسلمان

مطلوب اینج که بواسطه حرارت خشک شود و این بدانند که احوال ناوضع شود علاج آن تطبیع و مانع کنند
 برون غرق نباشد و که در و از محققات و منجزات احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد اگر سبب بحر
 باشد در روز با حوری بود قطع نماید که در و اگر آن ضعیف غالب شود و اگر سبب حدت خون آن
 غلاست او آنست که اندک آید و شک بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر
 ریزند و تشنای آب کشیده کنند و گاهی سینه با سرکه بر سر طلا سازند و کشیده و عصاره یا در و با اندکی کافور
 در سینه کشند و آب سرکه گین نیز میفیدند و وقتیکه بدو ترک کنند و باز و وشب و گلزار و نشاسته و معنی عربی
 سخی کروم یا لایند و در پیش نهند و که با و کاغذ و صدف و لبه و شلخ کا و کوبیده و پوست بقیه میوه سخی
 نیز میفیدند و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که اغلب آید و غلیظ بود و علاج آن فصد قهلا
 کنند و مجیره و وش و عراق نهند و فقیه یا آسپا و خون سیا و شلخ شب نیمه کاهوش سازند و در پیش نهند و گاهی
 و عدس و ورق گل و صندل و گلاب و عرق انگور و بید و ششامش و زنجفر و حرق میوه یا بقیه بسایند و با سرکه
 بر پیشانی طلاء کنند و شنبلیله و کبکب و قهقهه و عرق باخل خرقه سازند و در پیش نهند و باز و بید و ششامش
 را می کشند و میمالند فقیه یا آسپا و کبکب یا گلاب و صندل و کبکب یا بید و آب سرکه گین بر سر نهند
 و شنبلیله و بید و در پیش نهند و اگر از طرف راست آید بید و کبکب یا بید و آب سرکه گین بر سر نهند و گلاب
 و آب کاسنی بر سر نهند یا آب پیچ و صندل و کبکب یا بید و آب کاسنی بر سر نهند و آن شراب
 بود که در وین پیدا شود و تشنه گردد و اگر در وین علامت آن حیرت و سرایت و بر آمدن آنج و علاج آن
 فصد قهلا یا چهار رک کنند و آب انار برین با شکر بخورند یا نه تناول نمایند و غذای نافع صغیر یا ماکوکی
 یا ترند و فصد و کبکب یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله یا بید و شنبلیله
 و کشیده و شلخ و گلاب و شنبلیله و نشاسته و عدس و فلفل و طباشیر و سبک کوبند و در وین نهند
 یا گلاب و شلخ و گلاب و نشاسته و تخم کدو و تخم کاسه و صندل و طباشیر و فلفل و کبکب و در وین نهند
 نیمه کاهوش سخی کنند و در و سازند و به از آن سبک کوبند و کاب و صندل کنند و اگر قلاع از باطن خارج
 شود علامت آن سفید و زردان بود و وقت عیش و ریح مسلمان آن کنند و از این و ریح مسلمان

و بدان غرغره کنند بجه صورت تغییر کفرنگی آواز اگر سبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیضال گفته
و جلابی از بنفشه و نیلو فرو عذاب و سبستان تناول کنند و غذا جواب باطلو کم کنند و اگر سبب اعتلا و قصبه ریه باشد
از نزلات و ناغی علامت آن خشونت قصبه ریه و دل غ و غرغره آن بود علاج آن شراب بنفشه و ششام و عذاب
تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عذاب و جیح مهک و گاو زبان خورند تلین طبیعت بطیوخ فواکد کنند و اگر بعد از جمیات
صفرادی حادث شود و شیر و تخم تورک یا تخم حیارین یا آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلو قه تناول کنند و غذا
بنوشاش یا مغز بادام و اسفانا نیم و برگ جباری خورند و اگر سبب ملاقات هوای سرد و حادث شود جلابی از
سیریا و شتان و جیح مهک و زریانه و گاو زبان و گلکند تناول کنند و خردل بریان یا داسم تلخ و فلفل و دار فلفل
و زریانه بر یک تهر ورم زعفران بیدرم بکوبند و با عسل و یا شکر سپیشند و آب سازند و در آن گیرند و اگر سبب
رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس نقل بود و عدم خشونت و اطمینان علاج آن گلکند و زریانه تناول کنند
و جیح زریانه و جیح مهک و شنبلیله و سیوان را با عسل بخوشانند و بدان غرغره کنند و بنفشه و جلابی از شراب
با سبب علامت آن خشونت و رین و صلابت و حنجره ضعیف و صفات قاروره باشد و اگر از بخار و دود حادث شود و علاج آن شراب
و نیلو فرو و گاو زبان یا لعاب گاو و بهدانه تناول کنند و غذا شیر کدو و شیر خورند و بنفشه و سینه باندند اگر بعد از
و ششی حادث شود و تلو جامه از تن کشند و هوای سرد و زرد شراب بنفشه و عذاب تناول کنند و غذا بنوشاش یا مغز بادام یا قلا خورند
و بخام روند و اگر سبب سینه غلیظ باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و جباری و بنفشه و سبستان نبات جلابی سازند و غذا
جواب و با قلا آب یا سوز شیر و سبوس یا نشاسته نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی شیر او روغن بادام صوم
سازند و در سینه بمالند و اگر سبب تناول اشیاء و تغییر باشد شیر و تخم تورک یا نبات یا شراب تار عذب یا ترنجبین
تناول کنند و غذا متواتر با اسفاناخ و یا چوبه یا خاله خورند فصد الی هم خورند که از روغن سیرون آید سببش بود
یا به تخم یا بریه تخم باقی آید بقای از لثات یا از جنک و لثات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود و تقوی بعض
مثل گلنار و پوست انار و سور و لسان اکمل و تخم کل یا تخم آن بود که از دماغ جنک صمد و آید پس اگر حتر
وجه و نقل سرد علامت غلبه خون باشد فصد قیضال و حمامت فصد کنند و غرغره تقوی بعض یا تخم آن است که
از قصبه ریه و خیره باشد و سبب آن ضربه یا سحر یا سعال شدید بود علاج آن قرص و گلنار و کدو و کدو

فواکد کنند و اگر بعد از جمیات
صفرادی حادث شود و شیر و تخم تورک یا تخم حیارین یا آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلو قه تناول کنند و غذا
بنوشاش یا مغز بادام و اسفانا نیم و برگ جباری خورند و اگر سبب ملاقات هوای سرد و حادث شود جلابی از
سیریا و شتان و جیح مهک و زریانه و گاو زبان و گلکند تناول کنند و خردل بریان یا داسم تلخ و فلفل و دار فلفل
و زریانه بر یک تهر ورم زعفران بیدرم بکوبند و با عسل و یا شکر سپیشند و آب سازند و در آن گیرند و اگر سبب
رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس نقل بود و عدم خشونت و اطمینان علاج آن گلکند و زریانه تناول کنند
و جیح زریانه و جیح مهک و شنبلیله و سیوان را با عسل بخوشانند و بدان غرغره کنند و بنفشه و جلابی از شراب
با سبب علامت آن خشونت و رین و صلابت و حنجره ضعیف و صفات قاروره باشد و اگر از بخار و دود حادث شود و علاج آن شراب
و نیلو فرو و گاو زبان یا لعاب گاو و بهدانه تناول کنند و غذا شیر کدو و شیر خورند و بنفشه و سینه باندند اگر بعد از
و ششی حادث شود و تلو جامه از تن کشند و هوای سرد و زرد شراب بنفشه و عذاب تناول کنند و غذا بنوشاش یا مغز بادام یا قلا خورند
و بخام روند و اگر سبب سینه غلیظ باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و جباری و بنفشه و سبستان نبات جلابی سازند و غذا
جواب و با قلا آب یا سوز شیر و سبوس یا نشاسته نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی شیر او روغن بادام صوم
سازند و در سینه بمالند و اگر سبب تناول اشیاء و تغییر باشد شیر و تخم تورک یا نبات یا شراب تار عذب یا ترنجبین
تناول کنند و غذا متواتر با اسفاناخ و یا چوبه یا خاله خورند فصد الی هم خورند که از روغن سیرون آید سببش بود
یا به تخم یا بریه تخم باقی آید بقای از لثات یا از جنک و لثات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود و تقوی بعض
مثل گلنار و پوست انار و سور و لسان اکمل و تخم کل یا تخم آن بود که از دماغ جنک صمد و آید پس اگر حتر
وجه و نقل سرد علامت غلبه خون باشد فصد قیضال و حمامت فصد کنند و غرغره تقوی بعض یا تخم آن است که
از قصبه ریه و خیره باشد و سبب آن ضربه یا سحر یا سعال شدید بود علاج آن قرص و گلنار و کدو و کدو

یا تهنود کبک و دراج و قلا یا یا که در آن قوالب باشد خورند و زعفران و از چینی و بر سر طعام بپزند و خسته بپزند
کنند و در او اسک حلو و محجون مفرح تناول کنند صفت آن مصطکی عود و از چینی سنبل و نفل شک جو زکبا
قالبه پوست بر یک مثقال مشک و انگلی کوفته و حقیقه بشیر قندی غسل میکنند و اگر سودا مزاج بایس بود
آن نزال و تخافت بدن و صغره و تواتر نبض بود علاج آن شراب بالنگو و نیوفور و گازیان عرق گاو زبانی
کنند و استخام و تدمین و تناول معجات معتدل کنند محجون مفید بسد کبر بالوفور و شک شک پوست بر یک
هر یک ششدرم اسیر تخم خام بالنگو هر یک ده درم بادروج کشیز شک شک هر یک دو درم منس هر یک پنج درم کافور
مشک عود و غیره بر کدیری بسایند و عسل کهنه گرفته بسپزند و شقایق تناول کنند و اگر مزاج طبع باشد عسل
آن فلت آشتا و سرعت انفعال و نبض لطیف و قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن شراب بالنگو و گلکند تناول
کنند و غذا نخورد آب بالکبک و تهنود و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت استسما باشد تنقیه بحسب بار و صفت
سفید بود و استعمال ریاضت معتدل باشد بود محجون نافع مصطکی عود و از چینی و نفل شک سنبل جو زکبا
قالبه پوست بر یک مثقال شک و انگلی بکوبند و بشیر اسب بسپزند و شقایق شراب لمیو یا خاص بپزند
حقیقان حرکتی استسما بود که بسبب دفع مودی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد علامت
آن ظاهر باشد فصد یا شلیق کنند یا صافن و سنجبین یا شراب بریاس لمیو و خاص با عرق گل و صندل تناول کنند
و غذا از شک و لمیو و دار وانه یا گوشت مزه و زغال خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود آسپزند کوره و متحرکات باره
تناول کنند و صندل و اوقیا و کشیزه و کلاب برینیه طلا کنند و سبب بر او در و انازیره تنقل کنند و تخم کاه و صندل
تخم کد و در ز شک هر یک پنج درم تخم تونک و تخم کاسنی و دانه حاض و کشیز شک شک طباشیر و صندلین هر یک سه درم
بکوبند و شراب حبیب بسپزند و حبب با شقایق تناول کنند و اگر حقیقان بسبب غلبه سودا بود و علامت آن
خست تنفس و خست و فکر و خوابهای بد بود و علاج آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افیمون و حب آن و
مطبوخ طلیح و بعد از تنقیه و در او اسک حلو تناول کنند و معالجات سودا مزاج بایس بکار و اند چنانچه
مذکور شد و اگر بسبب کثرت صوم و استغفار و زنی دم و ریاضت باشد غلظت حیدر که در ساق تناول کنند
و بل با شایسته و تخم و استخام کنند و مسحات استعمال نمایند مسخن نشا مسخن آرد نخود

از دیرینج هر يك شصت درم تخم تورک مغز بادام فندق هستی هر يك بست درم تورمی مرغ و سفید
 هر يك درم بکوبند و با شکر در روغن گاو حلو اسازند و هر بار دو است و درم بخورند و هر ریس و صید و شیرینک و شکر
 آن بخورند و حفظان بشرکت معده نیز خادش شود و آنرا با حوال معده بداند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده
 باشد معده را باقی پاک کنند و گوشت مصطک و عود و مسکه حار و تامل کنند و اگر سبب صفا باشد اگر معده زود
 جلابی از پوست مرغ گاسنی و روغن مسک و نبات تامل کنند و بعد از پنج تقیه باین سبب کنند و صفت آن
 افیتون شانه سنا هر يك درمی بلیله زرد و ورق گل و لاجورد شسته هر يك پنجم بکوبند و آب بالنگو بشنود و طبخ
 کنند و میانها سه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاو زبان تشر نمایند و اگر معده سودا جمع شده باشد از باقی
 بر انداختن آن جلابی از بانگو و روغن مسک و گاو زبان و نبات تامل کنند و تقیه باین سبب نمایند و صفت
 آن تریب سفید افیتون حاشا تخم غلغل غار افیتون حجر ارنی هر يك درم و پنجم بکوبند و آب بالنگو بشنود و طبخ
 کنند و خوردن آن بکوبند و آب راز با نه سبب سازند و بعد از تقیه مقوبات قلب و حار تامل کنند و شیخی باقی باشد که در
 حواس را معطل نماید این بواسطه ضعف قلب باشد و خمیر روح با ستقر و تحکیم روح باشد و سبب آن با نه باشد که
 از روح بود و نمیکند که در ابتدا محسوسات و استلاسی عروق از اخلاط و استلاسی معده در حالت تخمه حادث شود و با سبب
 تحکیم بسیار بود که روح تیر تیر آن شود و چنانچه در استقرافات و ادواء و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات ششی بر
 اطراف و تنفس ضعیف و نبض ضعیف و لون و علاج آن در حالت غشوب سرد و گلاب بر روی زرد و او با نه و ششی
 و اطراف تحت بالی و حرکت کند و چون خافت شود شراب جاف و لمبو و صندل بکوبند و اگر سبب جمع باشد که در
 احتراق رحم یا تامل سوم یا گردن شترت بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال نمایند و صفت
 علنی باشد چنان احساس کنند که دل و لای فشار و در عقب آن غشی خفیف حادث شود از درین لعاب روان که در علاج آن
 سواد باشد بطبیخ افیتون و حب آن و اجاز از آن تقویت قلب باشد و مفرحات و نرباقات امراض سردی
 درم آن اگر از او است بود علاج آن در باب او را م گفته شد و اگر بواسطه آن باشد که شیرینک پتان
 شود علامت آن تنفوس و صلابت و حرمت و وجع پستان بود علاج آن مسکه بگلاب و مسکه که
 و بر آن نمند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد با قلا وجود مغا باب کشیز و آب تورک و سفید و تخم

کتاب فی الحقیقه
 درم تورمی مرغ و سفید
 هر يك درم بکوبند و با شکر در روغن گاو حلو اسازند و هر بار دو است و درم بخورند و هر ریس و صید و شیرینک و شکر
 آن بخورند و حفظان بشرکت معده نیز خادش شود و آنرا با حوال معده بداند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده
 باشد معده را باقی پاک کنند و گوشت مصطک و عود و مسکه حار و تامل کنند و اگر سبب صفا باشد اگر معده زود
 جلابی از پوست مرغ گاسنی و روغن مسک و نبات تامل کنند و بعد از پنج تقیه باین سبب کنند و صفت آن
 افیتون شانه سنا هر يك درمی بلیله زرد و ورق گل و لاجورد شسته هر يك پنجم بکوبند و آب بالنگو بشنود و طبخ
 کنند و میانها سه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاو زبان تشر نمایند و اگر معده سودا جمع شده باشد از باقی
 بر انداختن آن جلابی از بانگو و روغن مسک و گاو زبان و نبات تامل کنند و تقیه باین سبب نمایند و صفت
 آن تریب سفید افیتون حاشا تخم غلغل غار افیتون حجر ارنی هر يك درم و پنجم بکوبند و آب بالنگو بشنود و طبخ
 کنند و خوردن آن بکوبند و آب راز با نه سبب سازند و بعد از تقیه مقوبات قلب و حار تامل کنند و شیخی باقی باشد که در
 حواس را معطل نماید این بواسطه ضعف قلب باشد و خمیر روح با ستقر و تحکیم روح باشد و سبب آن با نه باشد که
 از روح بود و نمیکند که در ابتدا محسوسات و استلاسی عروق از اخلاط و استلاسی معده در حالت تخمه حادث شود و با سبب
 تحکیم بسیار بود که روح تیر تیر آن شود و چنانچه در استقرافات و ادواء و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات ششی بر
 اطراف و تنفس ضعیف و نبض ضعیف و لون و علاج آن در حالت غشوب سرد و گلاب بر روی زرد و او با نه و ششی
 و اطراف تحت بالی و حرکت کند و چون خافت شود شراب جاف و لمبو و صندل بکوبند و اگر سبب جمع باشد که در
 احتراق رحم یا تامل سوم یا گردن شترت بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال نمایند و صفت
 علنی باشد چنان احساس کنند که دل و لای فشار و در عقب آن غشی خفیف حادث شود از درین لعاب روان که در علاج آن
 سواد باشد بطبیخ افیتون و حب آن و اجاز از آن تقویت قلب باشد و مفرحات و نرباقات امراض سردی
 درم آن اگر از او است بود علاج آن در باب او را م گفته شد و اگر بواسطه آن باشد که شیرینک پتان
 شود علامت آن تنفوس و صلابت و حرمت و وجع پستان بود علاج آن مسکه بگلاب و مسکه که
 و بر آن نمند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد با قلا وجود مغا باب کشیز و آب تورک و سفید و تخم

مجموع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جثه و نرسش به از رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند و باقی و
 گلشنه و انیسون و مصطکی و دارچینی خورند و غذا بخورند آب با فلفل در گریا مصطکی و دارچینی کنند اگر احیاناً
 احتیاج باشد بحب صبر و ایاره اسهال نمایند جوهر البقر آن جمع مجموع اعضایا باشد یا سیری معده
 و آنرا بولیوس گویند سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حسن جذب از قوت
 شود و بدن عظیم محتاج باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای سخت منقرض
 عارض شود و علامت آن نخافتن بدن و لیطمان اشتها و ضعف قوت و جمع معده باشد و اینها نشانی
 حادث شود و طمس فم و سرد باشد علاج آن شراب بالنگ و شراب گاو زبان گلشنه و ازبانه و نیسین هر کدام
 که باشد و شغال تناول کنند و اغذیه خود آب با یک یک قهوه و دراج خورند و لایع گرم در آن کنند و شراب بجای آن
 و جوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و معده و سنگ را پاک و تمام بکنند و بر معده طلا کنند و این علت
 بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب لبیب و عطش و بیست طبع بود
 و چون گرم شده و غذا نخورد و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب زرشک و انار و سبب بالنگ
 تناسل کنند غذا زرشک و قهوه مندی و انار دانه و خوره و کمیو خورند و همین که دغدغه اشتها و غذا پیدا شود
 چیزی بخورند و ناخیر نایند و عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب ریه باشد علامت کرب لبیب
 صدر بود و استراحت بهای سرد علاج آن شراب تمام سبب لبیب و صندل هر کدام که باشد با عرق گل بنفشه
 یا آب سرد بپاشند و غذا شیر و جو یا مرغ یا بزغال خورند و صندل و گلایع عرق بید بپسینه طلا کنند و خیار و کدو بنفشه
 و این قوس نیز مفید بود و صفت آن غذایین مغز تخم خیارین که و تخم تو زک هر یک نیم گرم طباشیر در دم بکنند یا با
 بکوبند و سه شغال از آن تناول کنند یا شربت سکنجبین اگر بسبب حرارت و بیست معده بود و بپسینه تناول چنانچه
 شور و حرکت و عمار باشد و شیرین یا با فراط یا بواسطه استقران مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل و
 بید یا شامند یا آب انارین یا آب خوره یا شیر تخم تو زک یا نبات یا شراب لبیب یا ریاس تناول کنند
 و آب خیار و کدو آب قهوه مندی نیز مفید بود و غذا محمودات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط
 شور باشد در معده علامت آن باشد که آب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زائل گردد

جمع البقر آن جمع مجموع اعضایا باشد یا سیری معده
 کرب لبیب و عطش و بیست طبع بود
 تناسل کنند غذا زرشک و قهوه مندی و انار دانه و خوره و کمیو خورند و همین که دغدغه اشتها و غذا پیدا شود
 چیزی بخورند و ناخیر نایند و عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب ریه باشد علامت کرب لبیب
 صدر بود و استراحت بهای سرد علاج آن شراب تمام سبب لبیب و صندل هر کدام که باشد با عرق گل بنفشه
 یا آب سرد بپاشند و غذا شیر و جو یا مرغ یا بزغال خورند و صندل و گلایع عرق بید بپسینه طلا کنند و خیار و کدو بنفشه
 و این قوس نیز مفید بود و صفت آن غذایین مغز تخم خیارین که و تخم تو زک هر یک نیم گرم طباشیر در دم بکنند یا با
 بکوبند و سه شغال از آن تناول کنند یا شربت سکنجبین اگر بسبب حرارت و بیست معده بود و بپسینه تناول چنانچه
 شور و حرکت و عمار باشد و شیرین یا با فراط یا بواسطه استقران مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل و
 بید یا شامند یا آب انارین یا آب خوره یا شیر تخم تو زک یا نبات یا شراب لبیب یا ریاس تناول کنند
 و آب خیار و کدو آب قهوه مندی نیز مفید بود و غذا محمودات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط
 شور باشد در معده علامت آن باشد که آب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زائل گردد

معه هست صفر بود علامت آن تلخی و بان التهاب و خشکی زبان و تشنگی قوی باشد علاج آن سبب
 باب نیکرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره
 یا ریاس یا گلاب تناول کنند و غذا نهند و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب به صندل و کافور
 سفوف و ورق گل طباشیر هر یک دو درم ریوند که با عود پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق زرشک انار و
 هر یک پنجم درم بکوبند و سه شقال از آن به شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلطی بلفی یا سوداوی بود علامت
 آن تشنگی و تشوری یا ترشی و من نفخ یا قراقر بود علاج آن کنند با آب ترب و محلول نمک یا طبع تخم شست
 و تخم ترب و عسل و اندکی نمک رو کنند تا معده پاک شود بعد از آن گل کنند و از آن یا زنجبیل پرورده یا لیمو
 تناول کنند و تقویت بگوشت عود و مصطکی و دو المسک حل کنند و این سفوف و ورق بلفی مفید بود و صفت
 آن کند و مصطکی سنبل هر یک پنجم درم عود هفت درم انار و اندک پرتو درم قرقر قاقه جوز بوسعد نعناع هر یک چهارم
 پوست ترب و زرشک و ورق گل هر یک ده درم بکوبند و یا و چندان او به قند یا نینزد و هفت درم ناده تناول
 قرصی که قی بلفی و سوداوی را نافع بود صفت آن پوست پسته و ورق گل هر یک چهار درم و عود و مصطکی هر یک
 سه درم سبک پنجم درم بکوبند و آب سیب بسازند و قرص سازند و یک شقال تناول کنند و اگر تشنگی سبب
 کثرت غذا یا اغذیه رویه یا سودا و ترکیدگی اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات تناول کنند قی دم
 سبب خون که بقیه بیرون آید اگر انفجار و القطاع عرقی باشد فصد یا سلین کنند و گل ارمنی صمغ عربی و نیکو
 یا زنگ هر یک شقال مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بسازند و بخورند و قرص طباشیر و قرص که با
 هر یک درمی یا رب تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد صفت آن کند و تخم حماض هر یک سه درم و ورق
 گل انار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شنبلیله که با هر یک درمی بکوبند و آب سماق یا گلاب بسازند
 و یک شقال از آن با شیر و تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را یصل و افاقیا و مسک و زرباک و گلاب
 و آب مورد و سرکه تفصید کنند و غذا زرشک و سماق و انار و اندک خورند و اگر قی خون سبب غریبه یا سقط بود
 که بر سینه واقع شود موضع ناف را با شمس و مسحات و افاقیا و گل ارمنی و صبر و مراب مورد طلا کنند و قرص
 یک شقال با شیر و تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر بانی و نفث خون شقال باشد بازنگ و صمغ عربی

۹۲
 فاسد است
 آن در معده
 باشد و اگر یکی
 تناول کنند
 و اگر کسی
 در آن آب
 زرشک بکوبند
 و با آب سیب
 تناول کنند
 و اگر تشنگی
 سبب کثرت
 غذا یا اغذیه
 رویه یا سودا
 و ترکیدگی
 اکل حادث
 شود قی باید
 کرد و بعد
 از آن مقویات
 تناول کنند
 قی دم
 سبب خون
 که بقیه
 بیرون آید
 اگر انفجار
 و القطاع
 عرقی باشد
 فصد یا
 سلین کنند
 و گل ارمنی
 صمغ عربی
 و نیکو
 یا زنگ
 هر یک
 شقال
 مجموع
 بریان
 کرده
 بکوبند
 و با شراب
 سیب
 بسازند
 و بخورند
 و قرص
 طباشیر
 و قرص
 که با
 هر یک
 درمی
 یا رب
 تناول
 کنند
 و این
 قرص
 نیز
 مفید
 افتد
 صفت
 آن
 کند
 و تخم
 حماض
 هر یک
 سه
 درم
 و ورق
 گل
 انار
 سماق
 صندل
 سفید
 هر یک
 چهار
 درم
 شنبلیله
 که با
 هر یک
 درمی
 بکوبند
 و آب
 سماق
 یا
 گلاب
 بسازند
 و یک
 شقال
 از آن
 با شیر
 و تخم
 تورک
 بریان
 کرده
 بخورند
 و معده
 را یصل
 و افاقیا
 و مسک
 و زرباک
 و گلاب
 و آب
 مورد
 و سرکه
 تفصید
 کنند
 و غذا
 زرشک
 و سماق
 و انار
 و اندک
 خورند
 و اگر
 قی خون
 سبب
 غریبه
 یا سقط
 بود
 که بر
 سینه
 واقع
 شود
 موضع
 ناف
 را با
 شمس
 و مسحات
 و افاقیا
 و گل
 ارمنی
 و صبر
 و مراب
 مورد
 طلا
 کنند
 و قرص
 یک
 شقال
 با شیر
 و تخم
 تورک
 بریان
 کرده
 بخورند
 و اگر
 بانی
 و نفث
 خون
 شقال
 باشد
 بازنگ
 و صمغ
 عربی

تقی کنند و گلگین و انیسون بخورند و حب ^{مطهر} یقون تلین کنند و مخون کرم تناول کنند اما استسفا
زقی آنست که بایه میان صفاق و شرب یا احتشا و شرب حادث شود و این نوع بدترین استسفا بود
علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صفالت پوست آن باشد و شکم مانند شکلی پیر آب و چون دست بر آن
زنیاید از پهلوی به پهلوی گرواند و اندازان آواز آب بشنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
در ازای نه درج کاسنی و گلغذ ثقل دل کنند و اگر بآن حدرت مزاج باشد آب کاسنی
ناشتنه یا بختجین نیز در سه روزند و تلین طبیعت بمطبوخ یلیلید یا آب شانه نه در پهلوی کوفته
ناید کرد یا باین حب صفات آن فستق و غافق و انیسون و صندل و قهویا هر یک در سه
لک مغسول خود بلبان هر یک دو درم بکوبند و آب رازیانه بسیر شدند و حب سازند و در شقال تناول
کنند و بوره ارسنه و مرغ سوسن و قهوه و نان و بزرگ هر یک سه درم تخم کرفس هفت درم پشک بر
بخاه درم اردو جو سرگین کا و هر یک شصت شقال بسازند و آب رازیانه و آب کاسنی بسیر شدند
و بر شکم طلائ کنند و بعضی شکم را شوق می کنند و آنرا نبل میگویند لیکن عظیم ^{مطهر} استسفا باشد اما استسفا
طبی آنست که ریاخ غلیظ در کین صفاق و شرب و اسهال واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و باشد که
از سردت و رطوبت معده بود نیز که چون معده از تخم تام و امیز شو کیکو سس خام بگریزد و در مسگر
بطبع و تخم آن مشغول شود از آن ماهه ریاخ و امیزه بسیار حاصل شود و سبب این مرض گردد
علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بود و باین شصت باشد و چون دست بر شکم بزنند
آواز طبل آید ^{مطهر} علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و انیسون و مرغ خشک و مرغ کاسنی و گلغذ
تناول کنند و غذا نخورند و آب با مسفر بادام و فلفل و زیره و کمر دیا و ناخواه قهوه و روغن بابونه و روغن صندل
و شصت بر شکم مالند و اما الاصول و تخم کرفس کوهی رازیانه و انیسون و زیره کراسنی
دو درم و قهوه بسیار هر یک سه درم پوست مرغ رازیانه دو درم و مرغ کرفس یک درم
و مرغ خشک ده درم و مرغ قهوه و قهوه از خسر هر یک دو درم و در مسگر طائفه سبب درم و چهار
رطل آب بچوب شانه و در رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آید و ده درم تاده +

تاده متقال ازان تامل کند صفوف تخم کرفس در از پانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند
هر یک دو درم زبیره کمر با سنی سه درم منبل و حبسده هر یک در سه و نیم کوبه بند و متقال
ازان با ماء الماصول بخورند با آن کوفته را با دو چندان قند بیا میرند و پنج متقال تامل کنند
و اگر خواهند که تلین کنند پنج متقال معجون چهار شنبه زده متقال ازین ماء الاصول در آب گرم
حل کرده بپاشا منند و چون مرض منقطع گردد و دفع ساکن شود با بون و تخم شنبه و بودینه و کاسین
و مرزنجوش و سوس و زبیره کوبیده و آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از اسهال و طبعی است
که از این گویند علامت آن انفراج و عظم بطن بود و قوی نتوان و شکم ایشان عظیم شبیه شکم
مستمنان بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوت و کاسنی در از پانه در و باه ترکیب نبات تناسول
آنست و تلین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا بهفت درم و باه ترکیب پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر
سرخ و شترنجین هر یک دو درم مغز خیار شنبه با نرزه درم آب کاسنی ناشسته بخواه درم و بجز باری
درشت شکم را با لند و بیاید دانست که هرگاه که باستقابت و تشنگی بسیار بود با شیا و عاده ساجه
کنند و بر و باه ترکیب و تخم کاسنی و پنج آن اکتفا کنند و بنوشا با مغز بادام خورند و تلین طبیعت
بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا و بیدیه کاسنی و بیدیه هر یک پنج درم
نبغه نیوفرم تخم کاسنی هر یک سه درم سوزن طایفه با نرزه درم اکویلی عناب هر یک ده عدد
سپستان است عدد مغز خیار شنبه شترنجین هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب کاسنی و بخیجین ساده
بخورند و پیرقان صففر صفر تری بود فاشش که در بشره چشم ظاهر گردد سیب جریان صفرا
در زیر پوست و حسد و آن اگر از قبیل بحیران باشد علامت آن تلین طبیعت و تلخ و دهن بود
و در زردی با سب با حور سب واقع شود علاج آن که سسل تر باشد آب کاسنی سبب درم
باده درم بخیجین تامل کنند و غذا از رشک و مغز بادام خورند و با سبب تازه سبب که و اگر پیرقان
ار سود المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و صغیر قاعده
و میل آن مباد بود با آن زرد اصفر باشد در رنگ رو سبب تیره بود و طبیعت بختس باشد

کفایه المنصور
تخم کرفس
انیسون
اسارون
قسط
زراوند
زبیره
کمر با سنی
منبل
حبسده
کوبه بند
متقال
ماء الماصول
قند
شنبه
خیار
شنبه
باده
سوزن
طایفه
اکویلی
عناب
سپستان
صفر
تري
بشيره
چشم
ظاهر
گردد
سیب
جریان
صفرا
در زیر
پوست
و حسد
و آن
اگر از
قبیل
بحیران
باشد
علامت
آن
تلین
طبیعت
و تلخ
و دهن
بود
و در زردی
با سبب
با حور
سبب
واقع
شود
علاج
آن
که
سسل
تر
باشد
آب
کاسنی
سبب
درم
باده
درم
بخیجین
تامل
کنند
و غذا
از رشک
و مغز
بادام
خورند
و با سبب
تازه
سبب
که
و اگر
پیرقان
ار سود
المزاج
گرم
باشد
که
کبد
را
حادث
شود
علامت
آن
شدت
عطش
و سرعت
نبض
و صغیر
قاعده
و میل
آن
مباد
بود
با آن
زرد
اصفر
باشد
در رنگ
رو
سبب
تیره
بود
و طبیعت
بختس
باشد

آلوده نباشد و مغز با دام و عین طبیعت کنند مطبوع هلسله در دمایه و ما و اجین با یکجین بر در
 و این قرص نیز مفید افتد **صفت** آن ریونیکیدرم و نیم زعفران بیدرم ورق گل خجدرم طباشیر کبر
 مغز تخم پیله سه درم تخم تودک حب درم کاغذ نیم دانگ تمام کوفته و بخته باب کاسنی برشند و منقالی
 با یکجین تناول کنند **صفت** صفوف طباشیر ریونیکیدرم سبک سبیل مصطک غاف سبک سبیل ریونیکیدرم
 چهار درم بگو بند و کینقال تناول کنند و انجیر و کبر سبک نافع بود و تخم ترب سبیلان و شیطرح سبک سه درم درم
 بچوشاند و قندی بدان تر کنند و بر طحال نهند و با ورق گرنیکو بند و یا آر و حبه مرکب طلا کنند نافع بود اگر آب تشنگی
 شیره تخم تودک یا آب کاسنی یا آب خیار کدو با یکجین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط
 اشتها و عدم تشنگی و کثرت رین بود علاج آن جلای از تخم رازبانه و ریخ آن امینون و لکند تناول کنند
 با سبب متقال ازین ماء الاصول **صفت** آن پوست ریخ رازبانه ده درم ریخ کبر خجدرم ریخ کبر
 ریخ مهک هر یک سه درم سوزن طائی دو درم تخم خیارین خجدرم تخم کشوف و تخم کاسنی درازبانه و ریخ شنب
 سه درم مجموع در سه رطل آب بچوشاند تا یک رطل ماند پس صاف کنند و با غسل با قند بقیه ام آرند با آب
 صافی کرده غسل با قند بجای جاشنی نهند و با شامند و غذا نخورند آب با شیره حنکدانه خورند و اگر طبیعت محض
 با این مطبوع طبعین کنند **صفت** آن ساپخدرم هلسله سیاه هفتدرم ریخ اذخر غاف تخم کاسنی
 هر یک سه درم بنفشه سه درم آلو سیاه و غناب هر یک ده عدد سبیلان سبب عدد و خیار شنبازن درم
 یکجین و شکر مرغ هر یک ده درم و طحال را بوق سداب گریخ کبر و شنبه مجموع درم که بچوشاند
 و تنقیل کنند و اگر سوء المزاج با پس بود علامت آن غلط خون شدت سیاهی رنگ و صدمات طحال
 سخافت و کموت بدن و غثت نفس باشد علاج آن جلای از ریخ کاسنی و شنبازن و ریخ مهک و بنفشه
 در و باه ترکیب و نبات تناول کنند و غذا نباشد مغز با دام و کدو یا فروغ خورند و ماهی نازد به شاد
 و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن نر بل مزاج و بیاض لسان کثرت رین و قلت عطش بود علاج
 آن یکجین بزور سه و ماء الاصول نیکوز تناول کنند و غذا نخورند آب با شیره حنکدانه و قند یا بنفشه
 خورند و عین طبیعت کنند کجب انیتون و حب اباره او را **طحال** اگر درم طحال در

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بود علامت آن تب و سرعت عطش و التهاب و وجع طحال و غلیظ و سواد قاروره بود علامت
 آن فصد باسلیق کنند و جلاب زخم کاسنی و عناب با جاص نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشند
 و تلمین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه صندل افاقیا و شیان یا شیا و کشنیزه و طحال طلا کنند و اگر درم صفراوی بود
 علامت آن جی حاد و عطش منقطع و زردی چشم و زبان و قاروره و بزر بود و بانند که با آن یرقان تنید
 علامت آن جلابی از زخم کاسنی و رو باه ترکیب هر یک سه درم ترمندی و نبات هر یک سه درم تناول کنند
 آب نارین با نبات و غذا جو با شیر خورشید و تلمین طبیعت کنند بقرص طبا شیر نرم یک شقیال
 یا سنجبین و ده شقال طحال یا صندل و تیزک و کشنیزه و ورق بنفشه یک درم اگر او را هم بلغمی بود علامت آن
 قلت عطش و زیاد است حجم طحال یا بیاض لون و قاروره و بطور مبض علامت آن جلابی از رو باه ترکیب
 و وجع نمک دراز یا نه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تلمین طبیعت کنند یا بیاض مطبوخ صفت
 آن سنا ایلیم زرد هر یک چدرم تریب و درم تخم کاسنی دراز یا نه و کرفس و خشکست و خشکوفه کبریا و لنگه گازی
 هر یک سه درم انجیر سبب عدد و مویر طافه یا نرزه درم شانزده یکدسته خیار شیرین و تسمین هر یک سه درم
 و بعد از تفتنه قرص زرشک یا سنجبین نیز در سه تناول کنند و اگر درم سواد سه بود علامت آن
 نحافت و نهزال بدن و صلابت طحال و خروج آواز طبع خولش ضیق نفس و سواد لون و ساد و تسمین
 طبیعت و سرعت نبض بود علامت آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلمین طبیعت بحب افیتون
 یا مطبوخ آن کنند و غذا از زبان یا کبک و فروخ کنند و بعد از تفتنه یا سنجبین نیز درم صفراوی و قرص کبر خورند
 صفت آن چنگشت و وجع کبریا یک ده درم زافند درم ج شونیز و تخم سنجبین هر یک درم غصص و تفتنه
 بگویند و سه درم شنه یو شانه و او و بهان برشند و قرص سازند و یک شقال نبات و ل کنند و خردل و
 سح کبریا و رنه از منی غاف بگویند و با سر که بر طحال طلا کنند و با سر دل بگویند و با غسل نیامیستند و
 کاغذی سفید درم بریند و او و بهر آن جالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال منفع نشود منفع گردد و بعد از ریزد
 و یعنی و بر از دفع شود و در آن شیر شتر دهند و دارات مفید افند و تسمی باید کرد که طبیعت خفیل شود
نسخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سواد احداث شود علامت آن

فواکه صندل افاقیا و شیان یا شیا و کشنیزه و طحال طلا کنند و اگر درم صفراوی بود
 علامت آن جی حاد و عطش منقطع و زردی چشم و زبان و قاروره و بزر بود و بانند که با آن یرقان تنید
 علامت آن جلابی از زخم کاسنی و رو باه ترکیب هر یک سه درم ترمندی و نبات هر یک سه درم تناول کنند
 آب نارین با نبات و غذا جو با شیر خورشید و تلمین طبیعت کنند بقرص طبا شیر نرم یک شقیال
 یا سنجبین و ده شقال طحال یا صندل و تیزک و کشنیزه و ورق بنفشه یک درم اگر او را هم بلغمی بود علامت آن
 قلت عطش و زیاد است حجم طحال یا بیاض لون و قاروره و بطور مبض علامت آن جلابی از رو باه ترکیب
 و وجع نمک دراز یا نه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تلمین طبیعت کنند یا بیاض مطبوخ صفت
 آن سنا ایلیم زرد هر یک چدرم تریب و درم تخم کاسنی دراز یا نه و کرفس و خشکست و خشکوفه کبریا و لنگه گازی
 هر یک سه درم انجیر سبب عدد و مویر طافه یا نرزه درم شانزده یکدسته خیار شیرین و تسمین هر یک سه درم
 و بعد از تفتنه قرص زرشک یا سنجبین نیز در سه تناول کنند و اگر درم سواد سه بود علامت آن
 نحافت و نهزال بدن و صلابت طحال و خروج آواز طبع خولش ضیق نفس و سواد لون و ساد و تسمین
 طبیعت و سرعت نبض بود علامت آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلمین طبیعت بحب افیتون
 یا مطبوخ آن کنند و غذا از زبان یا کبک و فروخ کنند و بعد از تفتنه یا سنجبین نیز درم صفراوی و قرص کبر خورند
 صفت آن چنگشت و وجع کبریا یک ده درم زافند درم ج شونیز و تخم سنجبین هر یک درم غصص و تفتنه
 بگویند و سه درم شنه یو شانه و او و بهان برشند و قرص سازند و یک شقال نبات و ل کنند و خردل و
 سح کبریا و رنه از منی غاف بگویند و با سر که بر طحال طلا کنند و با سر دل بگویند و با غسل نیامیستند و
 کاغذی سفید درم بریند و او و بهر آن جالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال منفع نشود منفع گردد و بعد از ریزد
 و یعنی و بر از دفع شود و در آن شیر شتر دهند و دارات مفید افند و تسمی باید کرد که طبیعت خفیل شود
نسخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سواد احداث شود علامت آن

کشف المحجوب
 در بیان غرض
 علاج و درمان
 بزرگوار
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 در بیان
 کشف المحجوب
 در بیان غرض
 علاج و درمان
 بزرگوار
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام

بچو نشانند وادوبه بدان بسرسشند و جب سازند با این عفت استعمال کنند سالی هفت درم
 انجیره ده عدد و عناب ده عدد و پستان بست عدد و خشک و شنبه هر یک درم و گلاب و گلاب سداب هر یک
 برگ چغندر رسته در روغن کنجد و ابکا مه هر یک ده درم و نمک سرخ بست درم و بوره بخورم و الکروخ
 ریخی بود که در المعاجین شده باشد علامت آن تقدیم نفخ و قهقهه و تناول شاد و نفاخ و اطفال
 و مع بود علاج آن جلای از اینسون و ناخواه درازایه و گنگبین تناول کنند و گوشت
 کمره و سفر علی سهل بخورند با تخم کرفس و اینسون و ناخواه هر یک درم و چندید ستره و انگی و نیم بکوبند
 و آب رازیانه جب سازند و بلع کنند و این شیان استعمال کنند خطی بوره از سنی هر یک و درم و تخم
 درم و سقونیان بخورم بکوبند و با نمک معفود بیا میزند و شیان سازند با زهره گاو و بوره و تخم غنفل و خطی
 هر یک سه درم بکنج درم و نیم مقل یک درم شیان سازند با این عفت استعمال کنند
 صفت آن سنا هفت درم انجیره و عناب ده عدد و پستان بست عدد و موز طاسف
 با ترو درم شک و بابونه و شنبه و کلیه الملک و نمک و خطی و سبوس هر یک هفت درم و چوشا
 و صاف کنند و ابکا مه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم و بوره و نمک هر یک بخورم بر سر آن استعمال
 کنند و روغن سداب و شکم مالند با ورق سداب و کرب هر یک ده درم و تخم کرفس و سداب هر یک
 بخورم در عطی اب بچو نشانند تا به غصه آید و در طله روغن کنجد بر سر آن کنند و بچو نشانند تا آب
 برود و روغن بساندان روغن بر شکم مالند و الکروخ بلبب درم و با سکه که موضع احوال شود
 علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و سوزن و این قویج تهدیرج حادث خود علاج
 آن مقصد کنند و عسل بے از رونا و ترکیب و تخم کاسنه و ستره و تخم تناول کنند یا شراب غنچه و کبرین
 و غذایه و ماش و مغز بادام خورند و طبعیت با این مطبوخ کنند صفت آن سنا بخورم
 عناب ده عدد و پستان بست عدد و تخم خطی بر سیاوشان رو باه ترکیب سه درم و خیار و تخم
 هر یک با ترو درم با این عفت استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم و نمک و
 نیکو فر هر یک سه درم و تخم و خطی و سبوس هر یک کف و درق سلق هر یک و تخم

کشف المحجوب
 در بیان غرض
 علاج و درمان
 بزرگوار
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 در بیان
 کشف المحجوب
 در بیان غرض
 علاج و درمان
 بزرگوار
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام

کشف المحجوب
 در بیان غرض
 علاج و درمان
 بزرگوار
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام

شکر سرخ ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید لوز و حکم
 باشد این حفته مناسب باشد صفت آن عذاب ده عدد سپستان لبست عدد خطمی سه درم
 بچون شانه صافی کنند و آب خیار که در دهن جاری و شیر و جو و لعاب نیکو هر یک پانزده درم روغن
 بنفشه ده درم با هم بسیار میزند و میگیرد استعمال کنند و اگر قوی لیسبب التواء معا یا ترش و
 آن یکس نفثین حادث شود علامت ادا است که قوی بعد از هر کتی ضعیف یا بر حستن یا از بالا
 بر نیز افتادن حادث شود علاج ادا است که پای علیل را بر لیسان بندند و بر بالا کشند و
 لیسان را با ترکه کشند تا معا بجا سه خود رو و جلا بسند و زرد و باه ترکیب بنفشه دراز یا نه و نبات
 بدهند و غذا نخورد آب بار و روغن شیر و کجند باشد و اگر با جای خود نزدیک درم با یک مثقال
 زین با کشته فرو برند و ترود کنند و با لند تا بیرون آید و اگر قوی لیسبب جناس نفس و بیوست
 آن باشد علامت آن نقدم جناس و تناول محففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و
 ترنجبین هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا نخورد آب چرب با مرغ فرو بچزند یا بنفشه چهار درم
 سپستان لبست عدد بزرگ و صلبه و حب الریش و هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم جلاب
 سازند و اگر بسبب حرارت معا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التاب بود علاج
 آن جلابی از بنفشه در و باه ترکیب و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار
 و کدو و شیر و تخم کدو یا ترنجبین و بدن حفته تلین کنند صفت آن بنفشه و بیل و تخم
 کاسنی و تخم خیار بن و با بوند و اکسیر الملک و سوس چون بنفشه و جلاب و پیرا و شان
 هر یک هفت درم عذاب ده عدد سپستان لبست عدد پیرا شانه صافی کنند و لعاب نیکو
 و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و خیار شیر و ترنجبین هر یک ده درم با آن صم که ده استعمال کنند
 و غذا شیر و گندم چرب و مسوما سه چرب خورد و شکم بزرگ روغن بنفشه و لعاب خطمی و قیصر
 بالکد ایلا و کس نوسه از قوی است و انجان باشد که نفس هار و علیا
 مجتس که دو از دهن بیرون آید و یا آن ضعف نفس و عطشی و غذا را ببرد و علاج

درم و اگر با وجع و حرارت شدید لوز و حکم
 باشد این حفته مناسب باشد صفت آن عذاب ده عدد سپستان لبست عدد خطمی سه درم
 بچون شانه صافی کنند و آب خیار که در دهن جاری و شیر و جو و لعاب نیکو هر یک پانزده درم روغن
 بنفشه ده درم با هم بسیار میزند و میگیرد استعمال کنند و اگر قوی لیسبب التواء معا یا ترش و
 آن یکس نفثین حادث شود علامت ادا است که قوی بعد از هر کتی ضعیف یا بر حستن یا از بالا
 بر نیز افتادن حادث شود علاج ادا است که پای علیل را بر لیسان بندند و بر بالا کشند و
 لیسان را با ترکه کشند تا معا بجا سه خود رو و جلا بسند و زرد و باه ترکیب بنفشه دراز یا نه و نبات
 بدهند و غذا نخورد آب بار و روغن شیر و کجند باشد و اگر با جای خود نزدیک درم با یک مثقال
 زین با کشته فرو برند و ترود کنند و با لند تا بیرون آید و اگر قوی لیسبب جناس نفس و بیوست
 آن باشد علامت آن نقدم جناس و تناول محففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و
 ترنجبین هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا نخورد آب چرب با مرغ فرو بچزند یا بنفشه چهار درم
 سپستان لبست عدد بزرگ و صلبه و حب الریش و هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم جلاب
 سازند و اگر بسبب حرارت معا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التاب بود علاج
 آن جلابی از بنفشه در و باه ترکیب و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار
 و کدو و شیر و تخم کدو یا ترنجبین و بدن حفته تلین کنند صفت آن بنفشه و بیل و تخم
 کاسنی و تخم خیار بن و با بوند و اکسیر الملک و سوس چون بنفشه و جلاب و پیرا و شان
 هر یک هفت درم عذاب ده عدد سپستان لبست عدد پیرا شانه صافی کنند و لعاب نیکو
 و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و خیار شیر و ترنجبین هر یک ده درم با آن صم که ده استعمال کنند
 و غذا شیر و گندم چرب و مسوما سه چرب خورد و شکم بزرگ روغن بنفشه و لعاب خطمی و قیصر
 بالکد ایلا و کس نوسه از قوی است و انجان باشد که نفس هار و علیا
 مجتس که دو از دهن بیرون آید و یا آن ضعف نفس و عطشی و غذا را ببرد و علاج

ختم ترک بران کند و غذا کاهد و بران کرده باغیر او هم پیشتر و ششهاش منجمد و این
 شیان است و باید صفت آن صفت سوزن گل ازنی با قیاقا کفار هر یک سته درم و کوفته با آب
 آن بچل آب و یک بشیر شده و شیان سازند و اگر مسبب نقل شکستند که در جماعتش شود
 خروج آن شود و موجب ازخیر گرد و علامت آن تقدم جنبان تناول مخففات باشد علاج
 آن تبکین طبعی است بر افات مثل بنفشه خطمی و پستان و یا زنبور و اگر مسبب سرالو و کوفته رسد
 علاج آن در آن کاهد و غن باله زرد و غن گل گرم کرده و باله زرد و شیت و روایه یک کلیل الیگ کجوشا
 و در آن شیان در بر سر آید گرم کرده و شستن مفید بود و آب چهار و نیم و انواع اسپهال اگر سهال
 بسبب بران یا وضع فصد نوی بود و اگر اجس نباید کرد و اگر بجا فراسد و موجب صفت شود علاج آن
 پیست و بوقه و کلاب تناول کنند با پیست و بوقه کما که کشین بران کرده کوفته با هم میامیزند و بخورند
 یا درین طیار پیست و بارب به یا سفوف نار و اند تناول کنند و غذا از شکست سماق و غوره و انار وانه خورد
 و اگر سهال بسبب غلاطاری بود که بعد برن و علامت آن شستن در قوت آب و تلخی زبان و خمرت با
 و لغز فصد علاج آن ده شقال رب به یا کنتال قمر طبا شیان تناول کنند یا خمر
 گل ازنی یا رب پیست با کشین بران کرده و خوش شک تخم خاض و خوب شامی بر یکشته شد و با آب
 سکه درم و انار دانه بران کرده و بجه درم زرشک سماق و پیست کما رو بجه بر یکیده درم بکوشد یا هم میامیزند
 قدری از آن بخورند و اگر سهال با غلاط بود و سده را گل ازنی و زرشک کمانی و حسدن و را کشتا با قیاقا آب
 سور و تفصید کنند و غذا سماق باله زرد و آب کما که تهر خورد و اگر سهال شفی بود و علامت آن نفخ و قرا قمر و خمر
 بنجم و بر ازنی صفع بود علاج آن حب اگر شاه با عرف سکه درم بر سر طلا ایگار علم زنبات یا ساندان طلا
 کلی دفع شود و چون دانست که تمام دفع شده است نفون تعلیمات یا هم آب سرد تناول کنند یا صفع عربی
 تخم ریحان یک شقال بران کرده و بکوشد بر غن با و هم هر یک کنند و فرو برند و اگر سکن نشود وین فصد
 مسک سندان نماید صفت آن برنج و عدس قشقه بر یک کلی پوست نار و زرد و بلوط بر یکیده درم زرد کما که
 پنج و هم بوشاند و صافی کنند و کاغذ سوزنه و قیاقا و کل ارسنه بر یک شقی لی برسانند و بخورند

فصد بران شیان
 ختم ترک بران کند
 و غذا کاهد و بران کرده
 باغیر او هم پیشتر
 و ششهاش منجمد و این
 شیان است و باید صفت آن
 صفت سوزن گل ازنی
 با قیاقا کفار هر یک
 سته درم و کوفته با آب
 آن بچل آب و یک بشیر
 شده و شیان سازند
 و اگر مسبب نقل شکستند
 که در جماعتش شود
 خروج آن شود و موجب
 ازخیر گرد و علامت آن
 تقدم جنبان تناول
 مخففات باشد علاج آن
 تبکین طبعی است بر افات
 مثل بنفشه خطمی و پستان
 و یا زنبور و اگر مسبب
 سرالو و کوفته رسد
 علاج آن در آن کاهد و غن
 باله زرد و غن گل گرم
 کرده و باله زرد و شیت
 و روایه یک کلیل الیگ
 کجوشا و در آن شیان در
 بر سر آید گرم کرده و
 شستن مفید بود و آب
 چهار و نیم و انواع
 اسپهال اگر سهال بسبب
 بران یا وضع فصد نوی
 بود و اگر اجس نباید کرد
 و اگر بجا فراسد و موجب
 صفت شود علاج آن پیست
 و بوقه و کلاب تناول
 کنند با پیست و بوقه
 کما که کشین بران کرده
 کوفته با هم میامیزند
 و بخورند یا درین طیار
 پیست و بارب به یا
 سفوف نار و اند تناول
 کنند و غذا از شکست
 سماق و غوره و انار وانه
 خورد و اگر سهال بسبب
 غلاطاری بود که بعد برن
 و علامت آن شستن در قوت
 آب و تلخی زبان و خمرت با
 و لغز فصد علاج آن ده
 شقال رب به یا کنتال قمر
 طبا شیان تناول کنند یا
 خمر و اگر سهال با غلاط
 بود و سده را گل ازنی و
 زرشک کمانی و حسدن و را
 کشتا با قیاقا آب سور و
 تفصید کنند و غذا سماق
 باله زرد و آب کما که تهر
 خورد و اگر سهال شفی بود
 و علامت آن نفخ و قرا قمر
 و خمر بنجم و بر ازنی
 صفع بود علاج آن حب اگر
 شاه با عرف سکه درم بر
 سر طلا ایگار علم زنبات
 یا ساندان طلا کلی دفع
 شود و چون دانست که تمام
 دفع شده است نفون تعلیمات
 یا هم آب سرد تناول کنند
 یا صفع عربی تخم ریحان
 یک شقال بران کرده و بکوشد
 بر غن با و هم هر یک کنند
 و فرو برند و اگر سکن نشود
 وین فصد مسک سندان
 نماید صفت آن برنج و عدس
 قشقه بر یک کلی پوست نار
 و زرد و بلوط بر یکیده درم
 زرد کما که پنج و هم بوشاند
 و صافی کنند و کاغذ سوزنه
 و قیاقا و کل ارسنه بر یک
 شقی لی برسانند و بخورند

فصد بران شیان
 ختم ترک بران کند
 و غذا کاهد و بران کرده
 باغیر او هم پیشتر
 و ششهاش منجمد و این
 شیان است و باید صفت آن
 صفت سوزن گل ازنی
 با قیاقا کفار هر یک
 سته درم و کوفته با آب
 آن بچل آب و یک بشیر
 شده و شیان سازند
 و اگر مسبب نقل شکستند
 که در جماعتش شود
 خروج آن شود و موجب
 ازخیر گرد و علامت آن
 تقدم جنبان تناول
 مخففات باشد علاج آن
 تبکین طبعی است بر افات
 مثل بنفشه خطمی و پستان
 و یا زنبور و اگر مسبب
 سرالو و کوفته رسد
 علاج آن در آن کاهد و غن
 باله زرد و غن گل گرم
 کرده و باله زرد و شیت
 و روایه یک کلیل الیگ
 کجوشا و در آن شیان در
 بر سر آید گرم کرده و
 شستن مفید بود و آب
 چهار و نیم و انواع
 اسپهال اگر سهال بسبب
 بران یا وضع فصد نوی
 بود و اگر اجس نباید کرد
 و اگر بجا فراسد و موجب
 صفت شود علاج آن پیست
 و بوقه و کلاب تناول
 کنند با پیست و بوقه
 کما که کشین بران کرده
 کوفته با هم میامیزند
 و بخورند یا درین طیار
 پیست و بارب به یا
 سفوف نار و اند تناول
 کنند و غذا از شکست
 سماق و غوره و انار وانه
 خورد و اگر سهال بسبب
 غلاطاری بود که بعد برن
 و علامت آن شستن در قوت
 آب و تلخی زبان و خمرت با
 و لغز فصد علاج آن ده
 شقال رب به یا کنتال قمر
 طبا شیان تناول کنند یا
 خمر و اگر سهال با غلاط
 بود و سده را گل ازنی و
 زرشک کمانی و حسدن و را
 کشتا با قیاقا آب سور و
 تفصید کنند و غذا سماق
 باله زرد و آب کما که تهر
 خورد و اگر سهال شفی بود
 و علامت آن نفخ و قرا قمر
 و خمر بنجم و بر ازنی
 صفع بود علاج آن حب اگر
 شاه با عرف سکه درم بر
 سر طلا ایگار علم زنبات
 یا ساندان طلا کلی دفع
 شود و چون دانست که تمام
 دفع شده است نفون تعلیمات
 یا هم آب سرد تناول کنند
 یا صفع عربی تخم ریحان
 یک شقال بران کرده و بکوشد
 بر غن با و هم هر یک کنند
 و فرو برند و اگر سکن نشود
 وین فصد مسک سندان
 نماید صفت آن برنج و عدس
 قشقه بر یک کلی پوست نار
 و زرد و بلوط بر یکیده درم
 زرد کما که پنج و هم بوشاند
 و صافی کنند و کاغذ سوزنه
 و قیاقا و کل ارسنه بر یک
 شقی لی برسانند و بخورند

ولسان کمال پرست ششاشن گلهناور زرد گل گل ظمی دورق مورد و چو شاند و صافی کنند و صغری
 و زناسته بریان کرده و خون سیاوشان و کبریا بر یکدیگر می بکوبند و زرد تخم مرغ بریان کرده
 در روغن گل با پیله بر حل کنند و مجموع با هم پیچیده بکار دارند و شطایر یا سهال کبده باشد و آن بان خون
 صرف بود و سبب آن استلا دم بود یا تفرق انصاف کبده یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود یا بواسطه
 بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدروی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا وسیله که منقبض شود
 یا نیمی باغالی بود و شبیه لعنه گوشت اما آنچه موسی صرف بود اگر تقدیم استلا و حبس است
 که سیلان آن اعتماد بوده باشد ظاهر بود و آن علامت سحج و مقصص و الم نباشد علاج او نیست
 که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند تا دام که قوت باقی باشد و اگر ضعف با فراط بود و حبس
 تخم تو زک بریان کرده و نیگو بریان کرده بر روغن گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کبریا
 و شراب سیب بخورند و شراب انجیر الحقی کنند و غذا بخورند بریان کرده بخورند یا ششاش بریان کرده بخورند یا
 انار دانه یا زیر باراج با خوره نوزند و کبدر را بصلند و گلاب و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی بود و صفرا
 دوری علامت او نیست که با برافشاید و از دفع آن خمی و تهی حاصل شود و پنهان پیچیدن شکم نباشد
 و چون معده خالی باشد پیشتر بود علاج او نیست که حبس کلی نکنند و او بدیهه که مقوی باشد و در صفرا
 زیاد نه باشد تناول کنند مثل شراب صندل و حاض و زرشک و سیب و بهار قابضات و صفت
 پیتری استمال کنند و معاجات مورد طراج کبده بجا آرند تا انزال کنند دفع شود و اما آنچه خمی و غالی بود
 دلالت بر انجیر و پیله کفده علاج آن گفته شده است و در سهال معده باشد و سبب آن
 سستی و شری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که حاض او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام
 در معده تغییری پذیرد و کث نکند و با آن نمی و بر از تخمی نباشد علاج آن تسخین معده بکار ششاش
 حاره و صفون مقلیا شود و ارشش سفر علی قابض غذا انار دانه یا کبک و تیه و زیره و کشمش و دارچینی
 خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده است علامت آن کثرت
 بزاق و غشیا آن بود و علاج آن تسخین معده کنند قوی و بعد از آن حوار شاش مقوی

معه تناول کنند مثل گوارش کنیز و یا شیشی قابض میخورد و اگر سبب شره باقر حشر باشد و معده
عادت شود و از غذا انسانی شود و قوت و فیه انرا دفع بکنند علامت او آنست که در معده بعد از آن
فجعه عادت شود و خصوصاً از کل موضوعات و در بر از صید مرغی و زمین پست و حرارت و زمین مخصوص بخواب
و باشد که در غیر شراب بود **علاج** آن قرص طباشیر سیرت و سفوف انار دانه تناول کنند
و عند از شک و انار دانه خورد و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده و بر و طبیعت را دفع کنند
و غذا را نیز فراق گردانند و این را سه سال دانسته خوانند علامت او آنست که بعد از خواب پیشتر پش پدید
از آن محسوس شود و یا آن علامت نزل و فساد مزاج و دماغ باشد **علاج** آن تنقیه دماغ بود و تبدیل
مزاج او و منع نزل به شراب غاب و خشخاش کفشدی باقی در نزل که گفته شد و باید که بهشت با نرسیده اگر
بسبب ضعف بکشد باشد که جذب غذا نتواند کرد و علامت آن سه سال بنزد و سفوف نیکو است بدن قلمت هم
و زردی لون بود **علاج** آن تقویت بکشد چنانکه گفته شد و اگر سبب آن ابل شدن کل معده
باشد آن بواسطه ملطی کال یا تناول زهری حمایا بواسطه ورم دفع شود و علامت او آنست که عظم پخته نشود و با
شعوبی لذت و جمع مغض از انهن را نگیرد باشد **علاج** آن تنقیه معده باشد و بعضی مقویه و مزاج فروغ فرست
مستویتر زمان مفیده تناول کنند و کل بر و باید بچهای قابض میخورد و باید که معده سه سال بنزد و
و سبب آن طبعی فرقه نبند که بواسطه آن فیل ورم بکشد که بدن علامت آن خروج زلولات بود و در وقت
و نهزال بدن **علاج** آن تناول اشیا محبته باشد مثل سی زکافرا و کید و سیب و به و سفوف مقلیانامیفه و این
سفوف نیز نافع فیه صفت آن سفوف و سفوف گدازد و در بکیری نیم بلوط بریان که ده سال از ترش کردن آن
تخم محاض خیزد و از بهر نطفه طریقت ساقی گلنار بر یک نیم بکشد و بکشد و در ورم تناول کنند و اگر سبب آن باقر حشر
که در معده عادت شود و چون غذا بدور رسد و دفع کند علامت او آنست که حساس من جمیع کاند و بر از صید می شک
باشد **علاج** آن قرص طباشیر سیرت با قرص گلنار بارب سیب یارب به با تخم نیسان و بار شک و
مور شک و صنغ عربی بر بکیری بریان کرده بگلاب و روغن بادام حشر که در نزل بر نده غذا و اگر
با برنج بریان کرده با ستر با و ام خورد و طباشیر و درق کل و صنغ عربی و سبب و ناله است و ناله



10

10

روزنامه ایران

10-11-12

1990

②

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

10

کتابخانه

تاریخ: ۱۳۹۷/۰۵/۰۵

۱۰۰

12

24

10

19

11

10

و فری بدان کنند که قله درین محل مفید نیست بلکه زیاده کند بخلاف تریخ علاج آن جلابی
از مخ نمک و تخم کاسنی دراز یانه و نبات تناول کنند و غذا بنوش و نه فریاد امش و بعد از تریخ طبعین
کنند بدین مطبوخ صفت آن سناخچر دم تخم کاسنی دراز یانه و ورق کل بالنگو و غش و
نیلوفر هر یک سه درم پنج تمک چهار درم تریب دو درم موثر ظالمی ده درم غنایت و عدد و سپستان است
عدد پنجاه عدد و مغز خیا شیرین زده درم تخمین چنین سناخچر صفت نمک چهار درم بالنگو تخم کاسنی
راز یانه هر یک سه درم بچوشاند و صافی کرده و پنج مثقال همچون چهار تخم در آن حل کرده بیاشاند
و بعد از آن تنقیه ثبت و بابونه هر یک چهار درم بزرگ و حلبه هر یک پنجم درم تخم خطی و
خمازی هر یک ده درم بکوبند و آب راز یانه بپوشند و صفا و ساند مثل در آب غسل کنند و
با مغز ساق گاو و پیله با باند و جیح کلیه اگر درم یا سورا مزاج بود و علاجهش گفته شد اگر از صفا
در قروح بود و علاجهش گفته شود اگر از سرخ و علاقه است در جیح قروح و آب آن مثل عطای حشانه و در حلا
خلو معده ساکن شود علاج آن در اشته مثل پیس و آنخواه و زیر آنما و کشته و غش
قطر و تریق در روض کلیه بالند هر ال کلیه گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه کچم که در سبب
کثرت جماع به غرض آن بسیار علامت آن بیاض و کثرت بول و در پشت و خافت بدن
و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هر پیه و کله باشد بر روز طلی شیرین با باده
مشقال تخمین بر سه تن کرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بطور طعام کنند و نه فریاد امش و
و فندق و ناریل هر یک تناول کنند همچون لبوب بخورند و قندهای مسمنه استعمال کنند و نه فریاد امش و فندق
و فستق و ناریل بن خلط چوره و حب فلفل حب الزلم هر یک سه درم تخمین از فلفل مار شک یک گرمی بکوبند
با فایده بپوشند بر روز سه مثقال تناول کنند صفت کلیه سبب سورا مزاج یا نزال بسبب
هتسار مجاری و خلل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال در رات قویه یا ضربه یا فتنی بدان
رسد علاج آن منع سبب بود و تناول مسمنات و شیرین شکر و گوارش نازد و اند و چون
یا پیه گره نیز نباشد و سبب کول شیرین مناسب باشد و همچون های قندهای متقوی باه شد مفید و قندها

بسم الله الرحمن الرحيم

20

بین الہی

10

١٢

100

100

و

Mar. 1965

100

40

۱۰۰

2019

12/11/77

١٠٠

917

100

مجلس شورای اسلامی

12/10/1944

10

المفتي محمد صالح المنجد

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

سید محمد علی شاہ

12/11/68

2

و یکدم تناول کنند و از او در به معینه غفریت و تئافنس خشک کرده و زباج سحوق و سهو لو قندریون
 که نوعی از پیرا زشتی است که چنانچه هست که آنرا یونانیان طاعون بیدیطوس گویند آن غریب است و بنام رازد
 و چون شسته شد آنرا بر زمین بزنند و آنرا قاصدک بوالوصل ابو الفضل صفرا بول بزنند و آنرا بخت و نام
 به بخورند درین مرض مفید است گویند که بیش از آنرا چهار سال بوده و آن زمان که انگور رنگ میگرد
 بکشند اول خون و آخر آنرا بگذارند که بخت شود و میان آن نگاهدارند تا بخت گردد و پس آفتاب نهند خشک شود
 آنرا از عصار نگاهدارند و سحوق کنند و قدری از آن آب تب یا آب کفرس بیاشناسند مفید بود اگر حصص و جری
 قضیب بود و بیرون نیاید باید سگاف در حصص نشاند و به قوی به حال نایند و در مل احتیاج با و در
 توینا شد چو و هم در مثانه اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن که غشائی برودت طراف بود و نفس
 متواتر بود علامت آن سکنجین صلی و در هر هملخات تناول کنند و بخت خشک ده پیرا به بگوش میفند و در
 که بجز و یا برنجاسف و خود و سداب بخورند آنرا بگلین چکانند نافع بود و متبایس عسر البول اگر
 بسبب درم حصص بود علامت آن گفته شد که اگر بسبب خلطی از ج باشد در مجاری بول حادث شود علامت
 آن تعدد تناول طعمه غلیظه لزج و ثقل موضع بود و یا بول غلاط خام بیرون آید علامت آن جلای از منسین
 تخم کاسنی و تخم کفرس یا نبات یا ماش بپزند و با نخواه هر یک بپزند هم بگویند و ستر درم از آن تناول
 کنند و درین لطن و مثانه بروغن با بوند و خیری کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب صفره شقی باشد که در
 مجاری بول فرو و آید علامت آن حرقت مجاری بول و صفت بول باشد علامت آن نبات
 ده درم روغن بنفشه بپزند و بر سر شرتی از نبات بیاشناسند از درات شهر از نایند غلظت و شایسته
 در روغن با دام با خرنیزه از شیر و ملبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب حقان بول عسر البول طو
 شود و خرنیزه شیرین و تخم خرنیزه و مغز فندق و تخم بکر تناول کنند شیر و تخم تورک سته تخم و در است
 عرقیه استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علامت آن بر بیدار کشتن
 گوارش کند یا در بغل یا تناول کنند و اغذیه و قایا که در آن نوابل باشد خورند کند و بعد از آن بختان زیر
 کمرانی و شاه بلوط و آب سمن شنبلیله مساوی بگویند شقای از آن سر غذا کنند و آب سمن و لیله و آله هر یک درم

قندریون
 و زباج سحوق
 و انگور رنگ
 و سداب
 و بنفشه
 و تخم کاسنی
 و تخم کفرس
 و نبات
 و ماش
 و بکر
 و تخم تورک
 و عرقیه
 و شنبلیله
 و لیله
 و آله

نوعی از پیرا زشتی
 که چنانچه هست
 که آنرا یونانیان
 طاعون بیدیطوس
 گویند آن غریب
 است و بنام رازد
 و چون شسته
 شد آنرا بر زمین
 بزنند و آنرا قاصدک
 بوالوصل ابو الفضل
 صفرا بول بزنند
 و آنرا بخت و نام
 به بخورند درین
 مرض مفید است
 گویند که بیش از
 آنرا چهار سال
 بوده و آن زمان
 که انگور رنگ
 میگرد

در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن کم شود
 و در وقت که آب در بدن متوسط باشد
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود

و نفخ بکشد و غیره شود و چنانکه پستان بزرگ شوند علل آن بادیه کنند که در پستان استعمال نمایند بزرگ
 نشود و مثل گل ارمنی و سرکه و بزرگ البنج و شوکران و خمره سیراب و آب کشینفر و خمره سنگ آسما
 و سنگ استره و اگر قضیه کوچک شود و بزرگ باشد علل آن مداومت حمام آب بنای استعمال
 او بان و دوا و غیره باشد او را هم قضیه علاج آن همچون علاج در قسم این باشد و نیمه مخصوصی و باشد
 درم حار و درم گندار و ورق گل پوست نار و روغن خضاد سازند و درم بارد و بایونه و کلیل و ملک و خام
 و خطمی و شمشیر و روغن بایونه و قروح قضیه و قضیه پنجه طری باشد صبر و مرار سنگ و قیاس و شام و کلنار
 و سس سوخته و قیاس و شیشه بمرهم و خمد و در و زربکار و ازند و چکه کنند باشد کند و رو کاغذ سوخته و پوست چوب مر
 سوخته و مر استعمال کنند اگر متماثل شود و غلظت یون او و به کال نهند و نیمه متعفن بود و زایل شود و بعد از آن مرهای
 ملتهب نهند حکم قضیه قضیه بسبب ماده حاده باشد که بدان حوالی ریزد و لو سطله عرق نیز باشد علاج
 او آن است که عصاره آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند با سرکه و کلاب آب کثیر و بنیای
 طلا کنند اگر ساکن نشود و ارسال علق و دوا و به چرب استعمال کنند و بفضله استعمال تنقیه کنند سبب مجری و قضیه
 اگر بسبب شیره باشد که در مجاری آن حادث شود و علامت آن حرقت و عسر و جری بول بود علاج آن فصد است و
 شیره تخم تورک یا نبات خورند و نبات بیض روغن گل و حلیل چکانند اگر بسبب خطمی غلیظ باشد و مجری بماند علامت
 آن عسر البول باشد حرقت جی نباشد یا بول غلاظ غلیظ برون آید علاج آن تساول مداوات باشد و علاج قضیه
 بسبب تشنجی بود که عضلات و را حادث شود علل آن ترک یا صحت بود و تساول فصد و بلیکیموس و استعمال غلظت
 دوا و بان که در شنج مستعمل است از پیله و صرغ و منفر ساق گا و در موم و کثیر و لعاب خطمی و شیخ و روغن بنفشه و موم و عرق
 سازند و آن به مالند نقصان باه اگر بسبب مفر خا آلت باشد علل آن هر روز جلای از از زانیه و کافور تساول
 کنند غلظت و آب شیره و مسکه و نه خورند و بچوب صبر ابره تنقیه کنند روغن قسط و غیره و روغن و عضو بماند اگر بسبب تقدم
 استغفر و کلیل منفر بود هر روز شربت از نبات عرق گل و گاو زبان و تودری سرخ و سفید غذا و آب گاو شسته
 بره و کبک و پیله و کبک گوشت بره و بطخ و زنده حلوای از زنده و نشانه تساول کنند اگر بسبب ضعف بدن باشد
 علامت آن نخافت بدن رفتنی بود علل آن شراب بیت گا و زبان عرق گل و تیدول کنند و گوشت شتر

این علل و غیره است
 و در وقت که آب در بدن کم شود
 و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن متوسط باشد
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود

و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود
 و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود و در وقت که آب در بدن متوسط باشد و در وقت که آب در بدن کم شود و در وقت که آب در بدن زیاد شود

طب اکبر
 کنگره دوا و طب
 دوزن کما و دوا
 سبب از سراج
 بکوار فاضل
 پیران لافز
 قوشه که کوران
 دوزن کما و دوا

قلب نیز به علامت آن متعاقباً و بعد از آن قوت حرارتش بود علاج آن تقویت قلب با شرب ناضج میوه
و صندل سیب گلاب عرق کافورانی مغز حوت مقدون اگر سبب ضعف معده شد یکدفعه تقویت آن کنند
چنانچه گفته شد است اگر سبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت معده و کثرت نفی و طبعش بود علاج آن
تناول ادویه ایست که قاعه شل شود و سگم کند و رو باز دارد و اگر و انجیر و زردن شش بود و گوشتهای بیرونی
آبی و کبک شود اگر سبب سبب است و پوست فراخ بود علامت آن خفای بدن و ضعف لونی و قلت نسبی بطول
باشد علاج آن بر زرد زلی شیر باد و در نیمه خردن ده و درم سبک بر شانه غذا گوشت بزر و غیره که در و نه نافع خوش
در عین بخت که در و نه نافع و طبع آن با آن در آن ادویه استعمال کنند ص کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
سبب بر یکدفعه در و نه نافع و صافی کنند و در و نه نافع و درم بر سر آن کرده بکار دارند و در و نه نافع
اگر سبب قوه ماسکه شد و به طبع بر و نه نافع علامت آن کثرت نفی بود و بی ارادت بود و آن علاج
آن شراب انگور و کافور و صافی کنند و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
و در و نه نافع کبیر و صافی کنند و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
منی باشد علامت آن حدیث نفع می باشد و حالت مروج علاج آن شیره تخم تو زک که بخیل شرب تمام صندل و نه نافع
و در و نه نافع کافور و صافی کنند و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
آن بود و الا نش خروخ می بسیار بود و بی وقع ضعف علاج آن فلفل و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
غوره و در و نه نافع بسیار کافور و صافی کنند و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
بیانید و در و نه نافع اگر سبب ضعف کبیر باشد علامت آن ضعف کلیه و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
اول از این هر یک که در و نه نافع و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
و سبب به و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
هر یک که در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
مجامعت و قلت ضعف از آن سبب کثرت نفی و در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع
نه نافع باشد اما اگر خواسته اند که از آن فلفل کنند و لا فلفل باید که در و نه نافع آب گوشت بکافور و کوشش و رو با چه بر نه نافع است درم و نه نافع

هر یک چهار درم بگویند و پیش آن قند بیامیزند و درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیر آب جوش و بخود آب یا
 تو ابل خوردند حتماً قرحم عظمی بود که شعیب جبریا و غشی بیدای آن از رحم باشد سبب آنکه نمی آید و بخوش
 مجتمع شود و بکیفیت و به استحیل کرد و از آن بخارات تصاعد شود و بقلبه و ماغ رسد موجب صرع و غشی شود
 این علت بد و رتوبت باشد اکثر زائده ها و ثلث است و تعفن آن حادث شود علامت آن
 صفت لون غلط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صف و تفاوت نبض باشد علیله اساس بخار
 کند که از عانه تفرج شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن صرع باشد که چون فاقت شود از حالت بیداری
 شود و همه را بیدار و عقل بکلی ساقط نشود و بعد از خواب زبده از دهان و آن نشود و خلط صرع علامت آن در وقت
 حدوث و کله قدس است و ساقین و گرفتن متخیر و کلاب روی او زنده و صمیمه و گوش او کند چون فاقت نشود
 اشیا طبله و دور و درند و خیرای منتهی مثل لفظ و کندش فتنه و بنده بیدار و سیر پاز بویانند و بنده مشک بار و غن
 پسین بیامیزند و فرق را بدان بیالایند و هر روز جلای از بالنگو و راز یانه و بخ فکات کلقتناول کنند و غذا بخورند
 با شیره خشک نه نوزند و طبیعت با است و شک نرم دارند و چون لضعج ظاهر شود و یا زه فیه ادر سرد و صبر و طری هر یک
 یک درم حب لیل غار قیون نیسون هر یک نیم درم تخم خنظل و قمل و صلیک هر یک انگلی گرفته و بنجده با آب زبانه بپزند و
 حب سازند و فرو برند و با بارها و حب با شقیه نامه کنند بعد از تنقیه مشرو و دیلوس مار الاصول شرب فیه شقیه و کل کنند
 از قیون فواکه و طعمه بارده تراز کنند بوره و زبده بگویند و بصل متخینه بصوف بردارند و با بونه و شنبه و کلک لیل
 و مرزنجوش و برنجاسف و شک شمش و ورق انار بچوشانند و در آن نشیند و با برون گشت تمام بدین کنند
 و اگر سبب صدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر سبب حب اساس طمست باشد فصد سلیق یا صغن کنند در او ادر
 حیض سخی نمایند و تخم کرفس راز یانه و نیسون هر یک سه درم و تخم نام بزرگ هر یک درم بچوشانند و برون گشت با شنبه
 هر یک پنج درم بیامیزند و درم را بدان حقه کنند و اگر علیله بکریه بنیاز از روی تصرفی بکریه کنند باب بنی و هم و اصرار
 به قعد و سیر زیادتی بود که در افواه عروق متعبد حادث شود و آن سه صنف است یا مشابه تو تول بود و ترا
 تو تولی گویند شعیب یا لک و سرخ آنرا عصبی گویند یا اندکوت سیاه بود و ترا تولی گویند مجموع آن شرح بود یا خانج
 شمرج و زان خون روان باشد و شاید که از خانج آن روان باشد علاج مجموع تصدیق کنند و من پند اگر خون بود

س
 شرب نیسون
 بکریه درای هبله
 و هم نام طبعی است
 سبب آنکه نمی آید
 و علت منقوره
 دانه است ۱۲
 طب کبیر *

۱۵۴

[illegible]

کنند ص سنا به قدر نم بخت شهابه در تخم کاسنی هر یک یک چکره بخوابند علی سیدستان لکبلی هر یک یک سبت عدد
 تمزیندی و خیرین یک نه درم نیا شنبه زاده درم سته مال ضاوه است نه ده کنند مثل آله و جو سینه تخم مرغ و تخم کل و تخم
 عدس بخت نیلوفر پوست خشت خاشاک اگر با وجع شتر و کند بنگو با سرکه آب کز خیار در بستان و خور و ط کنند
 و استخوان سید سوخته به و ریحان عدس تخم خشت خاشاک درق خشت خاشاک تخم دوج کاه و عصاره کنند و باید که تا وجع
 شتر و کند حینای عظیم صفا و نیفته استعمال کنند در آن بهالغه نماید و دوج سکن شود و سرایت شستن باشد و جو
 با قلاوی بخت کلین لکک صندل صفا و سازند و اگر ماده بلغمی بود علاست آن با ص لجن غلطه دیبا خنجر در ده و
 وج بود و بخت شکیبایی به علاج آن هر روز جلای از راز یا نه دوج همک اینک سیدستان لکک بخت خور و
 باشد و شکله و فلفل و خیرین عطران خورند بعد از توضیح تمام مطبوعت بخت سور بخان یا حب شیطان یا از جن کنند
 صیر قوطی سور بخان تربید و ریحان دام هر یک ده هر یک می زیدان یا بی هر یک یک نیم تخم فلفل و رنگ نکند
 و انگلی نیم قوطی هر یک انگلی بکوبند یا آب کرفس بشنند چیتا زنده صفت حب شیطان بلبله زرد و تربید هر یک
 و اماره فلفل شقایق تخم فلفل نیسوان خواجهم کرفس سکنج و نقل هر یک انگلی شیطان خردل و خیرین ج هر یک یک قوطی
 و آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان بسنند و حب زنده و این و شربت و دو باید که در شتر و اجهای قوی می دهند که او
 رفیق شود و غلیظ باقی ماند بلکه تدریج بقرن کنند از فواکه آب سرود جماع و شملای شب شتر اگر کنند زارا و در حب نیا
 و حب نیا نام هر یک ده درم شتی صیر زنده هر یک یک چکره کوبند صفا و سازند از خربزگ غرزد شک تخم شاه سقر سنی شفا
 سقر شکله هر یک ده ریحان عطران هر یک نیم درم خربزگ سبب بخت طول شبت بر خاسف مزخوش
 ناسا صقر خورده شتی بکوشانند و در آن نشینند و خور و بطون تریاک کیمین تناول کنند و تدبیرین بر و غنمای
 گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علاست آن صلابت کودت و شفت جلد قلس جع و صلابت بطون و علا ج
 آن هر روز جلای از راز یا نه دوج همک گاو زبان نبات تناول کنند غذا خور و آب باشد و شکله خورند و بعد
 از توضیح حب سور بخان یا حب شیطان یا این حقنه کنند صفت آن بلبله سیاه و زرد و صیر قوطی راز یا نه همه
 یکدر می فلفل و فلفل و خیرین خردل هر یک نیم تخم شیطان نکند و نقل هر یک انگلی بکوبند یا آب کرفس بسنند
 و این دو شربت باشد یا تلبیس یا بن مطبوع کنند صفت آن شاه شتر هر یک یک قوطی بلبله زرد و سیاه و کالی هر یک یک

[illegible]

با این نشانه حضرت آن سینه خنده شد و قندیل را یون با یک پنبه سفید و فرنیج مرکب کردیم و در آن قندیل سه سبوس
 خیار شنبه پخته و در هر ترخوبی یک گریخ هر گریه در هر روغن زیت آکامه هر گریه و در هر کباب کوره ارنی هر یک خردیم
 و اگر این تپان را در نصفه اوی کرانی یا زنجاری حاد و شود علامت آن عطش مرکب و اضطراب بود و بدو غلبه
 علاج آن هر روز آب مارین یا ترندی یا نبات خوردند و تسکین طبیعت بطبیوع فواکه یا قنوع فواکه کنند و صند
 و کلاب و کافور و عرق میوه و اقویا بر پنبه طلا کنند و در دستفرغ خلط مبالغه نماید بلکه تدریج دفع کنند تا بسبب
 ضعف عشی زیادت نشود و جمعی لیلیه و زهره جمعی لیلیه آن باشد که لشیب آید و روزی که کند و ناریه آنکه بر آید
 و لشیب کند و این بدتر باشد و نالیان که بدق کشند علاج آن سکنجبین ساده و گل کنند و نالی کند با جلابی از تخم
 کاسنی و فرنیج مرکب و نبات و غذا جو یا نخود خوردند و تسکین طبیعت بطبیوع فواکه و تخم خیار شنبه کنند و در ناری غذا
 بشنبه خوردند اما باید که تسکین نشیند بلکه بخوابی مناسبا بود و در لیلی فدا بر روز خورد و چنان کنند که وقت نوبت معده
 خالی باشد جمعی با میوه تپی باشد که در و با جاد شود و سبب آن باشد که با متعفن شود و فساد و فراج در هر گریه
 و در وقت نفس بطوایب شود از آن جمعی که کند علامت و با است که با لکند و شود و باران کم آید و حیوانات زکیر کس شل
 و حق و در هر وقت که گریه و ضغاف و شتران نیز درین مثل عقرب موش مار بر که درین آینه علامت این تپ کرب
 و نالی و نفس کشک و شکسته درین قوی و متعطف است و غشیان جمع معده و عظم طحال و ششی عرق و باز منتن بود علاج
 آن قصد کنند و هر روز شتران از ترندی و نبات یا سکنجبین یا گلان آب سرد و شتر بکنند و شتر بخوره و زرشک و
 ریاس صندل و لیمو و خاص مفید بود و غذا اسحاق و زرشک انا را با فروج خوردند و کحل محو ضرات و محلات کنند اگر
 و طوایب بدن بسیار بود و تسکین تدریج مفید نیست و تسکین طبیعت کنند و متفرغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین
 به حال تپان از تحریک بود و شتران و نخود آب استمال کنند چنانچه در تدریج فصول گفته شد جمعی حصیه جدی بد آنکه
 ماده آبله خون است و سبب غلیان او حاد و شود و تپان را آنست که مفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست
 که سیاه و صبر و انبوه باشد و علامت ظهور جد که در و لیشنت و خاریدن بینی و نخس اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی
 و در و سینه و حلق و خفقان نفس بود و ماده حصیه خفرا باشد و او کو چک تر از چربی بود و آنرا نتوی نباشد و نریک
 بنوعی بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه نفیشتن سبب باشد لفایت بد بود و علامت آن قیاس است

کتاب در طب
 در هر وقت که گریه و ضغاف و شتران نیز درین مثل عقرب موش مار بر که درین آینه علامت این تپ کرب
 و نالی و نفس کشک و شکسته درین قوی و متعطف است و غشیان جمع معده و عظم طحال و ششی عرق و باز منتن بود علاج
 آن قصد کنند و هر روز شتران از ترندی و نبات یا سکنجبین یا گلان آب سرد و شتر بکنند و شتر بخوره و زرشک و
 ریاس صندل و لیمو و خاص مفید بود و غذا اسحاق و زرشک انا را با فروج خوردند و کحل محو ضرات و محلات کنند اگر
 و طوایب بدن بسیار بود و تسکین تدریج مفید نیست و تسکین طبیعت کنند و متفرغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین
 به حال تپان از تحریک بود و شتران و نخود آب استمال کنند چنانچه در تدریج فصول گفته شد جمعی حصیه جدی بد آنکه
 ماده آبله خون است و سبب غلیان او حاد و شود و تپان را آنست که مفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست
 که سیاه و صبر و انبوه باشد و علامت ظهور جد که در و لیشنت و خاریدن بینی و نخس اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی
 و در و سینه و حلق و خفقان نفس بود و ماده حصیه خفرا باشد و او کو چک تر از چربی بود و آنرا نتوی نباشد و نریک
 بنوعی بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه نفیشتن سبب باشد لفایت بد بود و علامت آن قیاس است

تایف صفت ۱۷
چشم خنک آن
برای دفع زخم
استند گویند
که در هند است
از قشر بر است
که به دست در آن
می نغوی آن
شاه صفت ۱۸
اکوانی

سده درم قلعه کسین رمی ز راه و نه درم بگویند و بشمار بسیار باشند و قمر سازه اند و خشک کنند و بوقت صبح
 بگللاب بسانند و طلا کنند هر محلی سفید باز و بسرم و اینچ زرد و چوب بگللاب ز راه و نه درم قبل بگویند و بامم غن
 بیامیزند و استعمال کنند هر نبوری چندین باشد که لغایت سرخ بود و با آن سبز شمی المی عظیم بوده و ماده
 آن صفرا بود و با می قویق آمیزند باشد علاج آن تفتیدن کنند از صفرا و محجبه و سوسن و سبزه باشد شرط میق قوام شود
 شود و باقی علاج آن همچون علاج صفرا باشد تا راهی نبود چند باشد که حادث شود و زرد و خشک لیشته گرد و با
 حکم و حرقت باشد و در اندرون آن آبی ننگ و زرد را پیدا و طلا و آن خطما سرخ و طلا و می نازد زبانه آتش باشد علاج
 آن جفتی کافور یا العایب کوفته و کند و باز و فوفل با سرکه سفید بود و از طلا و گدازه گشت و قمر از کند زلفا خات
 آید چند باشد که اندرون آن خون آب تنک باشد و از غلیان هم حادث شود علاج آن فصد کنند و تفتیدن درم
 تسکین کنند لیشتراب جناب و بیل و فو و اخذ بیدار و شل عدس سرکه و سرکه می و اما زرد و زرد و لفظ را تفتید گردانند تا آنچه
 و در باشد بیرون آید و سرهم سفید و در و اسنج نهند و اگر در خشک شود و درم قاطع استعمال کنند عرق مدنی
 قمر باشد که حادث شود و خشک گشته گردد و از آن همچو گی بیرون آید و گاه باشد که با آن حساس گشتی همچو حرکت
 گرم کند و بعضی گویند که آن خود گرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر کشند بگسلد و آن لغایت بد باشد و بتدریج ساق
 و ساعد برپا شود و این عرض بدین و صورت و اسان و شل بسیار بود و بسیار فضا می باشد که در عروق جمع گردد و بطل
 در است منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کنند علاج آن فصد با سلیق یا صافن کنند و تفتیدن درم بطبخ انیمون
 و حب نوقا یا کند و بعد از تفتیدن ساول الطریقی بکشت استقامت سفید بود و در ابتدا البندل کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون
 آید بقطعه سر بزنند هر چند دراز میشود برپا است و سر پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن زمان با یک گرم و زعفران
 و گس فغ غش و لعاب بگو طلا کنند با سانی بیرون آید و خاکستری سده درم و در پنج خردم بامم غن بیامیزند و بکالند
 اگر گسلد لیشتراب کافور و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن گرم در یکبار نهند و سعه قمر باشد که در عروق و در عروق
 و در ابتدا اثرات متفرقه باشد که متفرقه گردد و خشک لیشته شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صید آید آنرا
 شیمی گویند علاج آن اگر سرخ مزاج تفتید باشد فصد تفتیدن عروق یا فو و مناسب بود و الا حجامت کنند از لیس
 و تفتیدن درم بطبخ بلندی و شامه و زرد و گشت و شیرینی و شکر از کانی یا زرد و زرد و سرکه کلبه درم بگویند

لش سفید
 بین و سولان
 و سبزه و سوسن
 که نهند و تفتیدن
 بزرگ و سبزه
 غلیظ و سبزه
 لیشته و سبزه
 عرق مدنی
 سرخ و سبزه
 چون تفتید
 و سبزه
 سبزه
 دراز و سبزه
 سبزه
 سبزه
 سبزه

در صورتی که این امر را در نظر بگیریم
 مشکل را حل می‌کنیم
 تا در این باره نظر خود را بفرمایید
 در صورتی که این امر را در نظر بگیریم
 مشکل را حل می‌کنیم
 تا در این باره نظر خود را بفرمایید

[illegible][illegible]

۱- کوه دانیلیس
۲- کوه دانیلیس
۳- کوه دانیلیس
۴- کوه دانیلیس
۵- کوه دانیلیس
۶- کوه دانیلیس
۷- کوه دانیلیس
۸- کوه دانیلیس
۹- کوه دانیلیس
۱۰- کوه دانیلیس

و اما این است
مهرزنی
برون نگردی دیوانه بود
غزل آن
فرشته آمد

درین چهارم بیکدیگر مدالی
مع و دوستی است

و اگر چربی یک خال پشت بالا نهد باطنخ خرب و دوم تیس در حفره گفته یک بران جمع شوند و اگر زردی
خزیره و یک بگریز و پشه اگر بپوشد و رقیق شود و برگ جود و شونیر و سوز و گریز و گاو و کبیت و حری و دکنند پشه گریز
و اگر پشه در حری شود و پشه شود و در خانه بگریز و پشه بود و اگر بدن بر غن ترب بالان پشه بران نه نشند
طرد مثل سورچه از مفاطیس و زفت و طیت و زهره گاو و دکنند و قطران بگریز و طرد و قباب اگر
در شیر گاو طحل کنند و به نند تا گشاید و به نیر و اگر نیرنج و دکنند پشه و از بوی گندش بگریز و زهره اگر
سیر و کبیت و دکنند زهره بگریز و اگر بدن با آب خطمی و خبازی و زیت سیلانید زهره بران نه نشند
طرد و از مفاطیس اگر پشه و کلنگ و گشتیز خشک و خود و بسوزانند زهره بگریز و اگر بوی خیار و دکنند فافش
بگریز و اگر پشه و خود و پوست ترنج در میان جامه بزنند سوس در آن نقتطط و قتل موش اگر در آن
و خرب و زهره و پشه و کرب و فصل الف و مرکب موش و خبث آهن و عفران هر کدام که باشد و چیزی گفته که شوش
خورد و به نیر و اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش دوم بپزند و به نند و دیگر موشان بگریز و طرد
از بوی سداب را سوز بگریز و طرد و به نند و قتل آن بوی آنرا و دخت و خزیره و به نند و به نند و اگر
و اگر و کرب و خرب و سیاه و خرب و به نند و خافق الهم گریز بود که پلنگ را بکش و خافق الذیب گریز و اگر
بکش و با دام تلخ و خزیره و به نند و اگر از جای که غصیل باشد بگریز و از آنجا نفرت گیر و دانست علم
دوم و در ادویه و اغذیه شربت مل برود و مقاله مقاله اول در فکری یعنی ادویه مفروده و اغذیه شملت جفت باب
باب اول در طبائع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چه یک اندر بدن تاثیر از کیفیات باشد چون دار و بدن
شود از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیر زیاد از کیفیت که بدن را حاصل شود و نکند آن چیز
مقتل گویند و اگر در کیفیت زیاد تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس شود و کیفیت در جبه اول است و اگر محسوس شود
نباشد و جبه ثانی بود و اگر نفرت رساند لیکن ممکن است آن کیفیت در جبه ثالث و اگر از اضران بهلاکت رسد و به نند
خارج از ادویه و سیاه است که تاثیر و شاید که خارج باشد و در داخل همچون پیاز که ضاآن قرح است و کل آن یا به نند
همچون سفید که کل آن قرح و ضاآن شاید که تاثیر خارج منقاد و تاثیر داخل و به نند و به نند و به نند و به نند
و به نند بعضی ادویه را اتوای مختلفه باشد و شاید که آن قوت او چنان حکم باشد که آنش از تحلیل و به نند که شاید که آنش

و اگر چربی یک خال پشت بالا نهد باطنخ خرب و دوم تیس در حفره گفته یک بران جمع شوند و اگر زردی
خزیره و یک بگریز و پشه اگر بپوشد و رقیق شود و برگ جود و شونیر و سوز و گریز و گاو و کبیت و حری و دکنند پشه گریز
و اگر پشه در حری شود و پشه شود و در خانه بگریز و پشه بود و اگر بدن بر غن ترب بالان پشه بران نه نشند
طرد مثل سورچه از مفاطیس و زفت و طیت و زهره گاو و دکنند و قطران بگریز و طرد و قباب اگر
در شیر گاو طحل کنند و به نند تا گشاید و به نیر و اگر نیرنج و دکنند پشه و از بوی گندش بگریز و زهره اگر
سیر و کبیت و دکنند زهره بگریز و اگر بدن با آب خطمی و خبازی و زیت سیلانید زهره بران نه نشند
طرد و از مفاطیس اگر پشه و کلنگ و گشتیز خشک و خود و بسوزانند زهره بگریز و اگر بوی خیار و دکنند فافش
بگریز و اگر پشه و خود و پوست ترنج در میان جامه بزنند سوس در آن نقتطط و قتل موش اگر در آن
و خرب و زهره و پشه و کرب و فصل الف و مرکب موش و خبث آهن و عفران هر کدام که باشد و چیزی گفته که شوش
خورد و به نیر و اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش دوم بپزند و به نند و دیگر موشان بگریز و طرد
از بوی سداب را سوز بگریز و طرد و به نند و قتل آن بوی آنرا و دخت و خزیره و به نند و به نند و اگر
و اگر و کرب و خرب و سیاه و خرب و به نند و خافق الهم گریز بود که پلنگ را بکش و خافق الذیب گریز و اگر
بکش و با دام تلخ و خزیره و به نند و اگر از جای که غصیل باشد بگریز و از آنجا نفرت گیر و دانست علم
دوم و در ادویه و اغذیه شربت مل برود و مقاله مقاله اول در فکری یعنی ادویه مفروده و اغذیه شملت جفت باب
باب اول در طبائع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چه یک اندر بدن تاثیر از کیفیات باشد چون دار و بدن
شود از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیر زیاد از کیفیت که بدن را حاصل شود و نکند آن چیز
مقتل گویند و اگر در کیفیت زیاد تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس شود و کیفیت در جبه اول است و اگر محسوس شود
نباشد و جبه ثانی بود و اگر نفرت رساند لیکن ممکن است آن کیفیت در جبه ثالث و اگر از اضران بهلاکت رسد و به نند
خارج از ادویه و سیاه است که تاثیر و شاید که خارج باشد و در داخل همچون پیاز که ضاآن قرح است و کل آن یا به نند
همچون سفید که کل آن قرح و ضاآن شاید که تاثیر خارج منقاد و تاثیر داخل و به نند و به نند و به نند و به نند
و به نند بعضی ادویه را اتوای مختلفه باشد و شاید که آن قوت او چنان حکم باشد که آنش از تحلیل و به نند که شاید که آنش

و قمر سندی برنجین نقشه آنتین قمر نیا لایه اجاص شاسته و صبر گلشیخ خیزشت مسلمات بلغم شخم خطل
قطر یون ماهی سرخ غار یقون حب انیل تر بد بسفناج حرل مسلمات سودا بلبله کابی و سیاه بالنگا و تهر
اسطوخودس حجر لاجورد بسفناج غار یقون کثوث حب انیل سنا آیه تقیسات تخم ترب و برگ آن
کنزش کنکد زو و خرق نوینج تخم شبت پوست تخم جرجیر تخم خرنه نمک هندی بویار سرخ آب که و بار
تخم باو زیون بوره بکچین مفتحات اوویه که سده بکشد تر مس او خر شاسته غار یقون رازیانه انیسون
قطر یون آنتین سقر قرو مانا اسطوخودس عود فاوانیا اقیهون خبطیا نافر انیسون زیره که مانی ایر سنا تهاوه
حما بلبله اچینی عفران فرنجوش کرفس کبابه کرسنه حاشا کثوث حرل ملطفاست اوویه که تلطیف و تقطیع خطل
خطل نمک نایله اهل سقل حاصل سکر اسطوخودس حب البان قحوان انجوره بوره خند بنه سقر قرو طر از بنج کثشت
با بونه و اچینی جوده و خرق و فاشک قسط سقر قرو مانا فودنه زراوند حرف حاشا حرل کنکد یون شکا طر شیخ ایر
تمام سدر اپ توکونج حاق و قرا درات اوویه که او را بول افضی کنکد اهل قحوان مسر شنبه زینب و زراوند انجودان قطر یون
برنجاسف قروانه با بونه قسط کبابه پریاوشان خند بنه سقر قرو عود فاوانیا خطیا نافر اوویه که با بونه قسط جوده
تخم که و اچینی جوده سدر اسف صبر سیون تمام زو فاشک شکا طر شیخ کرفس فرنجوش کنکد یون انجودان مفتحات اوویه
حصا لر بریزند اسارون برنجاسف صمغ آو تخم خرنه خشک پریاوشان و سیاه حجر الیه و با و اقمیج سکنج رازیانه قابض
اوویه که طبیعت را ببرد و بلوط برنج لب با قلا جود سدر و خرق کادوس فرنجوش گل و غنکند دم الانون عود و خرقون
امر و دلباشی مصلک که با طین خنوم شاپه صبر بارنگ بنق محاملات اوویه که غلطه و صلابات را تحلیل کنکد او
کسبه حاشا زراوند کلیل الککج خرنه سهره نهار حسان جوده جاده شیشوق برسیاوشان سقل با بونه و با و
برنجاسف او خرقا قلا اسارون قحوان خطی قسط صمغ بطم لاون تمام سون ستن کالما خرقه فرنجوش عود
تقیسات اوویه که صلابات را نرم کن اصرارک بزرگ را بچ سقل سحر و غن خرنه و بنه پیه بطیه مرغ مغز ساق
و گو سفند زفت صمغ بطم نضجات اوویه که او را م و صلابات را نفع دهد اکلیل الککج بزرگ و عفران ایر سنا
صمغ بطم لاون مر با انجیر موم خطی مرز شک مقیسات اوویه که نفخ و ریج را بشکند و تحلیل بریزد انیسون
بسیا سنج کثشت جوده تخم که و خجیل دار غلط حما زیره زراوند نافر که سدر زینب و کرفس که با سدر

سبعه فلفل قهوه مانا مقرحات اوویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اتقیل از پنج پنج سرخ و سبز حرف البان
 تیومات سرگین کبوتر که کتسط سفید و فس فیون صابون سداب فودنه راسن ققطار سرور راسخ اوویه
 که قشکیل و جمع کند افیون پیه بطور که سفید و هم مرغ پنج پیر و کثیر انشا شده صنع اسفیداج اوویه که
 سرگران کند و خواب آرد که هوشیت اقوان زعفران حماما اطاح مشتقاق اسطرک شایسته هم اوویه
 که گرم شکم و گوش بکشد برنج کبابی فستقین جیده زرد فاشک کرد یا حرف فودنه قبیل شیم شونیز ورق شفتالو و
 اوویه کتسخ عراف و قنقش و اسهال هم کند از زرشک بار و ج بلوط بسدگنار دم الاغ وین تخم گل حنظل
 ارغنی که با کافور کند رسان الحمل زیره مصطکه انواع نشا شده به باز و قطور یون رویو نشا و نه جور صبر و
 کشنیزه بذر البنج اوویه که قروح را مندل کن یکنار شامع آلو اثر روت اسفنج ورق بلوط و دم الاغ وین
 رفت ز راند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین ختموم اوویه که قروح و سخته را پاک کن اسهل رفت نمک
 آب جامه ایرسا صبر راتنج حب بلسان اوویه که گوشت زیاده از قروح زایل کن از زرشک نشان نمک
 مردانج و بابل اصل و سخته زنگار اوویه که قروح را خشک کن قوتیا صبر صدف سخته از زرشک سخته خراش و
 آبک شسته اوویه قلیه مقویات دل مقرحات بود قوت که با لور لولاز و زرد کافور گاد زبان سپید و
 کشنیزه خشک با شیر طین ختموم زربنا و زعفران دار چینی گل سرخ در و پنج بلبله بسد بالنگو با و روج قمر سندی انار شیرین
 صندلین ریاس شتقاق قاقله خرفه دار چینی فستق زرقره غبیه و فلفل سوسن سنبلی سدیله و فرفه خشک و
 خاد اینا تمام نیلوفر سورد اسطوخودوس اترج آبریشم آمله بلبله بسد بالنگو جودار نار خشک نارنج پوست ترنج اوویه
 که قوی معده باشد پوست ترنج آمله بلبله بالنگو جودار دار چینی بلبله کلسه زربنا و بلبله بشیر کن که در پایی
 شکم و شیم فلفل سوسن سنبلی سدیله ساق سفرجل قرقفل قرقه قاقله و خرسا و ج هندی اوویه قوی که بشیر و بلبله
 حب بلسان جزو او دار چینی جاما کشو مصطکه نار دین قرقفل قرقه عراف اوویه با سیه گد بر جیه بلبله و نه انحر
 که قوی حب الزبا با قلا خود لویا قرقه و لیمان دار چینی بسیار جلفوزه قنقش کثیر احلیت قنطرینیا و قنطرین
 شتقاق بلبله جلفوزه سوزنجان تقوینیه کبوتر خشک زربک قنطرین خشک به پیر یا به شیرینش انار نیمه لیمو جیل مغز او و مغز جوز
 با شیم و وجوب بکند هم ادم و سید ج اول نان بهترین نانو غده تمام و نیکی و در زمان تنگ غذا که در دوز و دوز

اصطک بیهوش را
 گوشت کبوتر که کتسط سفید و فس فیون صابون سداب فودنه راسن ققطار سرور راسخ اوویه
 که قشکیل و جمع کند افیون پیه بطور که سفید و هم مرغ پنج پیر و کثیر انشا شده صنع اسفیداج اوویه که
 سرگران کند و خواب آرد که هوشیت اقوان زعفران حماما اطاح مشتقاق اسطرک شایسته هم اوویه
 که گرم شکم و گوش بکشد برنج کبابی فستقین جیده زرد فاشک کرد یا حرف فودنه قبیل شیم شونیز ورق شفتالو و
 اوویه کتسخ عراف و قنقش و اسهال هم کند از زرشک بار و ج بلوط بسدگنار دم الاغ وین تخم گل حنظل
 ارغنی که با کافور کند رسان الحمل زیره مصطکه انواع نشا شده به باز و قطور یون رویو نشا و نه جور صبر و
 کشنیزه بذر البنج اوویه که قروح را مندل کن یکنار شامع آلو اثر روت اسفنج ورق بلوط و دم الاغ وین
 رفت ز راند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین ختموم اوویه که قروح و سخته را پاک کن اسهل رفت نمک
 آب جامه ایرسا صبر راتنج حب بلسان اوویه که گوشت زیاده از قروح زایل کن از زرشک نشان نمک
 مردانج و بابل اصل و سخته زنگار اوویه که قروح را خشک کن قوتیا صبر صدف سخته از زرشک سخته خراش و
 آبک شسته اوویه قلیه مقویات دل مقرحات بود قوت که با لور لولاز و زرد کافور گاد زبان سپید و
 کشنیزه خشک با شیر طین ختموم زربنا و زعفران دار چینی گل سرخ در و پنج بلبله بسد بالنگو با و روج قمر سندی انار شیرین
 صندلین ریاس شتقاق قاقله خرفه دار چینی فستق زرقره غبیه و فلفل سوسن سنبلی سدیله و فرفه خشک و
 خاد اینا تمام نیلوفر سورد اسطوخودوس اترج آبریشم آمله بلبله بسد بالنگو جودار نار خشک نارنج پوست ترنج اوویه
 که قوی معده باشد پوست ترنج آمله بلبله بالنگو جودار دار چینی بلبله کلسه زربنا و بلبله بشیر کن که در پایی
 شکم و شیم فلفل سوسن سنبلی سدیله ساق سفرجل قرقفل قرقه قاقله و خرسا و ج هندی اوویه قوی که بشیر و بلبله
 حب بلسان جزو او دار چینی جاما کشو مصطکه نار دین قرقفل قرقه عراف اوویه با سیه گد بر جیه بلبله و نه انحر
 که قوی حب الزبا با قلا خود لویا قرقه و لیمان دار چینی بسیار جلفوزه قنقش کثیر احلیت قنطرینیا و قنطرین
 شتقاق بلبله جلفوزه سوزنجان تقوینیه کبوتر خشک زربک قنطرین خشک به پیر یا به شیرینش انار نیمه لیمو جیل مغز او و مغز جوز
 با شیم و وجوب بکند هم ادم و سید ج اول نان بهترین نانو غده تمام و نیکی و در زمان تنگ غذا که در دوز و دوز

اصطک بیهوش را
 گوشت کبوتر که کتسط سفید و فس فیون صابون سداب فودنه راسن ققطار سرور راسخ اوویه
 که قشکیل و جمع کند افیون پیه بطور که سفید و هم مرغ پنج پیر و کثیر انشا شده صنع اسفیداج اوویه که
 سرگران کند و خواب آرد که هوشیت اقوان زعفران حماما اطاح مشتقاق اسطرک شایسته هم اوویه
 که گرم شکم و گوش بکشد برنج کبابی فستقین جیده زرد فاشک کرد یا حرف فودنه قبیل شیم شونیز ورق شفتالو و
 اوویه کتسخ عراف و قنقش و اسهال هم کند از زرشک بار و ج بلوط بسدگنار دم الاغ وین تخم گل حنظل
 ارغنی که با کافور کند رسان الحمل زیره مصطکه انواع نشا شده به باز و قطور یون رویو نشا و نه جور صبر و
 کشنیزه بذر البنج اوویه که قروح را مندل کن یکنار شامع آلو اثر روت اسفنج ورق بلوط و دم الاغ وین
 رفت ز راند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین ختموم اوویه که قروح و سخته را پاک کن اسهل رفت نمک
 آب جامه ایرسا صبر راتنج حب بلسان اوویه که گوشت زیاده از قروح زایل کن از زرشک نشان نمک
 مردانج و بابل اصل و سخته زنگار اوویه که قروح را خشک کن قوتیا صبر صدف سخته از زرشک سخته خراش و
 آبک شسته اوویه قلیه مقویات دل مقرحات بود قوت که با لور لولاز و زرد کافور گاد زبان سپید و
 کشنیزه خشک با شیر طین ختموم زربنا و زعفران دار چینی گل سرخ در و پنج بلبله بسد بالنگو با و روج قمر سندی انار شیرین
 صندلین ریاس شتقاق قاقله خرفه دار چینی فستق زرقره غبیه و فلفل سوسن سنبلی سدیله و فرفه خشک و
 خاد اینا تمام نیلوفر سورد اسطوخودوس اترج آبریشم آمله بلبله بسد بالنگو جودار نار خشک نارنج پوست ترنج اوویه
 که قوی معده باشد پوست ترنج آمله بلبله بالنگو جودار دار چینی بلبله کلسه زربنا و بلبله بشیر کن که در پایی
 شکم و شیم فلفل سوسن سنبلی سدیله ساق سفرجل قرقفل قرقه قاقله و خرسا و ج هندی اوویه قوی که بشیر و بلبله
 حب بلسان جزو او دار چینی جاما کشو مصطکه نار دین قرقفل قرقه عراف اوویه با سیه گد بر جیه بلبله و نه انحر
 که قوی حب الزبا با قلا خود لویا قرقه و لیمان دار چینی بسیار جلفوزه قنقش کثیر احلیت قنطرینیا و قنطرین
 شتقاق بلبله جلفوزه سوزنجان تقوینیه کبوتر خشک زربک قنطرین خشک به پیر یا به شیرینش انار نیمه لیمو جیل مغز او و مغز جوز
 با شیم و وجوب بکند هم ادم و سید ج اول نان بهترین نانو غده تمام و نیکی و در زمان تنگ غذا که در دوز و دوز

نخل و گندم نان بار و غن غذا تمام دهد و دیگر گوار و گلیچت بکند اما سده آورد و معده را سحر باشد چو سده
 و شک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم و گلیچت جو قانص و مین و کشکاب میرود و طبع است شیرین
 و شک بدرجه اول حرارت و بر دشت و قتلان است و او غذا لطیف بسیار و گوار و گوار و با غفران و غن
 یا با شیرینی و شیر بر خورد کا و سمن در است بار و یا بس است غذا اندک و سمن و قانص باشد و مصلح آن شیر
 روغن است عذس بار و یا بس است شکم و قنای خون کند و دیگر گوار و سودای بود و طبع است آشفته آرد
 و آب آن مطلق و جرم آن قانص بود و آن را با قنص خورد با قنص بار و یا بس بود غذا اندک و دود آب او
 بود و ریه و طلق و امراض سینه را مفید بود اما نافع باشد و مصلح آن نمک و سمن باشد و طبع است سرد
 و بد و تقویت باه و او را تسخیر کند و صفار لون تخمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سمن بود گرم و تر باشد و او را
 آن بیشتر بود یا قریب است به خورد و او را بول را مقوی بود و نموماش بار و طبع است گرم و سمن بود
 بود و پنهانی گرم و سمن را مفید بود و دندان را سحر باشد و مصلح آن مغز بادام کج و طبع است و دیگر گوار
 و انسا و غذا کند و معده را تریان دارد و اما دفع چوست کند و دفعی آرد و قوت باه و یا مصلح آن شیرینی
 خشک شاش بار و طبع است سعال و خشونت خلق و تر و سمن و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد و مصلح آن
 و سمن است آرد و بزرگ حار طبع است تر و سعال را مفید بود و قوت باه بدیده سمن است حار یا بس است و طبع است سرد
 بود و شوات جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد و قنص سمن است حار یا بس است
 و باد باشد تخم ریحان حار یا بس است مفرح و مقوی قلب و او را رعاف باز دارد و باب سمن
 در لوم و البان بهترین اگر گوشتا گوشت گوسفند است و ضعیف تر از فعل بود و تر به از زاده و بسیار موی
 به از اندک موی و چرک کننده به از مغلوب و گوشت گوسفند حار طبع است و گوشت بره را طبع است سرد
 و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغال سرد تر باشد و گوشت بز و شکار باشد و بهترین باه
 یکساله بود و گوشت گوسفند است بد باه و گوشت گاو و شکار باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زرد و خوشم
 و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جز است گوشت گوسفند که بی گرم خشک است و قنص را مفید بود و گوشت
 اسب گرم و خشک است و هر دو را بر شری باید چست و گوشت گوز گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل بخورند

نخل و گندم نان بار و غن غذا تمام دهد و دیگر گوار و گلیچت بکند اما سده آورد و معده را سحر باشد چو سده
 و شک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم و گلیچت جو قانص و مین و کشکاب میرود و طبع است شیرین
 و شک بدرجه اول حرارت و بر دشت و قتلان است و او غذا لطیف بسیار و گوار و گوار و با غفران و غن
 یا با شیرینی و شیر بر خورد کا و سمن در است بار و یا بس است غذا اندک و سمن و قانص باشد و مصلح آن شیر
 روغن است عذس بار و یا بس است شکم و قنای خون کند و دیگر گوار و سودای بود و طبع است آشفته آرد
 و آب آن مطلق و جرم آن قانص بود و آن را با قنص خورد با قنص بار و یا بس بود غذا اندک و دود آب او
 بود و ریه و طلق و امراض سینه را مفید بود اما نافع باشد و مصلح آن نمک و سمن باشد و طبع است سرد
 و بد و تقویت باه و او را تسخیر کند و صفار لون تخمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سمن بود گرم و تر باشد و او را
 آن بیشتر بود یا قریب است به خورد و او را بول را مقوی بود و نموماش بار و طبع است گرم و سمن بود
 بود و پنهانی گرم و سمن را مفید بود و دندان را سحر باشد و مصلح آن مغز بادام کج و طبع است و دیگر گوار
 و انسا و غذا کند و معده را تریان دارد و اما دفع چوست کند و دفعی آرد و قوت باه و یا مصلح آن شیرینی
 خشک شاش بار و طبع است سعال و خشونت خلق و تر و سمن و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد و مصلح آن
 و سمن است آرد و بزرگ حار طبع است تر و سعال را مفید بود و قوت باه بدیده سمن است حار یا بس است و طبع است سرد
 بود و شوات جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد و قنص سمن است حار یا بس است
 و باد باشد تخم ریحان حار یا بس است مفرح و مقوی قلب و او را رعاف باز دارد و باب سمن
 در لوم و البان بهترین اگر گوشتا گوشت گوسفند است و ضعیف تر از فعل بود و تر به از زاده و بسیار موی
 به از اندک موی و چرک کننده به از مغلوب و گوشت گوسفند حار طبع است و گوشت بره را طبع است سرد
 و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغال سرد تر باشد و گوشت بز و شکار باشد و بهترین باه
 یکساله بود و گوشت گوسفند است بد باه و گوشت گاو و شکار باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زرد و خوشم
 و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جز است گوشت گوسفند که بی گرم خشک است و قنص را مفید بود و گوشت
 اسب گرم و خشک است و هر دو را بر شری باید چست و گوشت گوز گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل بخورند

بخورند گوشت خرگوش سرد خشک است قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد خشک بود و غلیظ و ادنی است که
 از آن اجتناب نمایند و گوشت مرغ جان مفید بود و در حرارت و رطوبت و خردسار طوبت کمتر باشد و گوشت
 گاو تر گرم و تر باشد و دیر گوار و مقوی باه بود و گوشت کبک کج خشک و فاخه و کلنگ و در اج گرم خشک باشد
 و مقوی باه بود و بلط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر گوار و ماهی شور
 و خشک و تقیل بود شیر به حیوانی مناسب فراج آن حیوان باشد بلکه اگر طب و شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود
 و شیر شتر و اسب بعکس این و شیر بز مستدل و شیر میش چرب تر از و بود و سگ حار طب تین کند و فربه گردد
 و سگ نشونت را مفید بود و روغن گرم تر از و باشد و شیر تر سرد و تر باشد و ترطیب بدن متعین کند و مصلح
 آن شیرینی باشد و شیر خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جز در مغز باد و خشک معده را قوت و در تقا
 بود و ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مفید بود و مصلح آن نمک و خضار بود اما آنچه شیرین
 سینه و فربه را مفید بود و ترطیب بدن کند و قوت تیر یک کند و قابض بود و غذا انیک بدیهه ها خایه مرغی
 مناسب فراج او بود و بهترین از خایه مرغ خاکی مخصوص زرده نیمه شست که غذا تمام و بد تقویت باه کند و مفید
 بیضه غلیظ و موله اخلاط باشد و بیضه کج خشک و کبر تر مقوی باشد و الله اعلم باب چهارم در فواید و شیمی
 انگور حار طب است خون نیک از و حاصل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهترین آن نیکو بیضه که پوست آن
 نیک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم خشک باشد و پوست
 انگور سرد و خشک است موثر به پیوست مائل باشد معده و جگر را مفید و شش را لطیف تر و خورده و خشک
 تسکین صفر از بین طبیعت کند و آنچه گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و لطیف باه و تقطیع اخلاط و ادراک بول
 کند و پوش پیدا آورد و مصلح آن زرد بادام بود و آنچه خشک را طوبت کمتر بود و شکر خلل بدیهه قسب گرم خشک باشد مقوی
 و کینه قابض بود و طب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسکین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن دانه و خا
 بود و غذا گرم خشک باشد و قطع بلغم و مقوی باه و دماغ بروت بود و خون غلیظ و سودا و کینه مصلح آن تخمین باشد و ترش
 و خشک باشد و تسکین صفر از بین طبیعت و دفع خمار و صلاح و کینه اندازد و شیرین گرم و تر باشد و تقویت معده و دفع و دفع
 کند و جگر پاک و دانه ترش و ترش باشد مقوی و کون صفرا و غش و دانه و تخم بقیض است و صفر و پوست ترش باشد

کتاب طب
 منتخب
 در فواید
 گوشت
 ماست
 فاسد
 حار
 دیر گوار
 سینه
 خایه مرغ
 بیضه
 انگور
 پوست
 دانه
 تخم
 ترش

و سینه و سسل سودا و در شک بار و یا پس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و سعال کند
 و سده بکشاید و حر و بار و یا پس است تقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا و در خیر از آنچه شیرین باشد گرم و تر بود و در
 و سرعت اخرا و و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بار و در طب بود و توکید رطوبات فسله کند و مصلع خیر
 سکنجبین خیار و خیاره بار و در طب اند و سیدان آن تقویت قلب و مانع کند و تخم آن در بار باشد و معده را
 سیدانه بار و در طب است نیت محرق و جگر گرم و مانع بود و معده را مضر بود و مصلع آن شیرینی بود و شکم را در طب
 حلق و سینه و معال را مفید بود و او را در قطع بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم کند و قند سیاه حار و طب است
 تنقیه آلات سینه و صفه و مجاری کند و مولد صفرا و در شکم آرد و فائید تقوی باه بود و بار و بلغم را مفید بود و با
 در طب است تر بود و در تخمین است در حرارت و برودت و در طب است بدرجه دوم سعال فشنه است حلق
 و در افضل ریه و آلات تنفس را مفید بود و در صفرا و مانع عطش باشد شیر خشک و حرارت از تخمین کمتر است و در
 سینه و شکم را تسکین حار و در طب است و تقوی معده و مصلع بلغم باشد و تقویت مجاری کبد کند و با و با شکم عسل حار بود
 و بهترین آن شل سفید و خوشبو بود و فائده آن حلق و قطع بلغم و منع برودت بود و معضرت آن احداث خشک
 و در طب صفرا بود و مصلع آن حموضات باشد خشک و نیکین حار و یا پس است فائده آن همچو فائده عسل بلکه اقوی
 و کسر سراج و انقراح قوی مانع بود یا پس بخور و قبول کاه و بار و در طب است تشنگی نباشد و زود فهم شود و در
 نیک از و متولد گردد و خواب آرد و دفع تر که در چشم را مضر بود و کاسنی بار و بود مائل به بیوست و دفع تشنگی و
 صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته متع و صفرا و بار و در طب است و غذا نیک و بد و زود گذر و خوشنود
 و سوره را مفید بود و کمرنگ حار یا پس است آب آن سهل و در دست تسکین آلات صدر و مانع غار و جرم آن قاض
 و دفع مولد خون بد بود و مصلع آن گوشت خرب باشد و شرق بار و در طب است تنقیه سده و تسکین طبعیت و منع یرقان کند
 اقله است و کاه که باشد و آنرا اقله میابک نیز گویند بار و در طب است و مانع تشنگی و حرارت بود و التماس تب محرق را مفید
 و معده و کاه را مضر بود و در تخمین حار یا پس است محمل منفه سده بود و صفرا و آن گیدل سوره را مفید بود و با شکم حار یا پس است
 قلب و مخرج و مانع فتنان را مصلع و دفع سودا و در طب است و تخم کاه که در اندام خرد ساقی نوعی از پوست می باشد
 و مانع بود و مصلع حار یا پس است تقوی معده و کاه که در شکم و سیدان آن کاه که در شکم و سیدان آن کاه که در شکم و سیدان آن

کوفتہ مسطور

بسم الله الرحمن الرحيم

ایستاد

بسم الله الرحمن الرحيم

پروگراموں کی
میں سے


امریکی اور برطانوی

کتابخانه و اسناد

۱۲۰

۱۰۰

١٠٠



10

مجلس

ضرر و مصلح آن میسوزست شویخ حار یا بس است قطع باغم و کسر راج کند و حصصات زائل گردد از شقیق شک
 بار و یا بس بود و قافض مانع بخار و صدام بود و جشار جامض را مفید بود و رازیانه حار یا بس است چا و یا بشکند و سکه
 و مقوی البصر بود و پاپ مضموم در ریاحین و طیب و گل سرخ سر و خشک است و مقوی اعضای باطن و بوی مقوی
 قلب و دماغ بود و سوسن که نسیم حار یا بس اند و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد شامه مسفره گرم
 خشک است و بوی آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد و ترکس معتدل است و آمل تجارت
 صدام بارده و سده دماغ را مفید بود و چشم طاروش کند و بفسه و تیلو قمر بار و طب اند صدام گرم را مفید
 مورد و بار و یا بس است و در غن آن سوی را سیاه کند فستان افزون بار و یا بس بود و صدام را مفید بود
 صفرا و شنگی باشد و در زمین عنکبوت را مفید بود و مشک حار یا بس بود و مقوی دماغ سرد و مفرج و مقوی
 و تریاق زهر بار بود و درین تیر کند و خفقان باز و در غن گرم بود و در طوبت و میر است معتدل و مقوی
 و حواس و مفرج بود و عود حار یا بس است مفرج سده و مقوی قلب و دماغ و مفرج بود و خائیدن آن
 بوی وین خوش کند و خوردن آن رطوبت سده کم کند و قافض باشد عالی مفرج است و تیدن آن بود
 و مضر و صدام بار و را مفید بود و وضاد آن او را مصلب را نرم کند و خفقان بدن او جماع هم را مفید
 صندل بار و یا بس است خفقان و حمایت حاره و جگر گرم و صدام گرم را مفید بود و سفیل را بس است مقوی
 سیده و دماغ باشد و مفرج سده و او جماع طحال و یرقان را مفید بود و لاون حار یا بس است و سوی که بماند چون
 او را بول کند و چین است را بیرون آورد و بلغم زائل کند و زنیاد گرم است بد بجه سوم هر رطوبت و
 یوست معتدل باشد مقاله دوم و او به هر که کیفیت ترکیب و آن مشتمل بر بیست باب است باب اول
 در بیان ترکیب کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق بدانکه سیکه ترکیب و دیگر باید که او و دیگران از حاکم
 کند و آنرا از خاشاک و قبار پاک کند و ادویه که آنرا باید که کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف بود چون
 بکوبند و بیشترند و وزن درست گردانند و همه را با هم در باون سخن کنند تا با هم آمیخته شود و اگر فصل معول است
 عمل خوش کرم و خوشبوی آب نادره را که بکیند و ادویه و ران ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف نریند و با
 که ظرف مملو باشد و ظرف پوشانند تا سر شود و تا بهفته هر یک را و در ظرف نریند و با نیک بهم زنند و نریند و با

لطیفه نویسی گوید
 بوی و عود و صدام بار و یا بس
 سیده و دماغ باشد و مفرج سده
 و مقوی البصر بود و پاپ مضموم
 در ریاحین و طیب و گل سرخ سر و
 خشک است و بوی آن خواب خوش
 آورد و دل و دماغ را قوت دهد
 و ترکس معتدل است و آمل تجارت
 صدام بارده و سده دماغ را
 مفید بود و چشم طاروش کند
 و بفسه و تیلو قمر بار و طب
 اند صدام گرم را مفید بود
 مورد و بار و یا بس است و در
 غن آن سوی را سیاه کند فستان
 افزون بار و یا بس بود و صدام
 را مفید بود صفرا و شنگی
 باشد و در زمین عنکبوت را
 مفید بود و مشک حار یا بس
 بود و مقوی دماغ سرد و مفرج
 و مقوی و تریاق زهر بار بود
 و درین تیر کند و خفقان باز
 و در غن گرم بود و در طوبت
 و میر است معتدل و مقوی و
 حواس و مفرج بود و عود حار
 یا بس است مفرج سده و مقوی
 قلب و دماغ و مفرج بود و
 خائیدن آن بوی وین خوش
 کند و خوردن آن رطوبت سده
 کم کند و قافض باشد عالی
 مفرج است و تیدن آن بود و
 مضر و صدام بار و را مفید
 بود و وضاد آن او را مصلب
 را نرم کند و خفقان بدن او
 جماع هم را مفید صندل بار
 و یا بس است خفقان و حمایت
 حاره و جگر گرم و صدام گرم
 را مفید بود و سفیل را بس است
 مقوی سیده و دماغ باشد و
 مفرج سده و او جماع طحال
 و یرقان را مفید بود و لاون
 حار یا بس است و سوی که
 بماند چون او را بول کند
 و چین است را بیرون آورد
 و بلغم زائل کند و زنیاد
 گرم است بد بجه سوم هر
 رطوبت و یوست معتدل باشد
 مقاله دوم و او به هر که
 کیفیت ترکیب و آن مشتمل
 بر بیست باب است باب اول
 در بیان ترکیب کیفیت
 ادویه و قوت و امتحان
 تریاق بدانکه سیکه
 ترکیب و دیگر باید که
 او و دیگران از حاکم
 کند و آنرا از خاشاک
 و قبار پاک کند و
 ادویه که آنرا باید
 که کوفت جدا جدا
 بکوبند تا قوت آن
 ضعیف بود چون
 بکوبند و بیشترند
 و وزن درست گردانند
 و همه را با هم در
 باون سخن کنند تا
 با هم آمیخته شود
 و اگر فصل معول
 است عمل خوش کرم
 و خوشبوی آب نادره
 را که بکیند و ادویه
 و ران ریزند و نیک
 بهم زنند و در ظرف
 نریند و با که ظرف
 مملو باشد و ظرف
 پوشانند تا سر شود
 و تا بهفته هر یک
 را و در ظرف نریند
 و با نیک بهم زنند
 و نریند و با

یا چینی و طرف حمل سازند و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سالی استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند
 بعضی دوازده سال قرض استایل آنرا عنصه نیز گویند طریق او آنست که غصص تازه در زمان خراشید که ورق
 او خشک شده باشد و خیس گیرند و بریان کنند پس آن خمیر غصص بدرگند و لب آنرا صحت نمایند و باهم میزنند
 که سینه بیاورند و بشرباب بپوشند و دست بر روغن گل مالند و آن را قرض سازند قرض را نه بخواند و بصلطی از شش
 قصبه اندر سینه پنجه قوه اسارون و دلبسان قسط جده حماما هر یک شش شقال ققاع او قرض غفران بر روی سینه
 هر یک و از ده شقال اتخوان بست شقال یکونند و بجز برینیز و بشرباب ریجانی یا بنید موزیری بپوشند و دست بر
 بلسان یا روغن که در چوب سازند و آن را قرض سازند قرض فیاضی جوان ماده اشقر سرین حاصل کنند و باوه
 بدان بداند که او را چه نیش بود و در راوش بود و جوان را بدان بداند که تنگ فبایت باشد و بهر شش
 او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع که از آب درو باشد و از گنار چوبیا و زمین شور و زرد یک است
 بکنند و آنچه که اسود و از قمر باشد اجترار کنند و در روز صید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت بکنند
 جدا کنند و بیندازند و باقی را پوست بپزند و آبکش کنند و پاک بشویند و در روغن کوزه نهند و آب درو بریزند
 شاخا شبت در آن اندازند و بخوشا نهند تا ممل شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را و
 سنگین بدست چوبین نیک بگویند و مار لعل آن کمک بیاورند و باهم بسایند و با آن عرق بپوشند و دست و
 روغن بلسان چرب کنند قرض سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعل آفتاب بر او تابد و در آوند
 بماند و در طرف آگینه کنند و نگا دارند تریاق غرغره قائم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حمل استیل
 پس سی سوج لک مابشا قرض از چینی ریون قیو لیا قسط مر جطیا ناسر یک دوازده شقال ققاع او قرض عصا
 نحیه انس مقل ازرق هر یک شست شقال عاقر قرحا از یانه کبیرت خام تخم شبت اسارون و قرحا فریون افون
 ماروین شکوفه زرگل با قلا تخم کرس کوبی فطر اسالیون و قرحا قیون منبل الطیب هر یک سه شقال کشر خشخاش
 سفید فلفل سیاه سی شقال برکنج بست و شست شقال سلیمه ورق گل قرض اند روغن کبیر شقال تخم
 سداب یک شقال اندر تخم سماق شامی هر یک و شقال روغن بلسان بست و چهار شقال ققاع چهار شقال
 و نیم عصا قیصوم شست شقال و روغن تخم سیرده شقال آنچه کوفتی باشد بگویند و مضمعا و شرباب حل

و فصولی که در
 بزمیانی است که
 برایت و در دگر
 در دوم خشک بپاش
 و در آن سوزی
 با و بشرباب ریجانی
 یا بنید موزیری
 بپوشند و دست بر
 بلسان یا روغن که
 در چوب سازند و آن
 را قرض سازند قرض
 فیاضی جوان ماده
 اشقر سرین حاصل
 کنند و باوه بدان
 بداند که او را چه
 نیش بود و در راوش
 بود و جوان را بدان
 بداند که تنگ فبایت
 باشد و بهر شش
 او سرخ بود باید که
 در بهار صید کنند
 و از مواضع که از
 آب درو باشد و از
 گنار چوبیا و زمین
 شور و زرد یک است
 بکنند و آنچه که
 اسود و از قمر باشد
 اجترار کنند و در
 روز صید کنند و
 از سر و دنبال
 مقدار چهار انگشت
 بکنند جدا کنند
 و بیندازند و باقی
 را پوست بپزند و
 آبکش کنند و پاک
 بشویند و در روغن
 کوزه نهند و آب
 درو بریزند شاخا
 شبت در آن اندازند
 و بخوشا نهند تا
 ممل شود و گوشت
 و استخوان از هم
 جدا کنند و گوشت
 خالص را و سنگین
 بدست چوبین نیک
 بگویند و مار لعل
 آن کمک بیاورند
 و باهم بسایند و
 با آن عرق بپوشند
 و دست و روغن
 بلسان چرب کنند
 قرض سازند و در
 سایه خشک کنند
 و باید که شعل
 آفتاب بر او تابد
 و در آوند بماند
 و در طرف آگینه
 کنند و نگا دارند
 تریاق غرغره قائم
 مقام تریاق کبیر
 باشد صفت آن حمل
 استیل پس سی سوج
 لک مابشا قرض از
 چینی ریون قیو لیا
 قسط مر جطیا ناسر
 یک دوازده شقال
 ققاع او قرض عصا
 نحیه انس مقل ازرق
 هر یک شست شقال
 عاقر قرحا از یانه
 کبیرت خام تخم
 شبت اسارون و
 قرحا فریون افون
 ماروین شکوفه
 زرگل با قلا تخم
 کرس کوبی فطر
 اسالیون و قرحا
 قیون منبل الطیب
 هر یک سه شقال
 کشر خشخاش
 سفید فلفل سیاه
 سی شقال برکنج
 بست و شست
 شقال سلیمه ورق
 گل قرض اند روغن
 کبیر شقال تخم
 سداب یک شقال
 اندر تخم سماق
 شامی هر یک و
 شقال روغن
 بلسان بست و
 چهار شقال
 ققاع چهار شقال
 و نیم عصا
 قیصوم شست
 شقال و روغن
 تخم سیرده
 شقال آنچه
 کوفتی باشد
 بگویند و
 مضمعا و
 شرباب حل

از آن را که قند بپاشی نمند و قوام آرند بچین بوند و جاع و سده کبد را مفید بود طبیعت نرم کند جفت است
 آن را بپزند چاره درم غار بقون تر و بسفاج تخم کاسنی هر یک هفت درم بچین بکند و بپزند و چهار طل
 بچو شاند تا به دور طل آید با چهار طل قند قوام آرند بچو سبستان سعال خشونت خلق و ریه را مفید بود و طبیعت
 را نرم کند ص آن سبستان دو عدد و مویز یا مویز دانه بیرون کرده چهار درم مغر چار شنبه پانزده درم و سبک
 بچو شاند تا بکین آید با طل شکر قوام آرند لعوق زو فار بود و حال نرمش مفید باشد سینه و ریه را پاک کند
 ص و فار یا سبک بست درم در طل آب بچو شاند تا به طل آید با طل قند قوام آرند لعوق سبستان سعال
 مفید بود و طل بکند ص حب الرشاد و درم پنج همک چهار درم رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکند و طل
 آب بچو شاند تا به طل آید و با طل غسل قوام آرند لعوق آب شیره سیل قره ریه را مفید بود ص صمغ عربی
 هر یک شش درم نشاسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر کبود چهار درم چلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم تخم
 بکوبند و با طل غسل و بست درم درغن بادام بپایند و قوام آرند لعوق حلیه سعال خشونت خلق و ریه را مفید بود
 ص صمغ عربی کثیرا نشاسته رب السوس هر یک درم مغر تخم که و مغر بادام قشر هر یک پنج درم حلیه چهار
 قند بست سه بکوبند و در میان طل شیره قند قوام آرند لعوق غنصل سعال لبیب و ریه را مفید بود ص غنصل بریان کرده درم
 ایرسا و درم فرامیون زو فار هر یک درم بکوبند و در میان طل غسل کنند لعوق چلغوزه قروح ریه و نفث و درم
 و سعال ملخی را مفید بود ص چلغوزه قشر کثیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم بزرگ بریان کرده و خردا و
 بیرون کرده هفتاد و درم با هم بسایند و بر درغن گا و چرب کنند و در میان غسل اگر تخم نیزند لعوق رب السوس
 سعال مزمن را مفید بود ص لب سوس کثیرا قند مغر بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان غسل ریزند الا اصول فالج
 و لقوه و صمغ و استسقا و جاع مفصل را مفید بود ص پوست بچ کرفس و رازیانه هر یک ده درم پنج آرد
 چیدرم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک چهار درم مصلی سبیل قشاح او خرب بایسان اسرار طباشیر
 و درم عود بایسان بوزیدان هر یک سه درم سیلچ سپندان هر یک سه درم مویز یا مویز دانه بیرون کرده بست درم و
 سه درم آب بچو شاند تا بکین آید یا بکین قوام آرند اخراختن رحم را مفید بود و طبع کثایید ص پنج کرفس کثیرا
 هفت درم پوست بچ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زلوند و قنطاریون و فستق

سله
 بیهوشی
 فادری است
 در زبان ناز
 اصل السوس
 گریز درم
 غار بقون
 گندم کدک
 ازاد و دست
 میسازند و قوام
 بسیار بر آن
 سعال کثرت
 ریه را مفید بود
 و نفث و درم
 و سعال ملخی
 کثیرا نشاسته
 رب السوس
 کثیرا قند
 مغر بادام
 تخم رازیانه
 متساوی
 بکوبند
 و در میان
 غسل
 ریزند
 الا اصول
 فالج
 و لقوه
 و صمغ
 و استسقا
 و جاع
 مفصل
 را مفید
 بود
 ص
 پوست
 بچ
 کرفس
 و
 رازیانه
 هر
 یک
 ده
 درم
 پنج
 آرد
 چیدرم
 تخم
 کرفس
 و
 رازیانه
 و
 انیسون
 هر
 یک
 چهار
 درم
 مصلی
 سبیل
 قشاح
 او
 خرب
 بایسان
 اسرار
 طباشیر
 و
 درم
 عود
 بایسان
 بوزیدان
 هر
 یک
 سه
 درم
 سیلچ
 سپندان
 هر
 یک
 سه
 درم
 مویز
 یا
 مویز
 دانه
 بیرون
 کرده
 بست
 درم
 و
 سه
 درم
 آب
 بچو
 شاند
 تا
 بکین
 آید
 یا
 بکین
 قوام
 آرند
 اخراختن
 رحم
 را
 مفید
 بود
 و
 طبع
 کثایید
 ص
 پنج
 کرفس
 کثیرا

در نوزدهم راسفید بود و صفت آن سینه طبعی منجمد و صمغ عربی تساوای کبود و باب گمانا راسفید و قرص خشک
ساده و کبد و طحال را نافع بود و صفت آن پنجه است تخم کاسنی تونزک و مغز تخم کیده و تساوای کبود و پنجه بسپزند
قرص فستقین ساده و کبد و طحال و عسل النول و امراض بلغمی را میفید بود و صفت آن فستقین تخم کرفس نیسون اسارون
با دام تخم تساوای کبود و باب قراح قرص سنا قرص و روحمیات بلغمی و صفراوی را میفید بود و صفت آن قرص گل
مفتد رم عصاره کافور عافیت طباشیر سنبلیله سوسن هر یک در می کوبند و باب بسپزند و قرص و کبیر و جاع معده و سوء هضم و
و جیمات بلغمی را میفید بود و صفت آن ورد و عود و سنبلیله و صمغ عربی و پنجه ففاح و پنجه فستقین هر یک یک مثقال شرباب بسپزند
و برقی و در شتال باشد آخر اوجاع معده و جیمات بلغمی را میفید بود و صفت آن ورق گل شتر در پنجه است چهار درم سنبلیله یک درم
قرص یونجه حیات مرمنه و امراض کبد و طحال را میفید بود و صفت آن ریونجه شتر درم روزاس یک هر یک سه درم تخم
کرفس نیسون چهار درم عافیت هر یک دو درم باب بسپزند و قرص کافور حیات حاره و دوق را میفید بود و صمغ عربی گل شتر درم
صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم تخم خیار و کدو و تونزک و پنجه ملک پنجه هر یک شتر درم نشاسته درم و صفراوی درم کافور پنجه
کبود و با با با بسپزند و قرص نقشه سوسن صفراوی بلغمی بود و صمغ عربی در در را میفید بود و صمغ نقشه درم و درم ترید یک درم پنجه ملک
ربالسوسن هر یک یک درم بلبله زرد و نیم درم تقوینا بریان نیمه انگ کوبند و باب بسپزند و این شتر تی باشد آخر پنجه سوسن و صفراوی
صفت آن نقشه درم و درم ربالسوسن درم ترید و درم تقوینا و انگلی حاکم شتر درم آخر ربالسوسن نقشه درم ترید پنجه
هک هر یک سه درم کوبند و باب بسپزند شتر تی سه درم قرص سنبلیله او را کبد و معده را میفید بود و صفت آن قفاح و پنجه
و ریونجه حیات مرمنه سنبلیله هر یک سه درم و صفراوی قفاح و پنجه هر یک یک درم و صفراوی قفاح و پنجه هر یک یک درم
یک مثقال قرص گل پنجه قفاح و کلبه و شانه را میفید بود و صمغ عربی تخم کرفس شتر درم هر یک شتر درم رازیانه و درم و درم و صفراوی
تخم خاض مغز بادام فیون هر یک سه درم حب کاسنی پنجه عدد تخم خیار پنجه نقشه شتر درم کوبند و باب بسپزند و این شتر تی
مثقال باشد قرص شتر شش قفاح و سینه و ریونجه آن میفید بود و صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته یک درم پنجه
هک یک درم و صفراوی و انگ شتر شش سنبلیله و سیاه هر یک سه درم طباشیر قفاح گل ارمنی که سل و نفث و درم رافع بود و صمغ عربی
نشاسته گل سبز هر یک شتر درم سلطان سوخته درم کبیر طباشیر سنا و پنجه هر یک نیم درم پنجه ملک سه درم کوبند و با کافور زبان بسپزند
شتر تی و درم آخر تخم خیار پنجه نقشه پنجه پنجه تونزک پنجه هک هر یک چهار درم طباشیر سلطان سوخته هر یک سه درم نشاسته یک درم کبیر

هر يك شانزده درم بصفائح فتيمون نقل كماذريوس سینه فراسيون هر يك هشتاد و يك سنج زراون بطويل فضل سياه
 و سفيد را چيني جاوشير جديست و در فضل فطر اساليون هر يك چهار درم بكونند و در شقال از ان شيرتري شير
 و سنج و كرك نقل و بصفائح فتيمون كماذريوس و سینه نیست و بعضي گفته اند كه صبر فرعون هر يك چهارم شيرتري كرك نقل
 است اياره لو غار يا تنقيه بدن از فضلات غلظه و از حركت و سكته و فلاج و لقوه و عشه و صراع و صداع و خدام
 و و اعيان پايه بود و او با جاع و فاصل و برص و هق و سعه و محمد و واره و تغير عقل و سوس و جنون و امراض كليه و شت
 و او را به وسرطانات را مفيد بود و صشم خطل بوجده بصل الفار بران كرده غار لقون مقمونيانا شاسانج
 خرق سياه سیرك و غار لقون فراسيون جده سینه فضل سفيد و سياه و فضل زعفران و چيني بصفائح سبکينج چيني
 مفرط اساليون زراون بطويل عصاره فستين زرينون سنبل حماما زنجبيل خطيانا اسطوخودوس هر يك دو درم فتيمون
 كماذريوس نقل صبر تقو طری هر يك سه درم بكونند و بصل اشتر شيرتري چهار شقال بود يا جلالي از فتيمون و بصفائح
 هر يك سه درم و فاسه درم بلبكه كابلتي سه درم كا و زبان پنج شقال اسطوخودوس سه شقال اياره روش
 و ارنقلب را مفيد بود تنقيه بدن از سودا و باغم كند و صشم خطل كماذريوس هر يك بست و درم صبر تقو طری
 پنج درم خولجان ده درم سبکينج جاوشير هر يك شش درم زراوند و حرج فطر اساليون فضل بعضي سبکينج و فضل
 و ارنجني زعفران زنجبيل جده مر هر يك دو درم چنانكه گفته شد بسازند شيرتري و در شقال تا چهار شقال
 بود اياره ار كا غايس اس امراض مزمنه و دوار و او با جاع و صداع و ابتداءي آب و او با جاع
 حلق و عسر نفس و فاصل و جرب و كلب و كلب و تشنج و قوبنج را مفيد بود و صشم خطل بست و دو درم
 فراسيون اسطوخودوس مقمونيانا فضل و از فضل خرق سياه كماذريوس هر يك بست و درم بصل الفار
 بريان كرده صبر فتيون زعفران خطيانا و اساليون اشق جاوشير هر يك ده درم جده و ارنجني
 سبکينج سنبل از خرفه و بصل زراوند و حرج هر يك دو درم بكونند و بصل اشتر شيرتري چهار شقال
 باشد بعد از شش ماه اگر بجهت كلب و كلب تناول كند پنج درم سرطان سوخته به او و به هم كند و او با جاع
 شکم و جسمها آب و سداب و دوج كليه و لب كپ كرفس اياره شينج الرئيس خرق سياه يكره
 شحم خطل شقال صبر خريزمر و بندي دري و نیم غار لقون شقال حجر ارمني نیم شقال و ورتي گل درمي فضل سفيد

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقه که بوج پشت و قونج را سفید بود و ص صلبه بزرگ هر یک ده درم غنایه
هر یک ده درم پستان بست عدد خطی خلک با بونه شبت هر یک کفی نانو او را زینا نه هر یک ده درم و بار طل بوج غنایه
تا شبتی آید صافی کنند بوره یک درم خاک دو درم قتل نیم درم ص روغن کنجد هر یک ده درم با آن خم کنند حقه که برودت
عضایه قتل را میفید بود و ص قتل ششک هر یک پنج درم با و شیر خندید هر یک ده درم نانو او را زینا نه خم کف صافی
هر یک ده درم صلبه خاک با بونه سبب هر یک نیم درم در سه طل آب و سه طل شیر بز خور شاند تا شبتی آید صافی کنند و بار
کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم پامیزند و استعمال کنند حقه که حیات عاده را نافع بود و ص جوش شیرین
خطی نقشه هر یک کفی غنایه ده درم پستان بوی طائفی هر یک سبب دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هر یک ده درم غنایه
بوره هر یک نیم درم حقه که قفس مفصل را میفید بود و ص شاتره نیم درم زرد بونج که قفسه ریون ورق سپندان
سوخان جاشا هر یک ده درم شخم خطی نازیون هر یک نیم درم روغن کنجد سبب ده حقه که قونج بلیغ میفید بود و ص شاتره
کلیل ملک شبت هر یک کفی جبهه میل هر یک نیم درم کندم بخیر خشک نه مجموع نیم کوفته هر یک ده درم زینا نه خم کف
هر یک ده درم صلبه خطی قفسه ریون هر یک پنج درم انجیره ده درم و سرات ترساق هر یک سبب ده درم روغن بنق و خیری
و آبکامه هر یک ده درم بوره ارمنی گشتال کینج یک درم با و شیر نیم درم حقه که سحج و قروح اسهال میفید کرد و ص سبب
بلوط هر یک ده درم کندم دانه میزور ورق گل هر یک نیم درم ورق مود و دانه ده درم بوج شاند و آن لسان گل نازده درم
زرد و پیغمه بریان کرده ده درم با و ده درم روغن گل بزنند آقا یک درم سبب کاغذ سوخته و سبب نشاسته بریان
کرده ده درم لافین هر یک نیم درم عصا ریحته آتس نیم درم بکوند و با آن خم کنند حقه که قونج ریخی را بکشیای ص شخم
یک درم قفسه ریون بار یک نیم درم ورق سداب نو نه هر یک شش درم سقر پنج درم بوج شاند و صافی کنند عسل ده درم
جندید ستر سکنج با و شیر هر یک نیم درم با آن خم کنند حقه با بونه شبت هر یک ده درم سداب خشک نه سبوسا
زیره پید انجیر هر یک نیم درم سکنج سه درم قتل چهار درم شخم خطی یک درم بوره نیم درم آبکامه ده درم روغن زیت پانزده درم
حقه که در اراض خارده استعمال کنند ص غنایه ده درم پستان بست عدد بنفشه چهار درم انجیره عدد خطی سبب
هر یک کفی بوج شاند و آب چند رستی درم روغن کنجد سبب ده درم آبکامه ده درم با آن خم کنند و استعمال
نمایند باب سیر و هم در شیه افهام و فرجها شیبانی که قونج بکشیای ص جندید تر زهره گاو بوره

کتابخانه شخصی
در راه شکار دوزخ و شادی
بانیان و صاحبان که چون غوغا
مناسبت داشته و در چشم بخت
و با این مردان به چشم خندان
و با همی در می خیزند و خندان
و با همی در می خیزند و خندان
بسیارتر از این است مخصوصاً
تخصیص او به این که در
و نهاده و صافی و خالص
مشهور و صافی و خالص
کمال اعتبار و اعتبار
قابل احترام و اعتبار
بسیار نام و اعتبار
گروه و اعتبار و اعتبار

[illegible][illegible]

قشار احجار پسند متساوی بکوبند و ریشیان سازند آخر بوره ارضی نمک هندی تخم منطل متساوی بکوبند آخر
 ریاح غلیظ را میفند بود ص بوره زهره گا و قشار احجار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسپارند آخر محروری
 مزاج را نافع بود و در عقب سبل که قاصر باشد بکار دارن حص ترنجبین بخورم بوره صابون خطمی نمک هندی هر یک
 دو درم بکوبند و بشکر معقود بسپارند آخر قونج بلغی را میفند بود ص یکشنب بوره منقل تخم خطمی برابر بکوبند و بشکر
 آخر در حیات و امراض عاوه بکار برند حص نمک بوره خطمی متساوی بکوبند و بشکر بسپارند آخر زهره در قن خون
 از مقعد باز دارد ص مزایون کند زعفران متساوی بکوبند و باب کشنیر بسپارند آخر مرا قیما بر زنج
 صغ عربی برنج بریان کرده هر یک درمی بکوبند و آب مورد بسپارند فرجه که حیض باشد و وجع رحم را
 که از برووت بود نافع باشد صفت آن کند رطل قند هر یک دو درم با قشر شق زعفران چندین دست بر کاشنی
 میخود و روغن سیوسن با بونه غار لقیون پید مرغ و لبط هر یک سه درم صندل بنجی سانه و پیچ بگذارد و باقی
 بکوبند و بهم بیامیزند و بصوت بر دارند آخر احتناق رحم را میفند بود صفت پیه مرغ و لبط زعفران بسپارند
 صطکی هر یک درمی روغن بسان و سیوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که قن خون را میفند بود
 حص آخر اقا قیما هر یک دو درم گلاب صندل شصت درم قند سوخته شصت درم باقی زعفران هر یک سه
 ایون خردم بکوبند و آب بسپارند و بر دارند آخر مرا قیما بر بوند لادن زعفران کافور گل ارضی متساوی
 بکوبند و آب بسان اخل بیامیزند و فرجه که کشت دم باز دارد صفت آن ورق گل پوست انار و روغن
 پوست طلح بچو شاتند و با عصا سه سینه تسبیح استمال کنند فرجه که ضعف رحم را میفند بود صفت آن حب بسان
 روغن نار دین هر یک سه درم قنفل جوز بواکتان سوخته هر یک درمی زهره دو درم چندید سترنجیدم فرجه که
 ریاح را میفند بود صفت آن تخم شبت و کرفس سداب هله سکینج صطکی هر یک مانده قند و ناقصه میخود سانس کلاله
 اشق چندید ستر متساوی بکوبند و روغن شبت یا بونه استمال کنند آخر که دم طشت باز دارد صفت آن بنجی
 یخدرم ایون برنج هر یک و انگلی آخر مردار سکنج گلاب طین مختوم گل ارضی سدر بکوبند و ریشیان سازند و بر دارند
 فرجه که فرخ را گرم کند صفت آن گرم دانه بکوبند و روغن زنبق بیامیزند و بر دارند فرجه که قن خون را میفند بود
 آن سب زعفران در شراب بچو شاتند و خره گمان و ران اندازند تا آب آن نخورد و بکشد و خشک شود و آنرا باز

آب بجوشانند تا بکین آید پس صافی کنند با کین و عن کین بجوشانند روغن گل ورق گل تازه کین بادام نقشه پارس و کین
 کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام را روغن بکشند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی
 رطلی ورق گل بدست بالان و با کین و عن کین در شیشه کنند و با آفتاب بیاورند روغن نقشه بنفشه تازه کین بادام
 بادام پنا که گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و گس و شقاق و نیز چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بخرشند
 و مغز آن بدر کنند و بگویند و آب آن بگیرند و چهارمین از آن آب در کین و عن کین بجوشانند روغن مصطکی
 ضعف معده و اورام معده را میفید بود و صلابات نرم کند ص یاکرطل مصطکی در سه رطل روغن کین و شش رطل
 آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بگویند و بار روغن بجوشانند تا کدو خسته شود و روغن بماند
 اعصاب نرم کند و دوی زائل نماید و تقویت اعصاب نماید ص مغز حب البان بگویند و آب بجوشانند روغن او
 بیرون آید پس صاف کنند روغن را بچیل تقویت شش و باده کند او را نیز چنین سازند روغن آمله تقویت
 و تسویه شکر کند ص آمله پوستین منوب بر مسادی نیکو فته و آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه بار روغن کین بجوشانند
 روغن عا و او اشعلاب و او باج بارده را میفید بود ص ورق حب الغار در روغن نیز بجوشانند و در
 ظرفی نهند و سهفته و آفتاب نهند روغن خشک عسل بول و در گوده را میفید بود ص بخیل چهارم
 خشک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کین بران ریزند و بجوشانند روغن زیتون
 امراض بارده را میفید بود ص گل زیتون بار روغن کین در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن یا کین
 و خیری و او خن چنین بگیرند روغن سوسن او را بخیل برد و صلابات نرم کند ص ساینه قسط
 حب البان مصطکی هر یک ده درم و قرض قرصه هر یک پنج درم و عطران سه درم نیکو فته با شش عدد گل سوسن
 آسمان بخوبی ورق کرده در روغن کین رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دو و اند روز
 استعمال نمایند روغن سداب بر دوق کینه و شانه و رحم و سترخای اعصاب و ریاح را میفید بود ص
 نیم من ورق سداب در چهارمین روغن کین و چهارمین آب ورق کین و چهارمین آب بجوشانند تا روغن باقی
 و روغن مزج بوش چنین بگیرند روغن که سوی راسته و دراز کند ص سافج هندی تمام از قسط هر یک ده درم
 لاون یک درم و عطران یک درم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیتون

[illegible]

هر يك چهار درم پير بنجدرم درجی زيت دو درم شمع بنجدرم با هم بپاينند و استعمال كنند چنانچه كه در اول كتاب
 صفت مفاصل گلي ارمني هر يك بست درم مخطی هر يك ده درم قاقيا بنجدرم بگویند و با سفید به شتر آتش نشانی
 خطمی گل ارمني صبر هر يك ده درم شب میانی رسن کند رسن حضرتان هر يك بنجدرم بگویند و آب بود به شتر آتش نشانی
 بست درم لاون گل ارمني هر يك ده درم غفران شده درم بگویند و آب گرم و سرد و گلاب بنزد آتش که پستان را بجالان
 بگذارد تا بزرگ نشود و صفت آرد و درج سوخته قساوی بگویند و بسره که بشترند و به ماه سه روز پانی طلا کنند و صفت
 که شتر از پستان کم کند صفت آن درونی سرکه اکلیل الملک است آرد با قلاب آب خود به بشترند و صفت آن که درم پستان را ببرد
 صفت آن با قلاب مخطی کدک هر يك دو درم غفران بنجدرم بگویند و سفید به شتر آتش نشانی که سفید
 صفت آن در بخار اشق زراوند نقل خردل ناز قساوی بگویند و بار و عن کنند و سرکه غسل بشترند و صفت آن که سفید
 سفید بود صفت آن کدک بهندی سوخته ناز سوخته کبریت باز و زرد و چوبه مردار سنگ داوود لطلولی که سه درم کام مرغ
 صفت آن بنفشه تخم کامو هر يك بنجدرم نیلوفر پوست خشک اشق و رقی گل با بونه هر يك کفی بچوشانند و سر بران فرود آرد
 و بر سر آن بپزند لطلولی که صدامع بار و امفیاد صفت آن با بونه اکلیل الملک مرغ بنجوش ثبت هر يك بنفشه تخم
 تمام ورق غار شیخ هر يك چار درم آخر بالینو لیا را میفاید و صفت آن بنفشه نیلوفر مخطی ورق بید ورق کاه بنجوش
 رو به ترکیه تخم خشک اشق گل مخطی سفید با بونه هر يك بنجدرم پستان بست عدد بچوشانند و سر بخار آن بر دانه آب است آن
 با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند لطلولی که صدامع ریگی را میفاید و صفت آن با بونه اکلیل الملک مرغ بنجوش ثبت
 هر يك بنفشه تخم کام ورق غار شیخ هر يك چار درم لطلولی بالینو لیا را میفاید و صفت آن بنفشه نیلوفر مخطی ورق بید ورق
 کاه بنجوش رو به ترکیه تخم خشک اشق گل سفید با بونه هر يك بنجدرم پستان بست عدد بچوشانند و سر بخار آن بر دانه آب است آن
 آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند قساوی که صدامع ریگی را میفاید و صفت آن با بونه اکلیل الملک تخم کرفس را زیاده
 سقر مرغ بنجوش ثبت سداب قساوی بچوشانند آرن که قویخ و عسربول و ریاح باره را نافع بود و صفت آن که با بونه
 اکلیل الملک ثبت صبر رو به ترکیه مخطی را زیاده به سوس بنفشه پوست خشک اشق یک کفی بچوشانند و در آن نشینند
 باب بنفشه تخم در ادویه عین خرمی که ابتدای نزول و انتشار و صفت بشتر سلاق و خشک آن نافع بود و صفت
 با شتر و لطلولی که صفت آن تویتا بهندی تو بال سن سوخته لاون با سفید به شتر آتش نشانی که سه درم کام مرغ

شادوخ مغسول کولوبد تو بالی برنج مس سوخته اقلیمیا و نیم هر یک دو درم سرخه شیشه از بهر بحر یک ربع شیشه
که قروح عین امیند بود و ص شادوخ مغسول شادوخ سوخته هر یک ده درم پوست بقیه شتر مرغ ششانه چهارم درم و در
که بیاض را مفید است ص سرطان بحری اقلیمیا و نیم هر یک سورما و شیش سوخته زرد البحر ششانه بیست و یک
شیان قیصری طرفه را مفید بود ص شادوخ و زاده و درم صحن عربی مس سوخته هر یک ششانه قطعه طایفه شیشه
هر یک ششانه درم این دو درم و نیم بکوبند و بسایند و آب را زیاده بستر خند و شیان سازند و بسایند تا که کندی و توبه
بکشد بالند و در ششانه شیان و نیار حلی و جمع و حرارت و طفره را مفید بود ص اقلیمیا و نیم هر یک سفید راج هر یک
ده درم کثیرا بر یک نیم درم بسد و لو خون سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته عطران ششانه هر یک دو درم
از و چون بکوبد برنج سرخ نبات افیون اقا قیما هر یک نیم درم بکوبند و آب بستر خند و شیان سازند و شیان را
طایفه و صحن عین را مفید بود ص انزور و صحن عطران هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک و غن بلسان هر یک
بسیار و باب سداب شیان سازند و آخر زهره کنگر و سیوت و نیم صحن عکاب و باز و کیکه باشد و رو باه و خرس و لسان
در این ششانه کتله و مساوی بسایند و ده درم از آن با تخم غزل و یک پنجم و زعفران هر یک درمی بسایند و آب را از لیس
شیان و صحن عین و طفره و بل و بیاض را مفید بود ص کل زنگار صاف هر یک درم و نیم قایما و دو درم ششانه و در
هر یک نیم درم ششانه و باقی را بکوبند و بدان بستر خند و شیان اسود و جمع و بل را مفید بود و صحن
چهار درم صحن عربی کثیرا بر یک درمی اقا قیما مغسول نیم درم سنبل افیون هر یک چهار دانگ و نیم درم شیانی که درم عین
در ده و معرانی باشد و حرقت و سنبل را مفید بود و اقلیمیا و نیم درم سفید راج افیون مس سوخته صحن عربی هر یک چهار درم
سنبل ششانه هر یک درم و نیم اقا قیما مغسول است و چهار درم بکوبند و آب رو باه و نیم درم بستر شیان و صحن
و ابتدای رعد را مفید بود صحن ششانه کثیرا هر یک دو درم اقلیمیا و نیم درم سفید راج ششانه درم بکوبند و بسایند
تخم مرغ بستر شیان احمر رعد را مفید بود شادوخ مغسول ششانه درم مس سوخته چهار درم بسد و لو کهر با هر یک دو درم
صحن عربی کثیرا بر یک نیم درم خون سیاوشان عطران هر یک نیم درم صحن عین ششانه باقی بسایند و بدان بستر خند
چوب و سلاق و بل و استرغاف و صحن رانای بود شادوخ ششانه درم زنجار و زاده درم قلع طار سوخته ششانه درم
شبیانی و دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و بستر با بستر خند و شیان افخضر بیاض را بکوبند

هر یک بت دوم شمع شد در سفیدان عصاره تخم شادونه مفصول گل از منی هر یک در دوم افیون مری
 پنجم درم آخر باسی که گوشت بر ویانند قروح طبعه را خشک کند و در سنگ شش درم گلنار رو شمع سر سبز و چوب
 خون سیاوشان شش سوخته شب بانی اقلیمیا نصفه هر یک در می و با شمع و زیت مرهم سازند آخر در سنگ
 ده درم بسایند و باسی درم زیت بجز شانه پس کند و قیه و انزروت و خون سیاوشان زیت هر یک درم
 بسایند و با آن بیا میرند هر یکی که احتراق و قروح مقعد و گزیدن و دواب را نافع بود و در سنگ یک درم شمع
 پنجم درم بسایند و با شمع و روغن گل بیا میرند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ آن بزند و مری که بواسیر
 نافع بود شمع سفید کوبان شسته که آخته هر یک پنجم درم زیت رومی و دوم قطره سالیون و مری آب گند ماده دوم
 مری که بجزفت آتش میزدافت خبث فخره سفیدان قبولیا بوره مفصول روغن گل سفیده بریضه با هم بسایند
 مری که گوشت را بکشد و او را مرمت بفرگرداند اشق و آب عینسیاه و با هم چند آن صابون در باون بسایند و
 پانچ آن زرد چوبه بیا میرند و یک بر یک و دمای اکال بود و فتنه است و اکال و گوشت زاید را تل کند و زنجیر سرخ
 درم و هر یک شش درم مرده و درم آب ده درم با ده درم زنجار یک درم بسایند و بخل خیمه بپوشند و قرح سازند
 و خشک کنند و زوری که گوشت زاید بخورد و آب آبن زده ده درم زنجیر سرخ و زرد قطره هر یک
 ده درم کند و اقلیمیا نصفه خریق سفید هر یک سه درم بسایند و گندارند آخر با یک پنجم درم زنجار و دوم قطره
 توبال مس در خشک جنش در صا ص هر یک متقال و زوری که بواسیر و قروح را میزد و انزروت دم الاخوین
 تسادی بکوبند و زوری که گوشت بر ویانند و قروح خشک کند صبر ده درم کند و گلنار هر یک پنجم درم و زور که
 خون باز دارد و جراحات خشک کند صبر انزروت دم الاخوین گلنار کند و زوری که زخم شمشیر کار و نافع بود
 و خون باز دارد و صبر انزروت دم الاخوین زنجار را پنج اشق تسادی و زوری که قروح را متدل گرداند
 صبر گلنار رو شمع مفصول اقلیمیا و مفصول شادونه و زوری صبر گلنار مرما زور و چوبه پانچ زور و هم و خشک
 و سومات طلوی که تقویت دماغ کند و زور که و اندامه را سفید بود و تنه یکین با چای یکی آب و یک کند و بجز شانه
 با سفید گرد پس بر دارند و یک و قیه با دام شش کوفته در آن ریزند و بر ختمه پس کنند تا خشک شود و طلوی که گرده و
 باه را تقویت دهد طلوی آرد سفید با یک و روغن گاو بریان کنند و سه طل غسل و بت درم گلاب یک درم و صبر طلوی آب با هم بسایند

در کتاب سمانت درم
 و تخم شادونه
 شمع و زیت
 الف و تخم شادونه
 و آن را در باون
 که بکشد را در باون
 فخره سفید کوبان
 زوری است یا در خشک
 نافع بود شمع سفید
 مری که گوشت را بکشد
 پانچ آن زرد چوبه
 درم و هر یک شش درم
 و خشک کنند و زوری
 ده درم کند و اقلیمیا
 توبال مس در خشک
 تسادی بکوبند و زوری
 خون باز دارد و جراحات
 و خون باز دارد و صبر
 صبر گلنار رو شمع
 و سومات طلوی که
 با سفید گرد پس بر
 باه را تقویت دهد

بر آن ریزند و بریان کنند پس خشکاش و مغز فستق و ران ریزند و فرو و آرد آخر آرد و شسته بکین در سطل آب ده و دم
کباب و یک سطل روغن کنجد بچوشانند پس در سمن قند بر سر آن کنند و بنزد غصصه قاهره تقوی باه بود و خواجه بانه
بیرون کرده و در سمن باه و سمن آب بچوشانند تا حل شود پس دو کیرند و بدست بمانند و بیالانند و باطلی قند و طلای حل یک بار
نصف آن بچوشانند و کباب خرد کرده کوفته و نخته القدر که باید در آن ریزند یا کین روغن کنجد بریان کنند و جزو بادام
و فستق مجموع نقشه در آن میان کنند سمن مغز بادام فستق بن چغوزه شده اند بگویند و بعسل بسپارند
بر روز مقدار است و درم هشتاد و نیم بخورند و صفوی که فرید کند بادام فستق بن مغز کنجد ششاش هر یک به یک
کیسه لاده و درم فانی مثل مجموع بگویند و هشتاد و نیم تناول کنند سمنی که محرومی را میفید بود و شش روزی تریسه کاو
خیسانند و بی درم از آن با مرغ پیخته شسته و خشکاش و گندم و جو نقشه و قند هر یک تنی و درم بادام نقشه پنجاه و درم
بگویند و هر روز تنی و درم تا چهل درم از آن در شیر بچوشانند و بخورند و به کام رده اند آخر خود با قلع خورق سفید ناخواه است
و درم کیسه چار و درم زیره که کافی فلفل هر یک درمی بگویند و با مثل آن آرد و پیخته بشند و بپای پیخته با شیر و سوسن
آخر غشاش بچوشانند همین زرباد که بیشتر خشکاش و کبریا هر یک سه و درم بگویند و با روغن گندم و شکر پیانند و در هر روز
از آن با شیر و شکر و روغن خسوسانند مسکنی که نهال از کل طین حاصل شود و از او خشکاش کثیر همین زرباد بگویند و سوسن
و شکر حب سازند و به از آن به کام روند سمنه که خرب که کله میش خرب بستانند و بگویند و نیم سطل قرفه بستانند و بگویند
نیم سطل و بنه و دو سطل شیر و خود و مرغ شسته و گندم هر یک دو سطل و نیم بگویند و بچوشانند تا مجموع مهر شود و پنجاه و درم
از آن آب صافی کرده بار و روغن بادام و جوز هر یک ده و درم بیالانند و سطلی کنند بعد از آن که دفعه بار کرده باشند و کباب
روند و راهی پنج نوبت بچین کنند که موجب فزونی باشد با لب ستم در تصرفات عالیهات رافع کاغذ سوخته شام کاو و کوب
سوخته از پوست گنار خون سیاوشان کنند زراج قلع طاهر و آقا قیام مار و سوخته و شبیهانی هر یک درمی کاو و راگی بگویند
و برنی نماند آخر پوست بینه سوخته آقا قیام پوست انار کاغذ سوخته هر یک و درم بگویند و با آب سوسن و شیر و سوسن و سوسن سازند و بگویند
و سوسن کاغذ سوخته آقا قیام شبیهانی کاو و هر یک پنج درم زراج را یک سطل کل مار و سوخته بکین در نشانند هر یک درم صافه
نیم سطل و پنج سوخته هر یک به کثیر شک سوخته ده و درم بگویند و با لب سطل کل سوسن عالیهات فی او و یک کی صفوی از او
زرباد و دانه ساق کاغذ و شیر و قلع و دانه غوره هر یک درمی پوست فستق بیدم بگویند و شالی از آن آب صیب یا به بخورند آخر که

قی سواد باز دارد ورق گل چار و دم ز رشک سه درم فغصه پوست فستق مصطکی عود خام سنبل معذوق نعل مر و خشک
 زیره کرانی در سر که خیسایند هر یک و درم بگویند و درم از ان باب بخورند آخر قی و بیضه را نافع بود انار وانه ترش و درم
 مصطکی فغصه هر یک درمی در طلی آب بخورند تا به نیمه آید صافی کنند عود و مشک هر یک درمی بسیارند و بر سران بریزند
 صافی کنند و بخورند آخر شک درمی و نعل سجد هر یک و درم که باز چ پوست انار کنند و بر یک پیچدرم افیون و اکی بگویند
 و آب بپوشند شربتی بکند و به شانسند او و به که اشتها گل خوردن قطع کند زیره کرانی نافع خواهد نیسین هم که هر یک
 و درم فغصه و درم قنطاری بگویند و فغصه و خشکی بخورند آخر مصطکی و درم عود خام درمی زیره کرانی نیم درم بگویند
 با و درم کلکین یا سیریز و درم و نوبت بخورند او و به عرقیه اگر کوبه از می بر روغن یا بوی گل کنند و در بدن بالند عرق
 نیاید و آب بشکری چنین کنند آخر عاقر قروار روغن کنج بپوشانند و بالند آخر در نیمیل و آب سیر و پیاز و اگر از و سوسنة
 و کوفته بر روغن گل برورده و در بدن بالند عرق به بند آخر گل از می مردانچ بر روغن گل برورده بسیارند و آب مور و در بدن
 بالند عرق باز دارد آخر گلزار مورد و ساز و تسادی بگویند و آب غوره بالند آخر گل از می ورق کر بگویند و بار و نوبت
 بالند او و به سبیل بهمن سرخ کثیر استغفار زهره کا و زینب و در روغن هر یک متقانی لو لونا سفینه خردل سفید هر یک
 نیم مثقال بگویند و بعسل بپوشند و سه روز بیانی هر روز شقای بخورند بعد از ان جماعت کنند که موجب حل شود
 قرز چم مقل چار و درم روغن بلسان و درم جاویش سرخ زرگس هر یک درمی عمل سه درم با هم بپاشند و به نوبت
 بردارند آخر نیمه یا به خرگوش و سرگین او ساق مرز عفران عود هر یک درمی بگویند و بعسل بپوشند و به نوبت
 آخر زعفران جاما سنبل الکلیل المکاب هر یک سه درم سافج قرومانا پیشت درم پیدایط و مرغ شمع روغن سنبل
 هر یک و درم با سفیده بپوشند و درم بپاشند و بعد از ظهر بر و از بند بخوری که نافع بود خون خرگوش سداب
 و ششعان تسک بگویند و هر روغن گاو آره بپوشند و درم جگانش بنند و زیر گیرند بخوری و گیر زیر جگر و سوسنة
 مروج باز و هر یک پیچدرم حب النوار شست و درم بگویند و بشرب کنند بپوشند و بعد از ظهر بر و از بند بخوری کنند
 و دای که چون استحال کنند خن مستطی شود و زینب و در روغن باز و جسد بیدستر طلیت طباشیر هر یک درمی
 نیمیل و درم قند و از و درم سکن نیم مثقال بسیارند و با عسل بپوشند و درم و مثقال بخورند و فرجه که
 در بدن باب نافع بود قسطا فیلون شمع هر یک و درم افیون مر فغصه هر یک درمی بگویند و بعسل بپوشند و پیش از

فنیج استخوان
 ساق کبوتر
 که در زانده باشند
 جهت اعاده به حالت اول
 اسرار حسنه که یک مثقال
 بخورند با فغصه و نعل سجد
 او و به که باز چ پوست
 شاد و دودان بخورند
 بالکافی طب اگر کوبه از می
 در بدن بالند عرق
 بگویند و آب بشکری
 بپوشانند و بالند
 آخر در نیمیل و آب
 سیر و پیاز و اگر از و
 سوسنة و کوفته بر روغن
 گل برورده و در بدن
 بالند عرق باز دارد
 آخر گلزار مورد و ساز
 و تسادی بگویند و آب
 غوره بالند آخر گل از
 می ورق کر بگویند و بار
 و نوبت بالند او و به
 سبیل بهمن سرخ کثیر
 استغفار زهره کا و زینب
 و در روغن هر یک متقانی
 لو لونا سفینه خردل
 سفید هر یک نیم مثقال
 بگویند و بعسل بپوشند
 و سه روز بیانی هر روز
 شقای بخورند بعد از ان
 جماعت کنند که موجب
 حل شود قرز چم مقل
 چار و درم روغن بلسان
 و درم جاویش سرخ زرگس
 هر یک درمی عمل سه درم
 با هم بپاشند و به نوبت
 بردارند آخر نیمه یا به
 خرگوش و سرگین او ساق
 مرز عفران عود هر یک
 درمی بگویند و بعسل
 بپوشند و به نوبت
 آخر زعفران جاما سنبل
 الکلیل المکاب هر یک سه
 درم سافج قرومانا
 پیشت درم پیدایط و مرغ
 شمع روغن سنبل هر یک
 و درم با سفیده بپوشند
 و درم بپاشند و بعد از
 ظهر بر و از بند بخوری
 که نافع بود خون خرگوش
 سداب و ششعان تسک
 بگویند و هر روغن گاو
 آره بپوشند و درم جگانش
 بنند و زیر گیرند بخوری
 و گیر زیر جگر و سوسنة
 مروج باز و هر یک پیچدرم
 حب النوار شست و درم
 بگویند و بشرب کنند
 بپوشند و بعد از ظهر
 بر و از بند بخوری کنند
 و دای که چون استحال
 کنند خن مستطی شود
 و زینب و در روغن باز
 و جسد بیدستر طلیت
 طباشیر هر یک درمی
 نیمیل و درم قند و از
 و درم سکن نیم مثقال
 بسیارند و با عسل
 بپوشند و درم و مثقال
 بخورند و فرجه که در
 بدن باب نافع بود
 قسطا فیلون شمع هر
 یک و درم افیون مر
 فغصه هر یک درمی
 بگویند و بعسل
 بپوشند و پیش از

فغصه

کتابه نصری

بسم الله الرحمن الرحيم

چوب چینی نرود قوی گرم و تر است در اولی حکیم عماد الدین محمود راجع اتفاقاً همین است و در دومی یا بس در حرارت معتدل دانسته اند و در دومی سرد و اول مرتبه اول خشک و در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و امواج آب موجب مزید سردی وی است و نقص پیش او و نرود جمیع طوبیت فضیله بسیار دارد و لهذا مقوی باه است و نرود وی متعقب میگردد و در نرود طوبی اثر سوراخ دارد و زیاده است بنابراین در اول طوبیت فضیله و بعضی گرم و خشک دانسته اند لیکن بسبب مجاورت آب پوست و حرارت ضعیف میشود و نرود تحقیق مرکب القوی لیکن در زمانه بودن اصفی پتین فاعلیتین اختلاف است چوب چینی قوی حرارت غریزی و اعضا کریمه و باه و اعضا می تناسل معده و مخفف نرود تجربه ملاحظه و سرایع القوی و در عمق بدن و منفتح شده و غلغل مواد غلیظه و در بول و عرق است و منقی روح از کثافات خون و ملین صلابات و تعقدات و قاع قروح و جروح نرود متعسر الطلاج و التشنج الکله و اورام و ثبور و جمیع عمل سودا و پیش چوب و مکه و فدام و یا لخوا و اقسام جنون و ریح و نواصیر و جمع مفاتل و دایر القلیب و دایر اکیمه و سرطان و بهق سیاه و اکثر امراض بلغمی مانند نرود و زکام و استسقام و شمال آن و جهت تسخین لون و تنویم و تسهیل بدن و امراض خصیه و رفع سمیت خلط و قطع عادت افیون فی نظیر و انواع بواسیر و رعایت النفع است و آنکه در بعضی امراض مفید دانسته اند از عدم مراعات انحراف است تخفیف و مخرجه را التفریق و استعمال شیرینیا و ادویه مایه مفرست و سرد و در او تر پدید و کثرت آب با قوت قدر چوبی و صاحب سده اختصار اجرم آن که مسدود قوی است لهذا در اکثر مواد استعمال جو شانه او است و مریای او ضعیف الاثر است از طبع او و اگر در ضعف معده و مانع و باید دانست که خوبی بیخ چوب چینی است که و نرود وی مکرر و غرق باشد به بعضی گفته اند که نیم غرق یعنی هرگاه در آب بنیدارند در میان بایست و نشین نکرد و چه غرق و دلیل افراط تغل و وی دلیل فحاجت است و بوسیده و گرم خورده و کمنه و سخت که از کار و پوشاری بریده شود نباشد و میانه باشد و در غرق و بزرگی اگر جامع صفات حسن باشد بزرگی نیست بلکه هر چه بزرگتر بهتر تر و اگر جامع صفات نباشد کوچک تر بهتر است دیگر آنکه شکل گمان بسیار که نباشد و طم ظاهر وی مخالفت باطن نبوده بلکه اندکی سرخ تر باشد و در لین و صلابت و لون مستقر و الازا بود زیرا که استقام

درج پنجم و بره و در آن دو دیگر غذا می لطیف و سبک هر طبیب و انما فرماید و از سبزه ها پیاز بقدریکه راحه گوشت
 با صلاح آرد و دیگر چهار شقال چوب چینی بگیرد و از کار در نره کرده در و یک انداخته و در آب بطریق سابق بپوشاند
 تا نصف بماند آتش موقوف نمایند و درین طرف بسته است و آتش دین با فنج طرح خوری مثل روی شستن و طعام
 پنجمین استخوان کردن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته نیمه جاسه و کلاه و پاجاسه و جز آن نگین نمایند و تا ایام خوردن
 چوب چینی همین پارچه نگارند و در بدن و باقی با خود را فرارند تا هوا اثر نکند بعد سه روز یک یک باشد
 هر روز فرد و با افزوده باشند و آنچه از چوب چینی اول ربلون سیاه شده باشد و چوب چینی دوم که بر سر استعمال تیار
 میشود افزوده باشند و اینکه هر قوم شده اکثر است و الاگاسی از یک شقال که بر سر خوردن مقرر است زیاده و کم هم
 نموده عرض همه امور مغفوض بر سر طبیب و باید که سر پوش دیگ و از گون بگذارد و بخیر حکم بگیرد که بخار دیگ نشاید
 و از هر جا که بخار بر آید آن آغاز کند همان وقت بند نمایند باید که آتش نرم بپوشانند و بهتر است که شعله بر سر پوش
 بگذارد و نذریرا که بسیار است که در قوت بخار سر پوش منفع میگرد و معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده باشد
 چند طریقت اول آنکه قرآب اینکه بطنج نگارند آتش آن منظور باشد و و یک بند از سر پوش نزدیک گذاشته
 سوراخ در سر پوش نمایند و خوب باریک از پاره چوبی از راه سوراخ بند از دستا هر جا که تری باشد نشان سازند پس در آنجا
 طنج آستhan کرده باشند تا به نشان برسد فرد و آرد و یک مقدار مطلوب از آب دیگ انداخته و سر آن را خیس گرفته در
 ترازو وزن نمایند بعد از آن در آتش طنج وزن کرده باشند هر گاه برین وزن برسد آتش فرد و آرد و بخار بر سر پوش
 آنکه تجربه و آستان معلوم نمایند که در یک پیر شرب اینقدر آب میسوزد و این قدر باقی ماند برین قیاس در طنج میاده باشند
 و باید که سعی کنند طنج تا دم صبح شود چنان نشود که وقت خوردن آب سر گرد و د باید که هر روز سر دیگ نزدیک بعض
 بسته و آتش تا بخار خفیف اولسد و دیگر اعضا برسد و اگر علت و عضوی دیگر بود آن عضو را بخار چوب چینی بگذارد
 و اگر قوت تحمل بعض را باشد هر روز تعریق توان کرد و اگر نه هر روز در یکبار و با پنجه وز یا هر هفته یک مرتبه عرض مغفوض
 بر سر طبیب است بهتر است که روز بخار تعریق نمایند و طریق تعریق نیست که علیل را بر سر سبی بیاورد گذاشته
 یا بر سر چوبی که سوراخ دارد باشد بنشانند و سحاف بر سر نشاند و این وقت هم راه نفس را بیرون گذاشته بپوشند
 که موجب ضعف و هلاک نگردد و جمعی از جهال بعضی را که امر بپوشیدن تمام راه نفس بند نموده بود

بلاک ساختن پس راه نفس کشاده باشد تا عرق دارنده اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیک در زیر کرسی آورده
تبدیل ریج بخار برسانند و بپزد کنند که تمام بخار برآید و عرق تمام شود پس دیک برآورده آب صافی او گرفته
یکدر و پیاله از همین آب بپاشند تا ریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از ساق برانند و لباس خود بپوشند
باید دانست که قدر آب جو شاییدن بحسب مزاج مختلف است در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر جو شایند و آب
زیاده نگاه دارند و در مزاج بار و غلظت یا بلغم آب نگاه دارند و نیز در مزاج طار و غرقهای سرد و چوب حبیبی مختلط کرده
میدهند و گفته اند که بهتر آنست که در سه چار روز اول تعریق بشیند تا مسامات مفتوح و طو بات رقیق شوند
بعد از آنکه او انداخته بهر سانند بدانکه سفوف چوب حبیبی در مزاجهای و معده های که رطوبت غالب باشد
باد ویه مناسب بغایت نافع است لیکن باید که مدت و ورم در ایشان باشد چه درین حالت نهایت مضرت و
میرا شتم گفته که گاهی به تنهایی و گاهی به نبات و بعضی اوقات باد ویه مناسب بر مرض و مزاج ترکیب نموده
سفوف نموده با گلاب و بید مشک و عرق گاو زبان را دم بغایت موثر یافتیم و زنجیراک چوب حبیبی در مشق
چند روز اول زیاده اند و دانگ و ونیم شقال باشد تا ریج اضافی نموده از یک شقال تجاوز نمایند و در روز
متوسط تا نعل با مقدار آن چهار دانگ شروع باید کرد و بعد ریج یک شقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد
از یک شقال شروع نمایند تا دو شقال تبدیل ریج رسانند نهایت تا سه شقال و مدت خوردن این سفوف
دوازده یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین امتیاج باقی باشد بهتر
که به دستور اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بفرمایند تا بقدر اول اکثر از آن بپزد

خاتمه الطبع

فرزادان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین آوازه سعادت تو را مان کتاب لاجواب و نسخه انجمن
منتفع خواند ضروری اعنی کفایه منصوری مع رساله چوب حبیبی در مطبع آفاق مرجع
چشمه مروت مثل قوت صاحب بهمت و زور جناب فشتی نول کشور صاحب در راه
جنوری شش ماه مطابق ماه محرم ۱۲۹۵ هجری با رسوم مقام لکهنه مطبع گردید

رسالہ مختار الوائقہ لیسام الامراض الوبائیہ و شلل
و نادر رسالہ تفسیر علاج مرضین و ما اور رسالہ بانی
رسالہ تفسیر اس مختار شائستہ اور رسالہ تفسیر الوائقہ
کا کوئی رسالہ تالیف نہیں ہو تصنیف انصار
زبان میس دوران جناب حکیم سید افضل علی
صاحب رضوی ابن حکیم سید انور علی صاحب
نصیح آبادی المناطیب تہ شکار الدولہ بہادر۔

رسالہ طب میں۔
سجہ الحداقت۔ علم طب کی کتاب نادر۔
کامل الصناعہ۔ مقالہ اول و دوم تصنیفات علی بن
العباس سے بہت مشہور کتاب میں طب میں ہے۔
سوجزہ۔ مشہور کتاب میں تین فن طب کی ہے۔
تفسیری شرح سوجزہ۔ شرح عامل الحسن مطبوعہ کلاں
تاناوہ مع رسالہ تفسیر۔ علم طب میں اعلیٰ درجہ
کی مشہور کتاب وری سے مطبوعہ کلاں پور۔
آصہ علی عربی۔ از ابی الحسن القرطبی قواعد طب
شرح سوجزہ قانون طب۔
نادر المعالجین۔ فارسی حکیم محمد ناصر علی صاحب میں

کتاب طب اردو

تشریح الاسباب۔ صورت سحر العلوم اردو۔ ایک حکیم
قاضی الکنش صاحب علم طب میں عمدہ کتاب ہے
رسالہ زبدۃ المفردات و نظم بارت اردو۔ اند حکیم
سید علی شمس صاحب تخلص۔ بیچ نظم مفید اطبا
زبدۃ الحکمت۔ فقہول اربعہ کے روز گھر چھوڑ
کے کھانے کا بیان۔
مفید الاجسام مع قواعد مجیبہ۔ تیسرے کے اسرار میں
کے تفسیر۔
علاج الفسار۔ اسکی کڑیوں کی دوائی بھی کام کرتی
مقربن الادویہ اردو۔ دو جلد ترجمہ مولوی محمد رفیع
موجود۔
زیست النحل منظوم۔ فن خالچہ گھوڑوں میں ہے
اقتدار بہ شرح۔
الضیاء۔ س رنگ۔
ترجمہ طب کلاں اردو۔ یہ ترجمہ نام خوبی سے ہوا
برائے طب طالب دین کو ساتھ ساتھ اردو زبان کے
شکر پر کیا ہے۔
تاناوہ عشرت۔ مصنفہ حکیم حضرت حسین صاحب
سب کسم مجرب میں۔
تحفۃ الاطباء۔ تصنیف حکیم شمس حسین صاحب
خبر آبادی نہایت عمدہ ہے۔
آبادین شفا لی۔ تین حکمت میں نہایت عمدہ
اور بہت تفسیر ہوا ہے۔
آبادین و کلاں۔ فارسی سی اردو میں نہایت
عمدہ ترجمہ ہوا ہے۔
انیس الاطباء۔ اس کتاب میں حکم طب کی
تشریح جو حکیم مولوی سید محمد عارف علی قاضی
نہایت اگلی۔ اردو یہ کتاب طب عربی

عمدہ ہے۔
طب نبوی۔ کہ جبکہ نسخہ مرصعہ کے لئے خوشہ
رضوانہ الحکمت۔ تصنیف حکیم حبیب علی صاحب
نہایت عمدہ ہے۔
سائنات احسانی۔ یہ کتاب عجیب فن طب کی
آبادین۔
ترجمہ اردو علاج الامراض مشہور و معروف کتاب ہے
رسالہ قارورہ۔ شفا زنگ و قوام بول میں
نادر کتاب ہے۔
سرکات احسانی۔ یہ کتاب شلل قرا بادین احسانی
کے نافع و جامع از تصنیفات جناب حکیم احسان علی
موجود۔
علاج احسانی۔ اسمین علاج بہائم و طیور کے بھی
نسخہ مجرب کلمہ میں اور شفا زنگ امرائن بہائم کلاں
بہائم و دوا و دویہ و الفاظ الادویہ و قریب
تفسیر و مخزن الادویہ۔ یہ ایک مجموعہ نادر و طب
کا ہے۔
میزان الطب اردو۔ مع رسائل نصیب و قلم
دولہ بول۔
اکسیر القلوب ترجمہ بصرہ القلوب۔ مولوی
محمد نور کی موقوفہ کے حسب ایمانی مالک مطبع
ترجمہ فرمایا۔
بحالہ شمس۔ معالجات امراض و بانی و بوی بھی میں
ضروری الطب اردو۔ اسمین تاشیر و خواص
ادویہ مفردہ جہول میں لکھے ہیں مولف احکیم
مشتاب رائے صاحب رئیس شکر۔
فرسانہ رنگین۔ گھوڑوں کو علاج میں۔
کیمیاء و عناصری ترجمہ قرا بادین قاروری ترجمہ مولوی

